



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

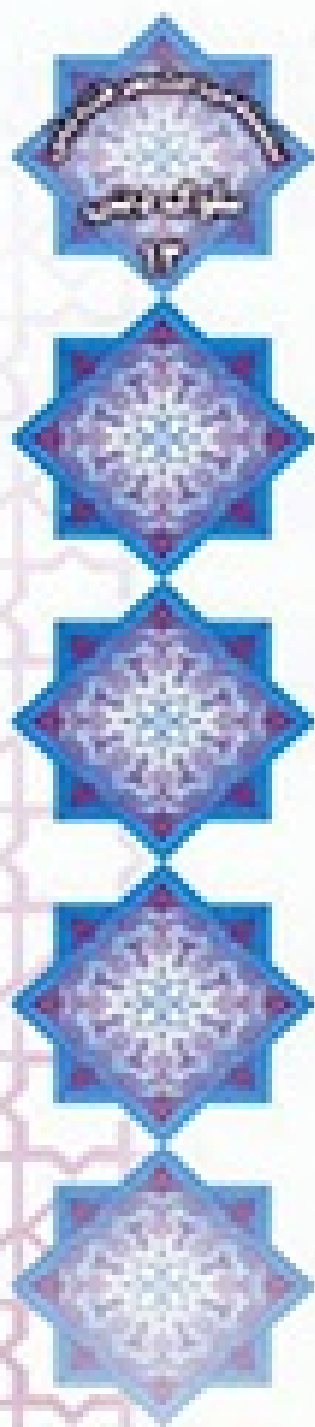
www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

اسماء حسنا

در کعبه های نظریه حق

شرحی بر دعای سحر

اصغر طاهرزاده



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اسماء حسنا، دریچه های نظر به حق: شرحی بر دعای سحر

نویسنده:

اصغر طاهرزاده

ناشر چاپی:

لب المیزان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	اسماء حسنا، دريچه های نظر به حق: شرحی بر دعای سحر
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	فهرست مطالب
۱۵	مقدمه
۱۷	مقدمه ی مؤلف
۲۳	ضرورت نظر به اسماء الهی
۲۳	اشاره
۲۶	تفکر در اسماء الهی
۳۱	جلسه اول: نظر به کامل ترین ظهور حق
۳۱	اشاره
۳۴	تجلی دعا بر قلب امام
۳۶	اسماء الهی
۳۷	رؤیت حق در مظاهر
۴۰	اسماء الهی مسیر اُنس با خدا
۴۳	اولیاء الهی مظاهر اسماء الهی
۴۶	آفات غفلت از مظاهر الهی
۵۱	نظر به حقّ مطلق
۵۲	سختی ها؛ آینه ی نمایش کامل تر اسم ربّ
۵۷	جلسه دوم: نظر به حقّ مطلق
۵۷	اشاره
۶۰	ذات بینی
۶۳	وحدت ذات با صفات

۶۷	ذات بینی و ایمان قلبی
۷۰	مقام محسنین و رؤیت حقایق
۷۳	سیر به سوی حَقِّ مطلق
۷۸	سیر ابراهیمی
۸۱	درجه ی سالک در سوال
۸۳	مقام فنا
۸۸	سیر توحیدی به سوی مطلق حق
۸۹	نتیجه شدت طلب
۹۵	جمع اسم جمال و جلال
۱۰۲	جلسه سوم: چگونگی تجلی اسماء الهی بر قلب
۱۰۲	اشاره
۱۰۸	معنی سلوک عرفانی
۱۱۱	عادت های مشکل زا
۱۱۳	راه آزادی از هر گونه شک
۱۱۵	برکات تجلی اسم عظیم
۱۲۱	نظر به عالم، به نور الهی
۱۲۶	نظر به اسم رحمت
۱۴۴	منابع
۱۴۸	درباره مرکز

اسماء حسنا، دریچه های نظر به حق: شرحی بر دعای سحر

مشخصات کتاب

سرشناسه : طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

عنوان قراردادی : دعای سحر. شرح.

عنوان و نام پدیدآور : اسماء حسنا، دریچه های نظر به حق: شرحی بر دعای سحر / اصغر طاهرزاده.

مشخصات نشر : اصفهان: لب المیزان، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۱۳۵ ص.

فروست : سلسله مباحث معرفت دینی. سلوک دینی؛ ۱۳.

شابک : ۱۷۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۳۴-۵

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. ۱۳۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : دعای سحر -- نقد و تفسیر

موضوع : خدا -- نامها

رده بندی کنگره : BP۲۷۰ / س ۳ ط ۲۰۴۲۲ ۲۰۴۲۲ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۷۴

شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۶۷۹۷۵

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

اسماء حسنا، دريچه های نظر به حق

شرحی بر دعای سحر

اصغر طاهرزاده

ص: ۳

فهرست مطالب

مقدمه. ۷

مقدمه ی مؤلف... ۹

ضرورت نظر به اسماء الهی.. ۱۵

تفکر در اسماء الهی.. ۱۸

جلسه اول، نظر به کامل ترین ظهور حق.. ۲۳

تجلی دعا بر قلب امام. ۲۶

اسماء الهی.. ۲۸

رؤیت حق در مظاهر. ۲۹

اسماء الهی مسیر انس با خدا ۳۲

اولیاء الهی مظاهر اسماء الهی.. ۳۵

آفات غفلت از مظاهر الهی.. ۳۸

نظر به حقّ مطلق.. ۴۳

سختی ها؛ آینه ی نمایش کامل تر اسم ربّ... ۴۴

جلسه دوم، نظر به حقّ مطلق.. ۴۹

ذات بینی.. ۵۲

وحدت ذات با صفات... ۵۵

ذات بینی و ایمان قلبی.. ۵۹

مقام محسنین و رؤیت حقایق.. ۶۲

سیر به سوی حقّ مطلق.. ۶۵

سیر ابراهیمی.. ۷۰

درجه ی سالک در سوال.. ۷۳

مقام فنا ۷۵

سیر توحیدی به سوی مطلق حق.. ۸۱

نتیجه شدت طلب... ۸۲

جمع اسم جمال و جلال.. ۸۶

جلسه سوم، چگونگی تجلی اسماء الهی بر قلب.. ۹۳

معنی سلوک عرفانی.. ۹۹

عادت های مشکل زا ۱۰۲

راه آزادی از هر گونه شک..... ۱۰۴

برکات تجلی اسم عظیم.. ۱۰۶

نظر به عالم، به نور الهی.. ۱۱۲

نظر به اسم رحمت... ۱۱۷

ص: ۵

مقدمه ی مؤلف... ۹

ضرورت نظر به اسماء الهی.. ۱۵

تفکر در اسماء الهی.. ۱۸

جلسه اول، نظر به کامل ترین ظهور حق.. ۲۳

تجلی دعا بر قلب امام. ۲۶

اسماء الهی.. ۲۸

رؤیت حق در مظاهر. ۲۹

اسماء الهی مسیر انس با خدا ۳۲

اولیاء الهی مظاهر اسماء الهی.. ۳۵

آفات غفلت از مظاهر الهی.. ۳۸

نظر به حقّ مطلق.. ۴۳

سختی ها؛ آینه ی نمایش کامل تر اسم ربّ... ۴۴

جلسه دوم، نظر به حقّ مطلق.. ۴۹

ذات بینی.. ۵۲

وحدت ذات با صفات... ۵۵

ذات بینی و ایمان قلبی.. ۵۹

مقام محسنین و رؤیت حقایق.. ۶۲

سیر به سوی حقّ مطلق.. ۶۵

سیر ابراهیمی.. ۷۰

درجه ی سالک در سوال.. ۷۳

مقام فنا ۷۵

سیر توحیدی به سوی مطلق حق .. ۸۱

نتیجه شدت طلب... ۸۲

جمع اسم جمال و جلال.. ۸۶

جلسه سوم، چگونگی تجلی اسماء الهی بر قلب.. ۹۳

معنی سلوک عرفانی.. ۹۹

عادت های مشکل زا ۱۰۲

راه آزادی از هر گونه شک..... ۱۰۴

برکات تجلی اسم عظیم.. ۱۰۶

نظر به عالم، به نور الهی.. ۱۱۲

نظر به اسم رحمت... ۱۱۷

ص: ۶

۱- کتاب «اسماء حسنا، دریچه های نظر به حق» حاصل چندین جلسه بحث در رابطه با دعای سحر است که توسط استاد طاهرزاده انجام شد و پس از پیاده شدن سخنرانی ها و تکمیل مطالب و اضافه شدن نکاتی در ابتدای بحث توسط ایشان، خدمت عزیزان عرضه می کنیم. مبنا و فضای مطالب، مباحث امام خمینی «رضوان الله علیه» در کتاب شرح دعای سحر می باشد.

۲- مکتب اسلام بر توجه به اسماء الهی تأکید دارد و در همین راستاست که مکتب حضرت روح الله خمینی «رضوان الله علیه» نیز ما را به توجه به اسماء الهی دعوت می نماید. ایشان به خوبی می دانستند که اگر مکتب حق را درست ارائه ندهیم مکتب های باطل و عرفان های کاذب، خود را در لعاب حق به اندیشه جوانان حقیقت جو تحمیل می کنند.

با طرح صحیح اسماء الهی از طرفی می توان طراوت حضور در محضر الهی را با عمق جان تجربه نمود و جوانان را از عرفان های کاذب نجات

داد و از طرف دیگر نقصان و خمودگی اصول عقاید مطرح در مجامع دینی را بر طرف کرد.

۳- مهم آن است که بدانیم اساس همه ی ادیان الهی آشنا کردن انسان ها با اسماء الهی است و در مسیر دینداری خود یک لحظه از این نکته غافل نشویم تا سنت رجوع به اسماء الهی به طور فعال در میان آید و معنی بسیاری از آیات و ادعیه ظهور کند.

۴- هدف از بحث در مورد اسماء الهی آن است که وسیله ی کمال انسانی بیان گردد و هرکس بداند در کدام نقطه از مسیر رجوع به حق قرار دارد و در کدام درجه از توحید مستقر است.

۵- شرط رجوع به اسماء و آزاد شدن از حجاب ماهیات، سلطه بر نفس است، نه تغییر و تفسیر عالم مطابق امیال خود و این کتاب سعی دارد نه تنها این موضوع را گوشزد کند بلکه تلاش می کند خواننده روش تسلط بر نفس را از طریق نظر به اسماء الهی دنبال کند.

اگر رجوع به خدای وجودی و اسماء الهی را مدّ نظر قرار ندهیم، نه از شیفتگی به فرهنگ غربی نجات می یابیم و نه شیفته ی خدای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم خواهیم شد. لذا این کتاب را خدمت عزیزان عرضه می داریم به امید آن که توانسته باشیم در راستای تحقق تمدن اسلامی که یکی از اساسی ترین شاخصه های آن تمدن پایه گذاری علوم انسانی بر اساس نظر به اسماء الهی است، قدمی برداشته باشیم.

گروه فرهنگی المیزان

ص: ۸

۱- اساس تفکر دینی با رجوع به اسماء الهی شروع می شود و به همان اندازه که انسان ها بتوانند از طریق شریعت الهی متوجه حضور و تأثیر اسماء الهی باشند راه دینداری را درست طی کرده و به مقصد مطلوب خود می رسند و بر این مبنا کتاب « اسماء حسنا، دریچه های نظر به حق» ذهن ها و اندیشه ها را متذکر اسماء الهی می کند.

۲- درست است که نظر به اسماء الهی قابل تدریس نیست و باید نور آن ها در عمق قلب ها ظهور کند، ولی تدوین معارفی که منجر به نظر سالک به نور اسماء الهی می شود وظیفه ی اندیشمندان علوم انسانی است که در حوزه ی معارف اسلامی تلاش می کنند و حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» در همین راستا شرح کتاب «دعای سحر» را تدوین نمودند.

۳- بنای توحید، تنها با نظر به اسماء الهی است که در جان انسان ها گذارده می شود تا از آن طریق نظر انسان به حقیقی ترین حقایق، یعنی به حضرت «الله» منتهی شود و معنی بندگی خدا به طور کامل ظهور نماید. در این حالت دیگر انسان بر اساس گفته های این و آن معتقد به خداوند نیست، با خداوند از طریق اسماء الهی مأنوس است و از انوار پروردگار بهره مند می شود.

۴- انسان ها وظیفه دارند از قلبی که خداوند به آن ها داده است استفاده کنند و آن را تا نظر به اسماء الهی جلو ببرند و فکر نکنند هر چیزی را می توان در منظر قلب قرار داد، و گرنه به قلب خود جفا کرده اند.

۵- هدف ادعیه و مناجات هایی مثل دعای سحر ماه رمضان آن است که انسان را تا پیشگاه خدا جلو ببرد و سعادت‌مندانه ترین بازگشت را به او هدیه نماید و این در صورتی ممکن می شود که انسان ها پس از قانع کردن عقل نسبت به وجود اسماء الهی، با قلب خود و از طریق ادعیه به اسماء الهی نظر نمایند تا با مبنای همه ی واقعیات عالم ارتباط برقرار کنند.

۶- اگر بنا است آدمیان به توحید ایمان داشته باشند باید توحید حق را در ظهور اسماء الهی جستجو کنند و این است توحیدی که مطلوب ادیان الهی است هر چند زمانه آنچنان ظلمانی شده که بسیاری از متدینین نمی دانند توحید الهی چیست.

۷- در رجوع به اسماء الهی انسان ها مجبورند عقول خود را پیرورانند و قلوبشان را صیقل دهند تا بتوانند اسماء الهی را بالفعل رو در روی خود بیابند و خود را در ذیل آن ها قرار دهند و با تمام عالم - که مظهر اسماء الهی

است- هماهنگ شوند و این است آن برکاتی که با طرح بحث در رابطه با اسماء الهی می توان دنبال کرد.

۸- هراندازه که انسان ها نتوانند رابطه ی خود با حضرت «الله» را از طریق ارتباط با اسماء الهی تحقق بخشند به همان میزان نسبت به کیستی خود و چیستی جهان نادان خواهند بود زیرا نمی توانند اشیاء را با اصل و ریشه ی خود و از حیث ارتباط شان با خدا بشناسند، تنها به ظاهر پدیدارها خیره خواهند شد. زیرا اگر اشیاء را در متن الوهیت شناسند در واقع آن ها را نشناخته اند.

۹- ما همانی هستیم که می دانیم، در این صورت هر اندازه که درست بدانیم و با حقیقتِ اشیاء ارتباط داشته باشیم انسان تریم و به همان اندازه که در رابطه با حقیقت از دیگران تقلید کنیم از فعلیت یافتن فطرت و کمال انسانی دور می شویم.

۱۰- سنت فکری قرآنی اقتضا می کند که جایگاه و معنی اسماء الهی را بشناسیم تا امکان تدبّر در کتاب الهی میسر گردد و در این صورت است که تفکر اسلامی احیاء می شود و افقِ نظر به تمدن اسلامی گشوده می گردد و به همین جهت بنیان گذار انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» آموزه های دینی خود را بر اساس نظر به اسماء الهی قرار دادند تا دینداری دینداران به زنده ترین شکل ظهور کند و توان شکافتن ظلمات آخرالزمان را بیابد و ما در این کتاب همه ی مقصد خود را در تبیین چگونگی تجلی اسمای الهی براساس سلوک انسان سالک گذاشته ایم.

۱۱- تفکر راستین یعنی دیدن همه ی پدیده ها در ارتباط با خدا و این با نظر به اسماء الهی و مظاهر آن اسماء تحقق می یابد. اگر انسان ها چیزها را تحت سایه ی حضور الهی در عالم نبینند، آن ها را بر اساس میل خود می شناسند و به کار می گیرند در حالی که خداوند اشیاء را بر اساس اسماء شان وجود بخشیده و فهم اسماء واقعی اشیاء کلید فهم جهان و روح است.

۱۲- برای آن که بفهمیم ضرورت شناخت عالم بر اساس اسماء الهی چقدر است کافی است به نگاهی که علم جدید به عالم انداخته نظر کنیم تا معلوم شود چگونه علم جدید از مبادی رازآلودی که جهان را مدیریت می کند به کلی غافل است و با همه چیز مثل ماشین رفتار می کند و جهان را سرد و بی عاطفه می یابد و از همه ی معانی جهان چشم می پوشد مگر از بی اهمیت ترین معانی. علم جدید متوجه حیات و رحمت الهی و آگاهی موجودات در دل هر ذره از جهان نیست، این ها همه آفات غفلت از حضور اسماء الهی در عالم است.

۱۳- به همان اندازه که معنای انسانیت در کیفیاتی چون عشق و مهر و حکمت و فهم و عفو و عدالت، بیشتر محقق است تا در شکل و وزن انسان ها، کیفیات نامشهود جهان که همان اسماء الهی است بیشتر در شناخت حقیقت جهان مؤثرند تا آنچه علم مدرن به عنوان شناخت جهان در اختیار بشر قرار داده است.

۱۴- باید از خود پرسید جهان واقعی کجاست؟ در این صورت است که نظرها متوجه حضور اسماء الهی در عالم می شود و می فهمیم نحوه ی حضور توحید الهی در عالم چگونه است.

۱۵- نگاه به طبیعت به عنوان شیء خارجی یعنی ایجاد حجابی غلیظ که مانع بینش توحیدی ما می گردد و توانایی ارتباط ما را با جهان واقعی قطع می کند و توانایی انسانی ما را برای تجربه ی طبیعت از طریق ارتباط با اسماء الهی، تخریب می نماید.

۱۶- ما نه می توانیم جهان طبیعت را بدون نظر به اسماء باطنی آن بشناسیم و نه می توانیم بدون نظر به اسماء الهی جایگاه خود را در طبیعت بیابیم و به همین جهت فرهنگ غربی گرفتار تخریب طبیعت شد زیرا امکان های انسان شدن را در طبیعت فراموش کرد.

۱۷- نظریه پردازان جهت تدوین علوم انسانی که مطابق اهداف انقلاب اسلامی باشد، زیرساخت های فکری مخصوص به خود را می طلبد که ریشه در سنت های جامعه ی ما دارد و ما اصل زیرساخت های فکری خود را باید از اندیشه های همه جانبه و جهانی حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» استنباط کنیم که نظر به اسماء الله دارد و همه چیز را از آن منظر می نگرد.

امید است در این کتاب راه را برای فهم اندیشه ی حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» هموار کرده باشیم. إن شاء الله

طاهرزاده

ص: ۱۳

قبل از آن که از منظر دعای سحر به اسماء الهی بنگریم به طور مختصر نکاتی در مورد اسماء الهی عرض می شود، ولی اصل موضوع را باید در شرح متن دعای سحر دنبال فرمایید. چرا که زبان قرآن و روایت و دعا در تبیین اسماء الهی، کامل ترین و صحیح ترین زبان است.

۱- قرآن می فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (۱) یا می فرماید: «لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (۲) خداوند دارای بهترین و زیباترین اسم ها است. «اسم» عبارت است از آن چه خبر می دهد از ذاتی با صفت خاص. مثلاً «حَیٌّ» اسم است و بر ذاتی با صفت حیات دلالت می کند. از آن جایی که از هر اسمی «حُسنای» آن برای خدا هست پس حیات به معنی مطلق آن برای خدا است، حیاتی که ذاتی او باشد و هیچ محدودیتی نداشته باشد. و هر

ص: ۱۵

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۰.

۲- سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۰.

موجودی که بهره ای از حیات دارد، قالبی است که به اندازه ی خود نور حیات مطلق را به عالم می تاباند و مجلای کمال حق می باشد. لذا حی بودن خداوند و سمیع و بصیر بودن او با حی و سمیع و بصیر بودن انسان تفاوت اساسی دارد. با این همه هر کمالی که در جمیع مراتب ظاهر است، پرتو کمال اوست، همچنان که هر دانایی حقیقی، اثر دانایی او می باشد تا ما با نظر به آن جلوات نازله، راه نظر به حقیقت آن اسماء را بیابیم.

۲- تدبّر در قرآن کریم و سخنان حضرات معصومین علیهم السلام حکایت از آن دارد که در نظام وجود، اسماء الهی اهمیت خاصی دارند و خداوند هر آنچه را در نظام وجود می گذرد به اسماء خود مرتبط می کند. یک جا خود را به اسم خالق و یک جا به اسم قیوم و یک جا به اسم ربّ معرفی می کند و روشن می فرماید با کدام اسم از اسماء الهی آن واقعه واقع شده است. وقتی می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكَمُ اللَّهُ فَأَنْتَى تُؤْفَكُونَ» (۱) در واقع شکافته شدن دانه را به خود نسبت می دهد منتها با تجلی نور اسم فالق، همچنان که زنده شدن مردگان را به اسم «محيی» نسبت می دهد. در دعا می خوانیم: «أَسْأَلُكَ بِنُورِكَ الْقَدِيمِ، وَ أَسْمَائِكَ الَّتِي كَوْنَتْ بِهَا كُلُّ شَيْءٍ» (۲). خداوند از تو به نور قدیم ات و اسمائی که به وسیله ی آن ها همه ی اشیاء را ایجاد کردی تقاضا می کنم. این جمله می رساند خدای تعالی به نور اسماء خود به همه چیز وجود بخشیده است.

ص: ۱۶

۱- سوره ی انعام، آیه ی ۹۵.

۲- ابن طاوس حلّی، الإقبال بالأعمال، ج ۳، ص ۱۱۱. الدعاء فی غزّه ربیع الأول.

فقراتی که در ادعیه می فرماید: «بِاسْمِكَ الْغَدِيِّ» یا «بِأَسْمَاءِ الْعَتَى» حکایت از آن دارد که همه ی موجودات عالم از طریق اسماء الهی ظهور کرده و به صحنه ی وجود آمده اند. می فرماید: «وَبِاسْمِكَ الَّذِي خَلَقْتَ بِهِ النُّورَ الَّذِي اضْأءَ كُلَّ شَيْءٍ» (۱) خداوندا به نور اسمی از اسماء تو تقاضای توجه دارم که از طریق آن اسم همه ی اشیاء را نورانی کردی. یا «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ بِهِ لِلْجَبَلِ فَجَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا، وَبِالْأَسْمِ الْمَخْزُونِ الْمَكْنُونِ، وَبِاسْمِكَ الَّذِي فَلَقْتَ بِهِ الْبَحْرَ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ» (۲) در این فراز نظر به اسمی دارید که به کوه تجلی کرد و حضرت موسی علیه السلام را به مقام فناء فی الله نایل کرد و به اسم مخزون و مکنون که بین خداوند و حضرت موسی علیه السلام بود و به اسمی که خداوند به نور آن دریا را برای حضرت موسی علیه السلام شکافت. بنا به فرمایش امام خمینی «رضوان الله علیه»: «اسم» عبارت است از نفس تجلی فعلی که به آن، همه ی دارِ تحقّق، متحقّق است. و اطلاق «اسم» بر امور عینیّه در لسان خدا و رسول و اهل بیت عصمت علیهم السلام بسیار است، چنانچه فرمودند «اسماء حسنی» ما هستیم. و در ادعیه ی شریفه «وَبِاسْمِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ عَلَيَّ فُلَان» بسیار است» (۳)

در ادعیه ی مأثورّه از ائمه علیهم السلام نظر به اسم جمال و جلالِ حق می شود تا انسان ها بتوانند حضرت حق را با آن اسماء بشناسند. مثلاً حضرت سجاد علیه السلام در مناجات الراغبین عرضه می دارند: «وَأَفِدَاً إِلَيَّ حَضْرَهُ جَمَالِكَ

ص: ۱۷

۱- همان، ج ۲، ص ۲۱۲.

۲- همان، ج ۲، ص ۳۰۱.

۳- آداب الصلاة، ص ۲۴۱.

مُرِيدًا وَجْهَكَ» خداوندا به سوی حضرت جمالت آمدم در حالی که طالب نظر تو هستم. و نیز در دعایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله اظهار می داشتند داریم که «أَسْأَلُكَ بِجَلَالِكَ سَيِّدِي وَجَمَالِكَ مَوْلَايَ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَغْفِرَ لِي وَتَرْحَمَنِي وَتَتَجَاوَزَ عَنِّي، إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»^(۱) که حضرت با نظر به جمال و جلال الهی تقاضای عفو دارند و یا نظر به «تجلی» اسماء می کنند و اظهار می دارند: «أَسْأَلُكَ بِنُورِ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ الَّذِي تَجَلَّيْتَ بِهِ لِلْجَبَلِ، فَجَعَلْتَهُ ذَكَاً، وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا»^(۲) در این قسمت از دعا همانند آیه ی ۱۴۳ سوره ی اعراف موضوع «تجلی» به میان آمده است.

تفکر در اسماء الهی

۳- آنچه در متون روایی از آن نهی شده تفکر در ذات است و نه تفکر در اسماء الهی که به عنوان مقام تجلی ذات مطرح است و موجب نمایش کمالات حضرت حق می شوند. در همین رابطه حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «يُسَمَّى بِأَسْمَائِهِ فَهُوَ غَيْرُ غَيْرِ أَسْمَائِهِ وَالْأَسْمَاءُ غَيْرُهُ»^(۳) خداوند به اسماء اش خوانده می شود، در حالی که او غیر اسماء اش می باشد و اسماء نیز غیر اوست. که مقصد از غیریت در این روایت غیریت مخصوصی است که بین «متجلی» و «تجلیات» هست، نه غیریت به معنی تباین بین دو چیز. و لذا می توان گفت: اسماء الهی، تجلیات ذات اند، نه خود ذات اند و

ص: ۱۸

۱- الإقبال، ج ۱، ص ۲۴۹.

۲- همان، ج ۲، ص ۵۰.

۳- التوحيد للصدوق، ص ۱۴۳.

نه مبین ذات. همچنان که می فرمایند: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ اسْمًا فَلَوْ كَانَ الْإِسْمُ هُوَ الْمُسَمَّى لَكَانَ كُلُّ اسْمٍ مِنْهَا إِلَهًا وَ لَكِنَّ لِلَّهِ مَعْنَى يَدُلُّ عَلَيْهِ فَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ كُلُّهَا غَيْرُهُ» (۱) خدای عز و جل را «نود و نه» اسم است پس اگر اسم همان مسمی باشد هر آینه هر اسمی از آن ها خدائی خواهد بود و لکن خدا خود معنایی است که این اسماء بر او دلالت کنند و همه غیر خود او باشند.

۴- اسماء الهی بعضی مثل علیم و قادر و حی و قیوم، ثبوتی هستند و از کمالات ذات و صفات ثبوتیه ی او خبر می دهند و بعضی تنزیهی می باشند مثل قدوس و سبحان و تعالی که منزّه بودن ذات از نقایص را می نمایند. اسم قدوس طهارت ذات الهی را از همه ی نقص ها و محدودیت ها می نمایند و اسم «سبحان» اگر بر قلب کسی تجلی نمود آن کس علو ذات الهی را از همه ی آنچه جاهلان در مورد خداوند تصور می کند می یابد. در نظر بگير وقتي نسيم آيه ی «تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۲) بر قلب کسی وزید در چه حضوری قرار می گیرد و اسم «تعالی» افق جان او را به کجا می برد.

۵- هر اندازه قلب ها آماده تر باشند تجلی اسماء الهی - اعم از ثبوتی یا تنزیهی - در آن ها زمینه ی تجلی بیشتری دارند و به همان اندازه سالک را به توحید شدیدتری نایل می کنند و در مقابل خداوند به خضوع و عبودیت بیشتری می کشانند. (۳)

ص: ۱۹

۱- التوحید للصدوق، ص ۲۲۱.

۲- سوره ی نمل، آیه ی ۶۳.

۳- در رابطه با موضوع اسماء به مقدمه ی قیصری بر فصوص الحکم محی الدین و نیز به کتاب «اسماء حسنی» از آیت الله محمد شجاعی رجوع فرمایید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ اسْمًا مَنْ دَعَا اللَّهَ بِهَا اسْتَجَابَ لَهُ وَ مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ» (۱) برای خدای متعال «نود و نه» اسم است که هر کس خدا را به آن ها بخواند دعایش مستجاب می شود و هر کس آن ها را احصاء کند وارد بهشت می شود. با توجه به این که برای خدا اسماء بی شماری هست این روایت می رساند که خداوند «نود و نه» اسم مخصوص دارد که احصاء آن ها انسان را به جوار خداوند و به بهشت او می برد و معلوم است که احصاء آن اسماء، علم و معرفت به معانی آن ها نیست چون علم و معرفت به آن ها به تنهایی انسان را به جوار خدای متعال و بهشت نمی رساند. بلکه احصاء اسماء خاص، احصایی است که انسان با نظر به آن ها در طریق بهشت و جوار حق قرار می گیرد و در مدارج عبودیت و توحید پیش می رود و مسیر الی الحق را پیشه می نماید. اسماء «نود و نه گانه» را با عبودیت می توان احصاء کرد به این معنی که انسان خدای متعال را با همه ی این اسماء عبادت کند، همین طور که در رکوع نظر به اسم عظیم دارید و در سجده خداوند را با اسم اعلی عبادت می کنید. (۲)

ص: ۲۰

۱- التوحید للصدوق، ص ۱۹۵.

۲- صدوق به اسناد خود به سلیمان بن مهران از امام صادق علیه السلام از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابیطالب علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که آن حضرت فرمودند: خدای تعالی نود و نه اسم دارد - صد اسم جز یکی - هر کس آن را احصاء کند داخل بهشت شود و آن ها عبارتند از: «اللَّهُ. الْإِلَهُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الْأَوَّلُ الْآخِرُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْقَدِيرُ الْقَاهِرُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى الْبَاقِي الْبَدِيعُ الْبَارِئُ الْأَكْرَمُ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ الْحَيُّ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ الْحَلِيمُ الْحَفِيفُ الْحَقُّ الْحَسْبُ الْحَسْبُ الْحَمِيدُ الْحَفِي الرَّبُّ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الدَّارِيُّ الرَّازِقُ الرَّقِيبُ الرَّءُوفُ الرَّائِي السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيِّمُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ السَّيِّدُ السُّبُوْحُ الشَّهِيدُ الصَّادِقُ الصَّانِعُ الطَّاهِرُ الْعَدْلُ الْعَفْوُ الْعَفُورُ الْعَنِي الْغِيَاثُ الْفَاطِرُ الْفَرْدُ الْفَتَّاحُ الْفَالِقُ الْقَدِيمُ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ الْقَوِيُّ الْقَرِيبُ الْقَيُّومُ الْقَابِضُ الْبَاسِطُ قَاضِي الْحَاجَاتِ الْمَجِيدُ الْمَوْلَى الْمَنَّانُ الْمُحِيطُ الْمُبِينُ الْمُقِيتُ الْمُصَوِّرُ الْكَرِيمُ الْكَبِيرُ الْكَافِي كَاشِفُ الضَّرِّ الْوَاتِرُ النُّورُ الْوَهَّابُ النَّاصِرُ الْوَاسِعُ الْوَدُودُ الْهَادِي الْوَفِيُّ الْوَكِيلُ الْوَارِثُ الْبُرِّ الْبَاعِثُ التَّوَابُ الْجَلِيلُ الْجَوَادُ الْخَبِيرُ الْخَالِقُ خَيْرُ النَّاصِرِينَ الدِّيَّانُ الشُّكُورُ الْعَظِيمُ اللَّطِيفُ الشَّافِي» (بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۸۶). چنانچه ملاحظه می فرمایید اسم «الله» که در روایت فوق ذکر شده اگر به حساب آید عدد اسماء به صد می رسد در حالی که روایت رسول خدا صلی الله علیه و آله عدد اسماء را نود و نه ذکر کرده اند و این می رساند که اسم «الله» که در اول آمده به این معنا نیست که این اسم هم یکی از اسماء نود و نه گانه است بلکه به این معنا است که همه ی آن اسماء در اسم «الله» هستند همان طور که در آخر سوره ی حشر می فرماید: «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ» یعنی او که «الله» است خالق و باری و مصور می باشد.

در فرازی از دعای سحر داریم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ أَسْمَائِكَ بِأَكْبَرِهَا» خداوندا! از تو تقاضای تجلی اسماء ات را دارم، آن هم تجلی به برترین آن‌ها. هرچند در درون هر اسمی اسمائی نهفته است مثل این که شما در دعای جوشن کبیر با هزار اسم از اسماء الهی روبه رو هستید، عمده آن است که متوجه توصیه‌ی قرآن باشیم که می‌فرماید خدا را با اسمائش می‌توانید بشناسید و مسلّم هر کس به اندازه‌ای که خدا را بشناسد خدا را عبادت می‌کند. چون با رجوع به اسماء الهی می‌توان خدا را عبادت کرد.

چقدر خوب بود به جای مباحث کلامی که عموماً به این قصد تدوین شده که ما بتوانیم مخالفان خود را محکوم کنیم، در موضوع اصول عقایدی که باید به آن ایمان بیاوریم مباحث اسماء شناسی طرح می‌شد. دانشجویان از خود بنده سؤال می‌کردند مگر ما کافریم که می‌خواهید در

درس معارف اسلامی دلایلی بر وجود خدا و وجود قیامت بیاورید تا ما قبول کنیم؟ واقعاً فرصتی که دانشجویان در اختیار ما گذاردند تا اسلام را به آن ها معرفی کنیم از دست دادیم. اکثراً به طور فطری و به صورت اجمالی خدا را در جان خود دارند باید آن نور اجمالی را به تفصیل در آوریم. اگر ما می توانستیم خدا را با اسمائش بشناسیم و بشناسانیم و با جلوات ۹۹ گانه ی او مرتبط شویم دیگر نه تنها دغدغه ی خداشناسی نداشتیم بلکه زمینه ی انس قلبی با خدا را در خود ایجاد می کردیم. روایت فوق متذکر می شود که سفر إلی الله بدون شناخت اسماء الهی ممکن نیست.

جلسه اول: نظر به کامل ترین ظهور حق

اشاره

ص: ۲۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِأَبْهَاءِ وَ كُلِّ بَهَائِكَ بِهَيْئِ)

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلِّهِ)

شرح دعای سحر را با این نیت که می تواند آغاز یک تفکر باشد شروع می کنیم. مراحل بعدی آن به مرور و با استمرار بر دعا به سراغ ما می آید و ما را وارد یک نوع خدانشناسی نورانی از طریق نظر به اسماء الهی می کند و به همان اندازه بر کیفیت عبادات ما می افزاید. زیرا خدانشناسی واقعی وقتی محقق می شود که انسان بتواند از طریق اسماء الهی با حضرت حق مانوس گردد.

دعای سحر، دعای بسیار ارزشمندی است که بنا به نقل سید بن طاووس حضرت رضا علیه السلام در مورد آن فرموده اند: «هُوَ دُعَاءُ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْأَشْيَاحِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ» (۱) آن دعایی است که حضرت امام باقر علیه السلام در سحرهای ماه رمضان می خواندند. گاهی یک دعا کشف و شهود بزرگی توسط یک امام است که بقیه ی ائمه ی معصومین علیهم السلام هم از آن کشف و شهود بهره مند می شدند. همین طور که قرآن کشف تامّ محمدی صلی الله علیه و آله است و خداوند آن را

ص: ۲۵

۱- عزیز الله عطاردی، مسند الإمام الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۵.

بر قلب رسول الله صلی الله علیه و آله القاء نمود و همه ی اولیاء الهی از آن کشفِ تام بهره مند می شوند، دعاها هم همین طور است.

امیدوارم هرگز فراموش نفرمایید که همه ی دعاها صادر شده از ائمه علیهم السلام انوار الهی است که از طرف خدا به قلب امامان علیهم السلام تجلی کرده و آن ها آنچه را که بر قلب شان تجلی می کند بر زبان می رانند. محال است هیچ امام و پیغمبری خودش فکر کند و مثلاً دعای جوشن کبیر را ارائه دهد. اگر کسی بر روی ادعیه ای که توسط امامان علیهم السلام رسیده است تأمل کند به یقین می رسد که همه ی آن ها به واقع معجزه ی الهی است.

شما در دعای جوشن کبیر خدا را با اسماء خاصش نظاره می کنید و از تجلی آن اسماء تحت تأثیر قرار می گیرید. همان طور که در روایت داریم، خداوند با آن اسماء از طریق جبرائیل علیه السلام بر قلب مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله جلوه کرده، تا ما بتوانیم بر انوار الهی نظر کنیم. چون قلب ما نمی تواند در آن حدّ ظرف تجلی انوار حضرت رب العالمین باشد به مدد قلب مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه ی معصومین علیهم السلام، آن نوع نظر کردن به خدا را شروع می کنیم.

تجلی دعا بر قلب امام

قلب مبارک حضرت باقر علیه السلام ظرف طلب و تجلی دعای سحر گشته و حضرت رب العالمین آن طلب را جواب داده است. جواب آن طلب به صورت «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ» اظهار می شود ولی بر اساس همان چیزی که خداوند بر قلب حضرت نمایان کرده است، یعنی حق در جلوه ی طلب عبد

ظهور می کند، همان طور که در سوره ی حمد واقع شد. سوره ی حمد آیات خداوند است و خداوند است که می گوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» ولی چون پروردگار نظر به طلب عبد می کند براساس طلب عبد می گوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ». در همین رابطه خداوند در طلب حضرت باقر علیه السلام می گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ» و طلب عبد را بر قلب عبد متجلی می کند.

دعای سحر به ما می آموزد که چگونه به خدا مرتبط شویم. قرآن به ما می فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (۱) خدا را اسماء حسنایی است، از طریق آن اسماء او را بخوانید. یعنی با نظر به آن اسماء با خدا مرتبط شوید. پس شرط ارتباط با خدا نظر به اسماء حسنای الهی است، با ذات الهی نمی شود مرتبط شد. امام خمینی «رضوان الله علیه» در شرح سوره ی حمد می فرماید: «حتی دست خاتم النبیین که اعلم و اشرف بشر است، از آن مرتبه ی ذات کوتاه است. آن مرتبه ی ذات را کسی نمی شناسد غیر از خود ذات مقدس. آن چیزی که بشر می تواند به آن دسترسی پیدا کند اسماء الله است، که این اسماء الله هم مراتبی دارد، بعضی از مراتبش را ما هم می توانیم بفهمیم، و بعضی از مراتبش را اولیای خدا و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و کسانی که معلّم به تعلیم او هستند می توانند ادراک کنند» (۲).

ص: ۲۷

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۰.

۲- امام خمینی «رضوان الله علیه» تفسیر سوره ی حمد، ص ۹۵.

وقتی خداوند می فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»؛ نظرها را به «الله» می اندازد و نه به ذات و می فرماید: «الله» اسماء حسنا یی دارد و از هر اسمی، عالی ترین نحوه ی آن نزد خدا است و شما خدا را به آن اسماء بخوانید. اسماء خدا مثل «حی»، «قیوم»، «جلال»، «جمیل»، «نور»، «عظمت»، «عزت» و... می باشد؛ یعنی حی و قیوم و جلال خدا، اسم خدا است. این با آنچه ما در محاورات به کار می بریم فرق می کند. اسم خدا «عظمت» است، «جلال» است، «جمال» و «نور» و «بهاء» است. وقتی می گوئیم «جلال» اسم خدا است یعنی حق با این صفت تجلی کرده است.

در این عالم فقط «حق» در صحنه است، مگر می شود غیر حق چیز دیگری هم در عالم باشد؟ منتها یک وقت عالم آینه ی نمایش حق است و یک وقت حق محل تجلی عالم می باشد که بحث خواهد شد. سالک به جایی می رسد که حق را می بیند و هرچیزی را در آینه ی حق می نگرد. در دعای سحر روشن می شود که حق در صحنه است، به اسماء خاص. حق در صحنه است به جلوه ی جلال. نه این که یک خدا داریم و یک اسم، بلکه «اسم» همان ذات است در صفت خاص که اصطلاحاً «اسم» می گویند. پس وقتی می گوئیم جلال حق یعنی حق به جلوه ی جلال. زیرا حق جلوه دارد و جلوات او همان اسماء است، مثل این میز نیست که جلوه ندارد، در اصطلاح فلاسفه اشیایی مثل میز و دیوار را «ماهیات» می گویند که برعکس «وجود» جلوه ندارند.

اولین چیزی که باید مواظب بود از قلب بیرون نرود رؤیت حق است به نورانیت و نه به ماهیت. اگر یک خدایی مثل یک شخص بسازید، هرگز با خدا روبه رو نمی شوید تا بتوانید قلب خود را محل تجلیات انوار او قرار دهید. اولین شرط ارتباط با خدا این است که حجاب کثرت و ماهیت را در بین خود و حضرت احدی کنار بزنید و متوجه باشید خدا شخص نیست همچنان که وحدتش وحدت عددی مثل یک بودن این سیب یا آن پرتقال نیست، در ارتباط با خدا به دنبال نور جلال و حقیقت کبریایی باشید. این گل و درخت و رزمندگان و حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه»، نوری را با خود دارند که شما خدا را باید در ارتباط با آن نورها پیدا کنید و حق را در این مظاهر می توانید ببینید. اگر به دنبال خدایی بیرون از این مظاهر هستید مشغول خدای انتزاعی و ذهنی می شوید و نه خدای واقعی که در سراسر عالم حاضر است. خود خداوند می فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (۱) خداوند را اسماء حسنایی هست با او از طریق آن اسماء اُنس بگیرید و او را طلب کنید. «فَادْعُوهُ بِهَا» یعنی او را از اسماء حسنایش بخوانید و از آن طریق به او نظر کنید. حضرت «الله» از طریق آن اسماء، خود را به ما می نمایاند تا ما هم از همان طریق به او نظر کنیم. اسماء الهی عبارت است از نور جلال و جمال و سمیع و بصیر. ما خودش را می خواهیم و می خواهیم با خودش مرتبط شویم ولی او خود را در نور

ص: ۲۹

جمال و جلال می نمایاند. وقتی شما می خواهید با خدا مرتبط شوید اول باید او را بشناسید و نحوه ی حضورش را بدانید تا یک مفهوم ذهنی را خدای خود نکرده باشید که هیچ واقعیتهایی در خارج ندارد و بخواهید با آن مفهوم مرتبط شوید. با چیزی که نیست چگونه مأنوس شویم؟ خدای ساختگی که نور جمال و جلال و کبریایی ندارد. خدایی که ما در ذهن خود خلق کنیم که خدا نیست، به گفته ی مولوی:

هرچه

اندیشی پذیرای فنا است

آن که

در اندیشه ناید، او خداست

خدا را باید پیدا کرد، او خود را در مظاهرش نمایانده است و اگر قلب ها را آماده دید به سراغ آن ها می آید. ممکن است اشکال کنید مگر می شود خدا گم شود؟ خیر! خدا هرگز گم نمی شود چون او اول و آخر و ظاهر و باطن است، ولی اگر ما آماده ی ظهور حق در جان خود نباشیم و در نتیجه او با اسماء حسناش مثل جلال و جمال و کبریایی و غیره بر قلب ما تجلی نکند ما خدا را گم می کنیم. ولی اگر آماده بودیم تا او بر جان ما تجلی کند با هر اسمی هم که تجلی کند او را خواهیم شناخت و می گوییم:

به

هر رنگی که خواهی جامه می پوش

که

من آن قد رعنا می شناسم

در چنین حالت است که می توانید دعای سحر بخوانید و با خداوند مرتبط شوید. جمال او به سراغ شما می آید و لذا در مظاهر جمال او، او را می نگرید. «گُل» مظهر جمال اوست، اگر خداوند به نور جمالش به سراغ شما آید، او را در گل به اسم جمال می بینید.

ص: ۳۰

در دعای سحر در فراز «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِأَبْهَاءِ وَكُلِّ بَهَائِكَ بِهَيْئِي، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلِّهِ» پس از آن که از خدا بهاء او را تقاضا می کنید و کامل ترین بهاء یعنی «أَبْهَاءِ» را می خواهید، متذکر می شوید همه ی بهاء او بهی و کامل است، در نتیجه در آخر این فراز «بهاء» او را به صورت کلی تقاضا می نمایید و عرضه می دارید: «بِبَهَائِكَ كُلِّهِ» یعنی از تو نور بهاءات را به صورت کلی طلب می کنم.

در این دعا عرض می کنیم خدایا! با توجه به نور بهاء و روشنی و حُسن و جلال و جمالِ تو، به تو نظر داریم تا تو نیز به نور همان اسماء به سراغ ما بیایی. همان طور که به خدا عرضه می دارید به حق فاطمه ی زهرا علیها السلام ما را از این مشکل نجات بده. چون می دانید حضرت حق در جلوه ای خاص بر قلب مبارک حضرت صدیقه ی طاهره علیها السلام جلوه کرده و او را به مقام فاطمی رسانده است، حال وقتی از خدا می خواهید به حق فاطمه علیها السلام گشایش لازم را در امور ما اعمال کند، به آن نوری از خداوند نظر دارید که در جمال حضرت فاطمه علیها السلام نمایان است و با امید تجلی آن نور بر اموراتتان از طریق نظر به نور آن حضرت، از خداوند تقاضا می کنید و به آن جلوه ی ناب الهی که بر جان حضرت زهرا علیها السلام تجلی کرده نظر می نمایید و مدد می گیرید. می خواهید با توجه به آن جلوه با خدا مرتبط شوید، چون شما در همه حال می خواهید با خدا مرتبط باشید و منظری زیبا پیدا کرده اید که راه ارتباط با خدا را آسان و ممکن می کند، آن منظر، جمال معنوی حضرت فاطمه علیها السلام است. با توجه به چنین قاعده و معرفتی عرضه می داری: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلِّهِ» خدایا با نظر به همه ی نور

بهاء و تابش و روشنایی و حُسن ات از تو می خواهیم که به نورِ همان اسم بر من نظر کنی.

اسماء الهی مسیر انس با خدا

عمده آن است که ابتدا «اسم» را بیابید، اگر معنی اسماء الهی درست روشن نشود ما نمی توانیم درست سیر کنیم. بناست از طریق اسماء الهی با حق مانوس شویم زیرا خودش فرمود: «فَادْعُوهُ بِهَا» او را از طریق اسماء حُسنایش طلب کنید. عرض شد که در تعریف اسم می فرمایند: اسم همان ذات حق است به جلوه و صفت خاص. برای فهم این موضوع به علم دیگری نیاز نداریم، کافی است در موضوع اسمای حُسن تأمل و تدبّر کنیم تا به راحتی منظور دعای سحر را بفهمیم و از طریق این دعا، راه انس با خدا را به عالی ترین شکل پیدا کنیم.

عرضه می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِأَبْهَاءِهِ وَكُلِّ بَهَائِكَ بِهِيَّ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلِّهِ» خدایا از تو از نور بهاء و تابش و حُسن ات تقاضا دارم، اما آن بهاء و درخششی که از همه ی درخشش ها کامل تر است در حالی که هر بهاء و حُسن و کمالی که از تو باشد کامل ترین تابش و حسن و کمال است. پس خدایا از تو نور همه ی بهاء و روشنی و حسن و کمال را تقاضا دارم.

در هر فرازی از فرازهای دعای سحر چنین سیری را ملاحظه می کنید که ابتدا نظر به نور اسمی از اسماء الهی می کنید تا خداوند بر اساس آن اسم بر جان شما تجلی کند، سپس دل را به جنبه ی متعالی آن اسم معطوف

می دارید تا جایی که آنچنان دل شکوفا شود که از هر جنبه ای از جنبه های آن اسم متوجه جنبه ی متعالی آن گردد و اظهار کند: « وَ كُلُّ بَهَائِكَ بَهِيٌّ » هر نور و روشنی که از تو باشد، کامل ترین و شدیدترین روشنایی است و در نتیجه ی چنین سیری سالک در پرتو نور آن اسم، به حق مطلق می رسد و در نهایت اظهار می دارد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلِّهِ» خدایا از تو به نور اسم بهاءات به صورت کلی تقاضای توجه دارم. در قسمت آخر دعا قلب نظر به جامعیت نور بهاء الهی انداخته و طلب تجلی آن نور را بر جان خود می کند. به عبارت دیگر در این قسمت از این فراز سالک نظر به حق مطلق نموده، منتها در صفت «بهاء» و آماده شده تا حق مطلق به نور آن اسم بر قلب او تجلی کند.

ملاحظه کنید آنچه در صحنه است ذات است به صفاتی خاص. گُل مظهر جمال حق است و چون همه ی زیبایی ها از حق است، پس ذات حق به نور جمال جلوه کرده و شما از منظر آن گُل با حق روبه رو شده اید و هر اندازه ما کامل شویم جلوه ی حق هم کامل تر ظهور می کند. گفت:

هر چه

روی دلت مصفاتر

زو

تجلی تو را مهیاتر

چون خداوند وجود مطلق و حضور مطلق است پس از جانب او غیبتی و نقصی نیست و لذا هر اندازه قلب انسان توجه بیشتری به خداوند داشته باشد، حق با جامعیت بیشتری ظهور می کند، در آن حال دیگر از جمال حق متوجه حق نمی شوید بلکه از حق متوجه جمال او می گردید و در آن شرایط است که به واقع می توانیم با قلب خود تصدیق کنیم که «اسم» عبارت است از ذات به صفتی خاص.

ص: ۳۳

در مسیر رجوع به حق، حق را به اسم جمال در گُل می بینیم. گُل مظهر است تا با اسم جمال مرتبط شویم و ذات حق را در صفت جمال بنگریم. ذات در اسماء، به صفات خاص جلوه می کند و خود را از طریق مظاهر می نمایاند. می فرماید: «فَادْعُوهُ بِهَا» از طریق نظر به اسماء الهی در آینه ی مظاهر، به حق رجوع کنید و حق را طلب نمایید. در مسیر رجوع الی الله، ابتدا جمال حق را در مظهري مثل گُل می بینید و به اسم جمال منتقل می شوید و ذات بینی را در صفتی خاص تجربه می کنید تا آن جا که «إِنْ شَاءَ اللَّهُ، اللَّهُ» را بیابید و از آینه ی اسم «الله» به اسم جمال او بنگرید که این غایت القصوای سیر الی الله است و مقصد اصلی هر سالکی همین است. (۱)

این که می گویند در مسیر «إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» باید دل انسان خداین شود به همین معنی است که بتواند به «الله» برگردد.

اگر انسان خواست خدا را پیدا کند ابتدا باید او را بشناسد و قلب او از طریق معرفت صحیح و طهارت و تزکیه، از غیر خدا منصرف شود و در عالم وجود هیچ چیزی را مستقل نیند تا خداوند آرام آرام خود را در مظاهر به او نشان دهد. بهترین و کامل ترین مظاهر الهی، اولیاء معصوم علیهم السلام هستند و بعد از آن ها علماء بالله می باشند. کسی که بداند خدا را باید با اسماء حُسنایش طلب کرد و اسماء او مظهر دارد، به ناکجا آبادها نظر نمی کند، قلب را طوری تربیت می کند تا در مظاهر حق، حق را بیابد. حق

ص: ۳۴

۱- حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» می فرماید: «نظر در ذات برای اثبات توحید و تنزیه و تقدیس آن، غایت ارسال انبیاء و آمال عرفا بوده و قرآن کریم و احادیث شریفه مشحون از علم به ذات و کمالات اسماء الهی است». (چهل حدیث، حدیث

(۱۲)

در جمال اولیاء تجلی می کند و خود را نشان می دهد. همین طور که در دعای جوشن کبیر از یک طرف می گوئیم این دعا را رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته اند و از طرف دیگر می دانیم چون خدا قلب حضرت را آماده ی تجلی دید، با آن اسماء در آن قلب تجلی کرد، هرگز نباید از حضور خدا در قلب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام گفتن این دعا غفلت کنیم و گرنه از حقیقت بزرگی غافل شده ایم. خداوند در آن دعا با هزار جلوه، هزار اسم را بر قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله متجلی کرده و در همین رابطه حضرت سیدالساجدین علیه السلام می فرمایند: جبرائیل در یکی از غزوات، دعای جوشن کبیر را بر قلب مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله القاء فرمود.

اولیاء الهی مظاهر اسماء الهی

دعای سحر با «اللَّهُمَّ» به معنی ای خدا شروع می شود. اصل آن «یا الله» بوده و شما با ندای «اللَّهُم» نظر به حقیقی ترین حقایق عالم می کنید تا از طریق انس با او منور به انوار روحانی او گردید، منور به انواری مثل سمیع و بصیر و جمال و جلال- مواظب باشید خود را مشغول یک خدای ذهنی نکنید تا خدا از منظرتان گم بشود- با «اللَّهُم» به او خطاب می کنید، چون او به نور اسماء حسنائش، بدون حجاب به شما نزدیک است. نباید به دنبال خدایی گشت که هیچ وقت پیدا نمی شود. در ابتدای دعای سحر عرضه می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِأَبْهَاءٍ وَ كُلِّ بَهَائِكَ بِهَيْئِ اللَّهِمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلِّهِ» خدایا! از تو، نور حُسن و زیبایی و روشنایی ات را طلب می کنم، آن هم شدیدترین شکل آن را. حضرت رب العالمین به بهاء و

حُسن و روشنایی در مظاهر عالم جلوه می کند آن هم با درخشندگی شکوهمندی که همه ی دل ها را جلب می کند.

هنر ما آن است که متوجه نور حُسن او شویم، همان طور که می فرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۱) «الله» نور آسمان و زمین است. یعنی آسمان ها و زمین یک نوری دارند که آن نور «الله» است. اگر نتوانیم نور آسمان ها و زمین را ببینیم نمی توانیم «الله» را ببینیم. باید به دنبال آن نوری باشیم که عالم را فرا گرفته و گرنه کوه و درخت می بینیم. همین طور که در کلمات ائمه علیهم السلام نوری را احساس می کنید که در کلمات مردم عادی نیست، چون قلب شان الهی شده و منور به نور «الله» گشته. اگر علماء بالله اهل رکوع و سجود و شب زنده داری نبودند، «الله» بر قلب آن ها تجلی نمی کرد تا کلمات آن ها را نورانی کند. نور جلوه ی «الله» است که کلمات آن ها را نورانی کرده. اگر بتوانید آن نور را ببینید می توانید با خدا مرتبط شوید. عالم هم به همین صورت نوری دارد که به جهت آن نور زنده است و آغوش خود را برای انسان های مؤمن گشوده به طوری که هیچ وقت انسان مؤمن در این عالم در نمی ماند چون با نور آسمان ها و زمین مرتبط است و نه با خود آسمان و زمین. آن هایی که زمین را چسبیده و فکر می کنند ثروت و قدرت به تنهایی به کارشان می آید حتماً خوار می شوند. به همین جهت در دعاها دارید: خدایا! من را از آن هایی قرار بده که با نور تو عزیز می شوند، چون می دانید نور آسمان و زمین منشأ همه ی کمالات است و نه خود آسمان و زمین. اگر آن نور را ببینیم، بهاء و حُسن

ص: ۳۶

را دیده ایم و مظاهر آن نور را خواهیم شناخت. عارف بالله به جایی می رسد که در هر چیزی این «بهاء» را می بیند و شما نیز آن نور را در مظاهری که درخشش بیشتری دارند می توانید ملاحظه کنید و از طریق تجلی اسم «بهاء» با ذات خدا مأنوس شوید. ولی اگر به دنبال خدایی بیرون از اسم بهاء و جلال و جمال هستید، هرگز خدا را پیدا نخواهید کرد چون «اسم» را نمی شناسید تا به مظاهر او بنگرید و او را بیابید.

اولیاء الهی مظاهر خداوند هستند و وسیله ی قرب به خدا می شوند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: نظر به جمال امیرالمؤمنین علیه السلام عبادت است،^(۱)

چون جمال حضرت را نفسی تدبیر می کند که محل تجلی اسماء الهی است و شما را به آن اسماء منتقل می کند. اگر کسی خواست ذات را بدون نظر به مظاهر اسماء ببیند، هرگز نمی تواند با خدا مأنوس شود و عمرش باطل می گردد. وقتی به صورت علماء بالله نگاه کنید به اسماء الهی منتقل می شوید^(۲).

و این منتقل شدن به انوار الهی را «ثواب» می گویند. ثواب یعنی آنچه عامل انتقال به خدا می شود، حتی نگاه به در خانه ی عالم ما را منتقل می کند به سیره ی او که مظهر اسماء الهی است. چون او در مقام قرب نوافل است و در حق فانی شده و حق از طریق او خود را می نمایاند. خداوند در حدیث قدسی می فرماید: «لَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ مُخْلِصًا لِي حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي

ص: ۳۷

۱- قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «النَّظَرُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عِبَادَةٌ». (امالی شیخ صدوق، ص ۱۳۸)

۲- قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «النَّظَرُ إِلَى الْعَالَمِ عِبَادَةٌ». (بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۷۳)

يُصِصُّ رُبُّهُ وَ يَدُهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا» (۱) همواره بنده ی من به وسیله ی نافله ها به من نزدیک می شود در صورتی که کاملاً به من اخلاص دارد، تا این که او را دوست دارم، پس هرگاه او را دوست داشتیم گوش او می شوم که با آن می شنود و چشم او می گردم که با آن می بیند و دست او می شوم که با آن می گیرد. و خداوند از این طریق در حرکات و سکنات سالک ظهور می کند.

آفات غفلت از مظاهر الهی

اشکال ما در ابتدای کار این است که وقتی می خواهیم به «بهاء» خداوند نظر کنیم نمی دانیم چگونه به دنبال آن بگردیم تا با آن روبه رو شویم چون او را در جایی خارج از مظاهرش جستجو می کنیم. در سقوط شاه باید بتوانیم خدا را به اسم جلال در صحنه ببینیم، نه این که به چگونگی خروج او از ایران بپردازیم. باید در آن حادثه این حقیقت را مشاهده کرد که هر کس روبه روی حق بایستد ذلیل می شود و با این دید می توانید بگویید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَلَالِكَ» خدایا از تو از جلال ات می خواهم. واقعاً حیف است که آدم جلال یعنی آن عظمتی که از حق در عالم جریان دارد و هر کس مقابل آن ایستادگی کند را خوار می نماید، نبیند. با نظر به اسم جلال می فهمید خداوند آجلاً از آن است که کسی در کنار حضرت حق عرض اندام کند. در حدیث قدسی می فرماید: «يَا مُوسَى إِنَّ الْفَخْرَ رِدَائِي وَالْكِبْرِيَاءَ إِزَارِي مَنْ نَازَعَنِي فِي شَيْءٍ مِنْهُمَا عَذَّبْتُهُ»

ص: ۳۸

بِنَارِي» (۱) ای موسی! فخر؛ ردای من و کبریایی؛ پیراهن من است، هر کس در این دو چیز با من به نزاع برخیزد او را با آتش عذاب خود شکنجه می‌کنم، و در جایی دیگر می‌فرماید: پشت او را می‌شکنم.

وقتی ذلت رضاخان را می‌بینید باید متوجه جلال و کبریایی خداوند شوید. جای دیگر نباید به دنبال خدا بگردید، خدا در همه ی مظاهر خود نمایان است و به این اعتبار به او «حَقِّ مخلوق» می‌گویند و حافظ در این رابطه می‌گوید:

بی دلی در همه احوال خدا با او بود

او

نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است

طلب

از گمشدگان لب دریا می‌کرد

کسانی که خدا را در جایی غیر از مظاهر اسماء جستجو می‌کنند، گمشده‌های لب دریا هستند، «گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است» را نباید از گمشدگان لب دریا سراغ گرفت، این‌ها می‌خواهند خدا را ثابت کنند! خدایی که با استدلال ثابت شود خدای ذهنی و انتزاعی است و نه خدایی که در خارج واقعیت دارد، کبریایی خدا را در خواری رضاخان ببینید که می‌خواست مانع تجلی نور خدا شود خداوند هم کمرش را شکست، وقتی سرنوشت رضاخان را دیدید، قاصم الجبارین بودن خدا را دیده‌اید.

بحث در رابطه با «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ» بود و تقاضای نور بهاء و حُسن و شکوه حضرت حق و این که خدا را در کجا جستجو کنیم و از نور او نورانی شویم. عرض شد خدا را به اسمای حُسنایش در جمال

ص: ۳۹

علمای بالله پیدا کنید. واقعاً حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» مظهر حُسن و شکوه الهی بودند. آن خبرنگار اروپایی گفته بود زمانی که تمام تلویزیون ها و رادیوها و روزنامه ها تلاش می کنند که ذهن ها را به خودشان جلب کنند پیرمردی در گوشه ی جماران با حرکت انگشتانش میلیون ها مردم را به حرکت می آورد. چرا ما این حُسن و شکوه الهی را که حضرت امام «رضوان الله علیه» مظهر آن بودند به عنوان واقعیتی بسیار اساسی و جدی نبینیم و ذهن خود را متوجه قدرت های دروغین و وهمی بنماییم؟ آن هایی که می خواستند از راه های دیگری غیر از راهی که حضرت امام عمل کردند مردم را به حرکت بیاورند هر روز با مشکل جدیدی روبه رو می شدند و هر روز باید حيله ای جدید بر پا کنند. حسنی مبارک در آخرین روزهای حکومتش گفته بود: «اگر کسی بخواهد در طول عمر خود با لباس آمریکایی خود را پوشش دهد، همه ی عمرش عریان است». بیچاره مردم آمریکا که می خواهند حُسن و شکوه را در حاکمانی پیدا کنند که عین خواری و حقارت اند.

رئیس جمهورهای آمریکا، این همه تلاش می کنند و استعداد به کار می برند تا حُسن و شکوه دروغینی را به مردم خود بنمایانند ولی چیزی نمی گذرد که مردم هم می فهمند این حرف ها دروغ است. این آقایان روی خودشان زحمت کشیده اند اما در جهت منفی و با اعتماد به نفس اماره، مواظب اند چه اندازه غذا بخورند، چه غذاهایی را نخورند، چند ساعت در روز ورزش کنند، چگونه مطالعه کنند، چه سخنانی را بر زبان برانند تا به حُسن و شکوه برسند ولی چون رجوع به نور بهاء الهی نکردند به سراب

رسیده اند. برعکس، حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» چون به بهاء حقیقی رجوع کردند روز به روز برای خود و در نزد مردم متعالی تر شدند. تاریخ دانان می گویند: قهرمانان در تاریخ بشر در مرحله ای از عمر خود صعودی دارند ولی چیزی نمی گذرد که افولشان شروع می شود، در حالی که حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» روزی که رحلت کردند بیشتر از روزی که ظهور نمودند قلب ها را با خود بردند. چون به نور بهاء الهی که همواره پایدار است رجوع کرده بودند، انانیتی برای خود باقی نگذاشته بودند تا مانع تجلی آن نور شود.

این یک سنت و واقعیت مهمی است که اگر انسان به دنبال خدا باشد هرچه خوبی است را به نحو کامل و پایدار به دست می آورد. اگر جنبه ی الهی قضیه در میان نباشد و به جای دیگر رجوع شود جای دیگر خبری نیست. با خواندن امثال دعای سحر متوجه می شوید راه را چگونه طی کنید و مطلوب خود را در کجا دنبال نمایید تا بیابید. وقتی ما می گوئیم؛ «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ» «بهاء» الهی را از او طلب می کنیم تا خداوند با آن نور بر جان ما تجلی کند. چون می دانیم هر «بهای» را باید از او خواست، بعد که می گوئید: «بَاهَاءُ» نظر را به مرتبه ی کامله ی «بهاء» می اندازید چون با توجه به نور توحید و وحدت تشکیکی وجود، متوجه می شوید هر جلوه ای از جلوات نور بهاء الهی، مرتبه ای کامل تر را در باطن خود دارد و جهت اُنس با آن مرتبه، طالب رفع حجاب اید، مشکل در عدم آمادگی ما است که آن حقیقت در مرتبه ی نازله اش بر ما جلوه کرده، زیرا همچنان که عرض شد:

به لطف الهی سالک در مسیر توحیدی خود بعد از نظر به مرتبه ی عالی تر بهاء، به جایی می رسد که در هر جلوه ای جنبه ی کمالی آن جلوه را می بیند و اظهار می دارد: «كُلُّ بَهَائِكَ بَهِيٌّ». در مسیر توحیدی از این هم جلوتر می آید و حقیقت جامع همه ی اسماء یعنی حضرت «الله» را در هر منظری می نگرد و در مشرب مولی الموحدين عليه السلام می گوید: «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ مَعَهُ وَ بَعْدَهُ» (۱) هیچ چیزی را ندیدم مگر آن که «الله» را قبل از آن چیز و با آن و بعد از آن چیز دیدم.

در جمله ی «كُلُّ بَهَائِكَ بَهِيٌّ» قلب سالک متوجه حضور حقیقت اسم بهاء در تمام جلواتی است که آن اسم در آن جلوات ظهور دارد. در واقع بعد از آن که طلب مرتبه ی شدیدتر نور بهاء الهی را کردید با ادامه ی سیر توحیدی، قلب تان متوجه می شود هر جلوه ای از جلوات نور بهاء الهی، عالی ترین جلوه است و با توجه به این امر عرضه می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلِّهِ» خدایا از تو حقیقت بهاء را که در همه ی جلوات حاضر است طلب می کنم، زیرا او در هر جلوه ای عالی ترین نحوه ی حضور را دارد. إن شاء الله در فرازهای بعدی این قاعده بیشتر روشن می شود.

وقتی با نظر به کُل متوجه «جمال» خداوند شدید چنانچه توجه بفرمایید ملاحظه خواهید کرد ظاهر کُل در عین این که مظهر جمال حق است می تواند حجاب او باشد و آن در موقعی است که جمال او را در محدوده ی کُل بنگرید و از طریق جمالِ کُل، به جمال مطلق نظر نیندازید. ولی اگر نظرتان به جمال مطلق بود به لطف و کرم الهی نه تنها متوجه جمال مطلق می شوید، بلکه در همان لحظه که به کُل نظر کردید، آن را آینه ی جمال مطلق می بینید و خواهید گفت: «و کُلُّ جَمَالِكُمْ جَمِيلٌ» هر جا از تو جمالی هست کامل ترین جمال در صحنه است و می بینی هر جا جلوه کند عالی ترین جمال ظاهر می شود. چون مگر می شود یک جا خدا باشد و غیر خدا هم باشد؟ مگر غیر خدا هست؟ همه چیز جلوات حضرت حق است و حق مطلق از طریق آن جلوات، خود را با اسماء حسنائش می نمایاند. این که ما خدا را در جلوه ی کاملش نمی بینیم چون هنوز در سلوک خود کامل نشده ایم و نحوه ای از نظر به خود در میان است. هراندازه امکان تجلی نور او را فراهم کنیم حجاب انانیت بهتر رفع می شود و او با جلوه ای کامل تر تجلی می کند. گفت:

ز

بس بستم خیالِ تو، تو گشتم پای تا سر من

تو

آمد رفته رفته، رفت من، آهسته آهسته

وقتی آرام آرام حجاب انانیت کنار رفت حق به نحو کامل تری ظهور می کند و اقرار می کنید؛ «و کُلُّ بَهَائِكُمْ بَهِيٌّ» هر جایی که نور بهاء و روشنایی و حُسن تو هست، به کامل ترین شکل هست.

دو نکته را عزیزان در نظر داشته باشند؛ یکی توجه به اسمای الهی در مظاهر مختلف و دیگر توجه به حقیقت اسماء که در هر مظهري آن حقیقت در صحنه است. باید با آزادشدن از حجاب ها آن حقیقت را در هر مظهري بینیم و هر مظهري به نور آن حقیقت دیده شود. حق در اسماء خود کامل است ولی چون ما هنوز در حجاب هستیم حقیقت اسماء را نمی بینیم. مثل این که بعضی خدا را در رزق خود به رزاق بودن می نگرند، غافل از این که چون او ربّ است، رزاق است و رزق شما یکی از جلوات ربوبیت اوست. اگر به رزق خود نظر کنیم از ربوبیت ربّ که همواره در صحنه است غافل می شویم ولی اگر به ربّ خود نظر کنیم رزق را ظهوری از ربوبیت او می نگریم و قلب ما با نظر به رزق، از نظر به ربّ محروم نمی شود علاوه بر این که ابتدا ربّ را می بینیم و رزاق بودن او را در ربّ بودن او می نگریم.

سختی ها؛ آینه ی نمایش کامل تر اسم ربّ

وقتی انسان رب خود را فراموش کند، هر حادثه ای را مستقل می بیند، در آن حال وقتی مشکلی برایش پیش می آید خدا را از یاد می برد در صورتی که باید آن حادثه و مشکل را صورتی از ربوبیت خداوند بنگرد. مگر این طور نبود که حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» آن وقت که تبعیدشان کردند بیشتر به مقصدشان که سرنگونی رژیم شاهنشاهی بود رسیدند تا آن وقتی که در ایران بودند و مشغول درس و بحث؟ حضرت اباعبدالله علیه السلام این را خوب می فهمند که با شهادتشان ربوبیت حق بیشتر به صحنه می آید و نتیجه ای که می خواهند زودتر و بهتر عملی می شود. به همین جهت هر چه

به عصر عاشورا نزدیک می شوند بیشتر امیدوارند. (۱) حضرت می خواهند آینه ی تمام نمای حضرت حق باشند و این در کربلا به خوبی نمایان شد. همین طور که گوهر حضرت یوسف علیه السلام در چاه بیشتر به نمایش آمد و این که چگونه آن حضرت در سخت ترین مراحل، نظرشان تماماً به حق است. حضرت یوسف علیه السلام در چاه و زندان یوسف شدند، چون دیدند چگونه ربّ در چنین شرایطی در صحنه است. وقتی حادثه ای برایتان پیش آمد قبل از هر چیزی متوجه باشید که پروردگار عالم از این طریق می خواهد با رفع حجاب ها خود را بنمایاند، در این صورت هر چیزی را به حق دیده اید و نه مستقل.

در غذایی که جلویتان هست رزاق بودن او را ببینید ولی بیش از نظر به رزاق، به ربوبیت حق منتقل شوید. اگر به ربوبیتش منتقل شدید رزاقیت او هم در منظرتان می ماند. اما اگر در رزاقیت او متوقف شدید از ربوبیت او محروم می شوید.

در دعای سحر اسمائی را مدّ نظر قرار می دهید که شما را به اسم اعظم نزدیک می کند. ابتدا به اسم بهاء نظر می کنید که به معنی حُسن و زیبایی است و زیبایی عبارت است از «وجود» و وجود خالص همه ی زیبایی است و از منظر نور اسم «بهاء» به سایر اسمای الهی نظر می کنید که امکان ارتباط با آن ها سهل تر است. می گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ» خدایا از تو نور بهاءات را می خواهم که با آن نور بر من نظر کنی که همه ی مطلوب من همان حُسن و کمال است که در سراسر عالم نمایان است و

ص: ۴۵

۱- به کتاب «راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه» از همین مؤلف رجوع شود.

حجاب انانیت من نمی گذارد با آن روبه رو شوم و تو را طوری بنگرم که من از تو راضی شوم و تو از من.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در دعای خود از خداوند تقاضا می کنند: «وَأَرْزُقْنِي حُسْنَ الْمَنْظَرِ فِيمَا يَرْضِيكَ عَنِّي» (۱) خدایا آن نگاهی را رزق من گردان که تو در آن نگاه از من راضی شوی. وقتی متوجه شدیم همواره خداوند به کامل ترین بهاء یعنی ابهاء در صحنه است نظر خود را به نحوه ای از ظهور نور بهاء می اندازیم که «ابهاء» است و لذا نه تنها خوبی های خدا را در علی علیه السلام می بینیم، بلکه آن را به عالی ترین شکل می یابیم، آن طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را دیدند. عمده هنر ما دیدن انوار الهی به صورت «ابهاء» و «أَجْمَل» و «أَجَلِّ» است در جمال اولیاء معصومین علیهم السلام و این که بتوانیم از آن طریق با خدا مرتبط شویم و در این راستا است که حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (۲) به خدا قسم مائیم اسماء حسنا. یعنی وجه کامل اسماء حسنا الهی را در آینه ی وجود آن ذوات مقدس باید یافت. اگر ائمه علیهم السلام را کنار بگذارید نه تنها در جای دیگر و به نحو اکمل و اجمل، اسمای حسنا الهی را پیدا نمی کنید بلکه فقط یک خدای نظری و ذهنی خواهید داشت.

وقتی متوجه جنبه ی عالی «بهاء» الهی شدید از آن منظر که نظر کردید در سیر توحیدی خود خواهید گفت: «وَكُلُّ بَهَائِكَ بَهِيٌّ» هر جا هر جلوه ای از حُسن و بهاء تو هست، همه ی حُسن و بهاء، آن جا است.

ص: ۴۶

۱- الکافی، ج ۲، ص ۵۷۷.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۲۹.

آن وقت نور امام صادق علیه السلام را در امام خمینی «رضوان الله علیه» پیدا می کنید - همان طور که علی علیه السلام هر چیزی را که می دید، در آن چیز «الله» را می دید- (۱) زیرا حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» چیزی از خود ندارند جز نمایش حضرت صادق علیه السلام و در این راستا می توانید از حضرت حق هر بهائی که می بینید ابهت آن را ببینید. تا چنین نگاهی پیدا نکنیم موحد نشده ایم و مصداق آیه ای می شویم که خداوند در مورد مؤمنین فرمود: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (۲) و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند جز این که هنوز مشرک اند. چون هنوز به مرحله ای نرسیده اند که در هر آیه ای از آیات الهی تماماً حق را بیابند و به نور حق به آن آیات نظر کنند و نه از طریق آن آیات حق را بیابند تا حق را در محدوده ی آیات نگریسته باشند. وقتی متوجه شدید که کل بهاء الهی، بهی است، در یک جمع بندی روحانی اظهار می داری: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلِّهِ» خدایا! من از تو نور بهاء ات را به صورت مطلق می خواهم که در همه جا و در هر منظری آن نور به صورت مطلق در میان است و این است معنی «بِبَهَائِكَ كُلِّهِ» تا حتی آن وقتی هم که جلوه ی خدا را در گل می بینید همه ی حُسن و بهاء او را به تماشا بنشینید و آن گل را آینه ی نمایش همه ی اسماء حسنا ی او بیابید. با این مقدمات چشمتان را باز کنید و به نور اسم بهاء که همه ی عالم را بهاء کامل او پر کرده آن را نظاره کنید.

ص: ۴۷

۱- حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ مَعَهُ وَ بَعْدَهُ.» (صحیفه امام، ج ۱۸، ص: ۵۱۷)

۲- سوره ی یوسف، آیه ی ۱۰۶.

آرام آرام جلو می رویم شاید بتوان با فرازهای دیگر دعای سحر با خدا مرتبط و مأنوش شویم. إن شاء الله

خدایا به حقیقت خودت که در این دعا به نمایش آمده ای ما را با خودت آشنا بگردان.

«والسلام علیکم ورحمہ اللہ وبرکاتہ»

ص: ۴۸

جلسه دوم: نظر به حقّ مطلق

اشاره

ص: ۴۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ مِنْ جَلَالِكَ بِاجْلِهِ وَكُلُّ جَلَالِكَ جَلِيلٌ)

(اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ بِجَلَالِكَ كُلِّهِ)

(اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ مِنْ جَمَالِكَ بِاَجْمَلِهِ وَكُلُّ جَمَالِكَ جَمِيلٌ)

(اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ بِجَمَالِكَ كُلِّهِ)

همین طور که ملاحظه می فرمایید دعای شریف حضرت باقر علیه السلام در سحرهای ماه مبارک رمضان با نظر به انوار اسماء الهی، چشم دل را باز می کند تا خداوند را از آن طریق بنگریم و با معبود خود مأنوس شویم. اولین قدم آن است که متوجه باشیم از طریق اسمای حسناى خداوند می توان با خداوند مأنوس شد و این آیه ی شریفه را با جدّیت تمام بفهمیم و دنبال کنیم که می فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» (۱) خداوند را اسمای حُسْنایی هست، پس او را از طریق آن اسماء بخوانید. ابتدا باید اسماء را بشناسید و به آن ها در مظاهر مختلفی که دارند نظر کنید و در آینه ی مظاهر به تماشای آن ها بنشینید و از مظاهر آن ها به اصل آن ها منتقل شوید.

ص: ۵۱

رسیدن به احوالاتی که انسان بتواند اسماء الهی را بنگرد در اصطلاح به «ذات بینی» معروف است که کار ارزشمندی است. امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای صباح در نیایش با خدا عرضه می دارند: «يَا مَنْ دَلَّ عَلَيَّ ذَاتِهِ بِذَاتِهِ» ای خدایی که هر کس را به نور ذات خودت به سوی خودت راهنمایی می کنی. آن حضرت از این طریق نظر مبارک خود و آن هایی را که از آن دعا استفاده می کنند، متوجه حقیقتی می نمایند ماوراء ماهیات و پدیده های متکثر. افرادی هستند که در کسب معارف اسلامی و انجام عبادات دینی زحمت کشیده اند، ولی برنامه ای جهت ذات بینی ندارند. این ها متوجه آن درجه ی توحید که بتوانند «أحد» را بشناسند نیستند، و لذا همیشه با خدای غایب به سر می برند. ابتدا باید با حساسیت زیاد بین روش «انتزاعی» و روش «انکشافی» فرق گذاشت و دقیقاً تفاوت این دو روش را در ارتباط با حقایق عالم از همدیگر باز شناخت و متوجه بود آن چه از طریق دین نصیب انسان می شود سیر حضوری به سوی حق و قیامت است و این نتیجه با نگاهیانی قلب و حفظ کردن آن در محضر حق، از طریق عبادات شرعی ممکن می شود.

در روش حضوری و انکشافی، قلب انسان با «وجود» یا «ذات» روبه رو می شود و هر جا ذات در میان باشد قلب انسان بدون هیچ واسطه ای از نور آن بهره مند می شود. عمده آن است که بتوانیم قلب را طوری تربیت کنیم که هنر ذات بینی پیدا کند، در آن حالت خود ذات، دلیل خود است و آن طور نیست که معلول، دلیل بر وجود علت باشد، بلکه خود حضرت حق

خود را می نمایاند. با چنین مبنایی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای صباح به محضر حق عرضه می دارند: «یا مَنْ دَلَّ عَلَيَّ ذَاتِهِ بِذَاتِهِ» ای خدایی که خودت گواه خودت هستی «و تَنْزَهُ عَن مَخْلُوقَاتِهِ» و منزّه هستی از این که هم جنس مخلوقات باشی «و جَلَّ عَن مُلَائِمِهِ كَيْفِيَّاتِهِ» و بالاتر از آن هستی که همراه چیستی ها و چگونگی ها باشی. (۱)

چنانچه ملاحظه می فرمایید؛ حضرت علی علیه السلام در فراز فوق به خدا عرض می کنند: خودت فقط هستی، بدون آن که چیز خاصی باشی، خودت ذات خودت هستی، بدون هرگونه ماهیت و چیستی. این نوع نگاه به خداوند در صورتی ممکن است که قلب انسان جهت ارتباط با ذات، تربیت شده باشد. زیرا حقیقت خدا همان ذاتی است که به ذات خود، دلیل بر وجود خود است، نه به واسطه ی چیز دیگر. کسی با خدا می تواند مرتبط شود که جانش بتواند با ذات او رابطه برقرار کند و چنین چیزی به جهت ذات مجرد انسان ممکن است، باید راه را درست پیدا کرد.

یک وقت از این که می بینیم در عالم هستی، رزق خواران از رزق محروم نیستند متوجه خداوند رزاق می شویم. ولی یک وقت ذات رزاقیت او را، ماوراء وجود رزق خواران، می شناسیم. روح ذات بین به خود ذات نظر دارد، ذات یگانه را می یابد، نه این که از هماهنگی اجزاء عالم متوجه توحید و یگانگی خداوند بشود. باید با ذات او و جلوات آن ذات به نام اسماء مرتبط گشت و لازمه ی چنین رؤیتی تغییر ساحت است تا به جای

ص: ۵۳

۱- عنایت داشته باشید که نظر به ذات حق از طریق اسماء الهی غیر از تفکر در ذات خدا است که در روایات از آن منع شده است.

نظر به معلول جهت پی بردن به علت، به خودِ علت نظر کنیم - از طریق به صحنه آوردن قلب - ولی اگر هنوز در ساحتی باشیم که باید برای پی بردن به علت، معلول را بیاییم، دائماً می‌گوییم ذات کو؟ گفت:

چو

گوید مرغ جان یا هو، بگوید فاخته کو کو

بگوید

چون نبردی بو نصیبت انتظار آمد

مشکل کار در این است که استعدادِ رؤیت ذات را در خود رشد نداده ایم، لذا آن را که از همه پیداتر است نمی‌بینیم.

قرآن در رابطه با توجه به ذات، سومین آیه ی سوره ی حدید و یا سوره ی «توحید» را در مقابل ما قرار می‌دهد که می‌فرماید: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (۱) او در عین این که اول است، آخر است و در عین این که ظاهر است، باطن است. مثل نور، که اولین چیزی که شما در رؤیت هر چیز می‌بینید، نور است و سپس به کمک نور بقیه ی چیزها را می‌بینید، پس آن اول است. از طرفی وقتی نور به آن شیء خورد و در چشم شما منعکس شد و شما آن شیء را دیدید، عملاً نور است که به طرف شما برگشته و شما نوری را که به آن شیء خورده است می‌بینید. پس در آخر هم همان نور بود. باز همان نور ظاهر و پیدا است ولی نور، چیزی مثل میز و صندلی نیست که بتوانید به آن اشاره کنید، پس عملاً باطن است و از بس که پیداست، پنهان است.

ص: ۵۴

۱- سوره ی حدید، آیه ی ۳.

در رابطه با ذات بینی، از همه مهم تر سوره ی توحید است، چون آن سوره اشاره به ذات احدیت دارد. می دانید که «أحد» آن واحدی است که دومی در کنارش نیست، فقط اوست و دیگر هیچ، پس نمی توان به کمک غیر خودش، یگانگی اش را شناخت. برعکس واحد عددی که واحد است در مقابل چیزی که کنارش هست. مثل این که می گوئیم این یک سیب است در مقابل سیب های دیگر، ولی در مقابل ذات احدی، دیگری وجود ندارد تا نسبت به دیگران یگانگی او را پیدا کنیم، بلکه فقط باید بتوانیم ذات احدی را به عنوان اسمی از اسماء الهی، با رؤیت قلبی ببینیم. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اولین خطبه ی نهج البلاغه می فرمایند: «كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ» کمال توحید و خالص دیدن خدا، آن است که او را جدا از هر صفاتی بینی و هر صفتی را از او نفی کنی. «لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُصَوِّفِ، وَ شَهَادَةِ كُلِّ مُصَوِّفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ» چون هر صفتی نشان می دهد غیر موصوف است و هر موصوفی نشان می دهد غیر از صفت است، همان طور که حیات برای دست من غیر از دست من است. «فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ وَ مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ» پس هر کس خدای سبحان را به چیزی وصف کرد، آن چیز را هم طراز خدا قرار داد، و لذا او را دوتا کرد و در این حال او را جزء جزء کرده است. «وَ مَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهَلَهُ وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ» و هر کس خدا را جزء جزء دانست به او جاهل است، و

هر کس به خدا جاهل است به او اشاره می کند و هر کس به او اشاره کند برای او حدّ قائل شده است و هر کس برای او حدّ قائل شود او را متعدد پندارد. «وَمَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَمَنْ قَالَ عَلَامَ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ» و هر کس بگوید خداوند در کجاست، او خدا را در کنار چیزی تصور کرده است و هر کس بگوید بر کجاست، او جایی را تصور کرده که خدا در آن جا نیست. «كَأَنَّ لَا عَنْ حَدِيثٍ مَوْجُودٌ لَا عَنْ عَيْدَمٍ» خداوند واقع است ولی نه این که حادث شده باشد، موجود است اما نه این که بعد از نیستی ایجاد شده (عین بودن است). «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَغَيْرِ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ» با هر چیزی هست، اما نه آن که عین آن چیز باشد، و غیر هر چیزی است اما نه آن که جدا از آن باشد. (۱)

ملاحظه فرمودید که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چگونه ما را از هر گونه تصویری که مانع رؤیت احد باشد آزاد می کنند تا بتوانیم استعداد ذات بینی خود را تربیت کنیم و قلب ما بتواند با نور حضرت حق روبه رو گردد.

ذات احدی چون جلوه کند همان ذات است در صفتی خاص و لذا به آن ذات که با صفتی خاص جلوه کند «اسم» می گویند و اگر قلب طوری تربیت شود که بتواند با ذات روبه رو شود، عملاً با اسماء الهی روبه رو می گردد و آن «اسماء» همان ذات اند، به جلوه ای خاص و این است که قلب انسان ذات کبریایی را می بیند و یا ذات سبحان اللهی را مشاهده می کند ولی اگر در ذات بینی تربیت نشده باشد، در مسیری قرار می گیرد که می خواهد از اثر پی به مؤثر ببرد و هرگز با هیچ اسمی روبه رو نمی شود.

ص: ۵۶

۱- جهت شرح مطالب فوق؛ به شرح خطبه ی ۱ نهج البلاغه از همین مؤلف مراجعه فرمایید.

عنایت داشته باشید که نظر به ذات اُحدی غیر از تفکر در کُنه ذات است که بخواهیم جنس ذات را بدانیم، آنچه در روایات نهی شده، به تعبیر امام خمینی «رحمه الله علیه»؛ «تفکر در کُنه ذات و کیفیت آن است» (۱).

ایشان در کتاب شریف چهل حدیث می فرمایند:

«اما نظر در ذات برای اثبات وجود توحید و تنزیه و تقدیس آن، غایت ارسال انبیاء و آمال عرفا بوده و قرآن کریم و احادیث شریفه مشحون از علم به ذات و کمالات اسماء الهی است و کتب معتبره ی اخبار مثل «اصول کافی» و «توحید صدوق» غور در اثبات ذات و اسماء و صفات نموده ... لیکن مصیبت در آن است که در قرون اخیر بعضی جاهلان در لباس اهل علم پیدا شده که ندیده و نسنجیده و از کتاب و سنت عاری و بری بوده، مجرد جهل خود را دلیل بطلان علم به مبدأ و معاد دانسته، برای رواج بازار خود، نظر در معارف را، که غایت مقصد انبیاء و اولیاء علیهم السلام است و سر تا پای کتاب خدا و اخبار اهل بیت علیهم السلام مشحون از آن است، حرام شمرده و هر ناسزا و تهمت را از اهل آن دریغ ندانسته و قلوب بندگان خدا را از علم به مبدأ و معاد منصرف کرده و اسباب تفرقه ی کلمه و شتات جمعیت مسلمین گردیده و اگر سؤال شود که این همه تکفیر و تفسیق برای چیست؟ متشبهت شود بر حدیث «لَا تَتَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ». این بیچاره ی جاهل از دو جهت در اشتباه و جهالت است: یکی آن که گمان کرده حکماء تفکر در ذات می کنند، با آن که تفکر در ذات را و اِکْتِنَاهُ آن را ممتنع می دانند و این خود یکی از مسائل مبرهنه ی آن علم است و دیگر

ص: ۵۷

۱- «چهل حدیث»، حدیث شماره ۱۲، باب تفکر.

آن که معنی حدیث را ندانسته گمان کرده مطلقاً راجع به ذات مقدس نباید اسمی برده شود» (۱).

حضرت امام خمینی «رحمه الله علیه» در فضیلت تفکر در مورد خدا و این که مقدمه و لازمه ی سلوک انسانیت است، روایتی از حضرت صادق علیه السلام می آورند که حضرت فرموده اند: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَ فِي قُدْرَتِهِ» (۲) افضل و برترین عبادت، استمرار تفکر در مورد خدا و قدرت اوست. و نتیجه می گیرند پس تفکر در حق و اثبات ذات و تفکر در قدرت و سایر اسماء و صفات، علاوه بر آن که مورد نهی نیست، افضل عبادات است. و در جواب آن هایی که منع تفکر در ذات را مطرح می کنند، می فرمایند: این که روایت می فرماید؛ «تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحْيِيراً» (۳) در رابطه با خلق خدا سخن بگویید، نه در مورد خدا، زیرا کلام در خدا جز تحیر به بار نمی آورد. خود دلالت دارد بر آن که مقصود، تکلم در اکتناه ذات و کیفیت آن است، به مناسبت دلیلی که آورده، و إلا تکلم در اثبات ذات و سایر کمالات و توحید و تنزیه آن موجب حیرت نگردد. و نیز حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» احتمال می دهند که ممکن است نهی تفکر در ذات الهی به جهت آن باشد که مردم معمولی استعداد ورود به این مباحث را ندارند.

ص: ۵۸

۱- «چهل حدیث»، حدیث شماره ۱۲، باب تفکر.

۲- «کافی»، ج ۳، ص ۹۱.

۳- «اصول کافی»، ج ۱، ص ۱۲۵.

قرآن می فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۱) عده ای از بادیه نشینان گفتند ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاورده اید لیکن بگویید اسلام آوردیم و هنوز در دل های شما ایمان داخل نشده است و اگر خدا و پیامبر او را فرمان برید از ارزش اعمالتان چیزی کم نمی کند، خدا آمرزنده ی مهربان است.

چنانچه ملاحظه می فرمایید در آیه ی فوق محل ایمان را قلب قرار داده که محل درک حضوری حقایق است و به آن هایی که فقط در حد رعایت ظاهر دین به دین عمل می کنند می فرماید: «وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» هنوز ایمان در قلب هایتان وارد نشده است. سپس می فرماید مواظب باشید تسلیم شدن در مقابل دستورات دین را که به امید کسب بهشت و دوری از جهنم است، «ایمان» نخوانید و به آن هایی که پذیرفته اند طبق دستورات اسلام عمل کنند ولی هنوز برنامه ای برای حضوری کردن باورهای خود و نظر به اسماء الهی ندارند، می فرماید: هنوز ایمان وارد قلب های شما نشده، چون ایمان به حقایق و نظر به اسماء الهی و تحت تأثیر نور آن اسماء قرار گرفتن، مقامی است بالاتر از پذیرفتن ظاهر اسلام.

ایمان قلبی وقتی محقق شود امکان رؤیت اسماء پروردگار فراهم گردد. چیزی که امامان علیهم السلام ما را بدان آگاه کرده اند. در روایت داریم؛

ص: ۵۹

عبدالله بن سنان از پدرش نقل کرده که حضور امام باقر علیه السلام بوم یکی از خوارج خدمت ایشان رسید و گفت: «يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَيُّ شَيْءٍ تَعْبُدُ؟ قَالَ: اللَّهُ تَعَالَى. قَالَ: رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: بَلْ لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ، لَا يُعْرَفُ بِالْقِيَاسِ وَ لَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا يُشَبَّهُ بِالنَّاسِ، مَوْصُوفٌ بِالْآيَاتِ مَعْرُوفٌ بِالْعَلَامَاتِ لَا يُجُورُ فِي حُكْمِهِ. ذَلِكَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قَالَ: فَخَرَجَ الرَّجُلُ وَ هُوَ يَقُولُ: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (۱) ای ابا جعفر چه چیزی را می پرستی؟ فرمود: خدای تعالی را. گفت او را دیده ای؟ فرمود: دیده ها با چشم او را نبینند و لکن قلب ها به حقیقت ایمان او را مشاهده کنند، به قیاس نتوان او را شناخت و به حواس درک نشود و به مردم مانند نیست، به نشانه ها توصیف و به علامت ها شناخته شود، در حکمش جور و ظلم نیست، آن است خدا، نیست معبود حقی جز او. راوی گوید: آن مرد بیرون شد و می گفت: خدا داناتر است که رسالت خود را کجا بنهد.

چنانچه ملاحظه می فرمایید حضرت در جواب سؤال فردی که می پرسد آیا خدا را می بینی؟ می فرمایند؛ نه با چشم سر دیده می شود و نه با قیاس و تعقل و نه با حواس، بلکه قلب ها وقتی منور به نور ایمان الهی شد مفتخر به رؤیت حضرت «الله» می گردد. این حدیث شریف راه بسیار دقیقی را در راستای رؤیت قلبی در جلو ما می گذارد که امیدوارم عزیزان با توجه به موضوع اسماء الهی متوجه آن راه بشوند.

ص: ۶۰

در باره ی این که خدا را به عنوان ذات می توان نگریست از هشام بن سالم آمده است که «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي أ تَنْعَتُ اللَّهَ؟ قُلْتُ نَعَمْ. قَالَ هَاتِي. فَقُلْتُ: هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. قَالَ: هَذِهِ صِفَةٌ يَشْتَرِكُ فِيهَا الْمَخْلُوقُونَ. قُلْتُ: فَكَيْفَ نَنْعَتُهُ؟ فَقَالَ هُوَ نُورٌ لَمَّا ظَلَمَهُ فِيهِ، وَ حَيَاةٌ لَمَّا مَوَتْ فِيهِ، وَ عِلْمٌ لَمَّا جَهَلَ فِيهِ، وَ حَقٌّ لَمَّا بَاطَلَ فِيهِ، فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَ أَنَا أَعْلَمُ النَّاسِ بِالتَّوْحِيدِ.» (۱) در محضر حضرت صادق علیه السلام وارد شدم، از من پرسیدند آیا می توانی خدا را وصف کنی؟ عرض کردم بلی، فرمودند: وصف کن، گفتم: او سمیع و بصیر است. فرمودند: این که صفتی است مشترک بین خدا و مخلوقات او. عرض کردم چگونه او را وصف کنم؟ فرمودند: او نوری است که ظلمتی در او نیست و حیاتی است که مرگی در او نیست و علمی است که جهلی در او نیست. هشام بن سالم می گوید در حالی از محضر آن حضرت خارج شدم که عالم ترین مردم به توحید بودم.

چنانچه ملاحظه می شود حضرت می فرمایند؛ بگو او نور است بدون هرگونه ظلمتی، یعنی عین نور است، یا بگو او حیات است بدون هرگونه مرگی، یعنی عین حیات است نه این که او چیزی است که حیات دارد و معنی توجه به ذات همین است که قلب متوجه «عین حیات» و «عین علم» و «عین نور» شود و از این طریق مصداق نور و علم و حیات را شهود کند.

ص: ۶۱

حضرت امام خمینی «رحمه الله علیه» می فرمایند: «انبیاء و اولیاء قدمشان برهانی نبوده، آن ها برهان را می دانستند، اما قضیه، قضیه ی اثبات واجب به برهان نبوده، حضرت سیدالشهداء علیه السلام می فرمایند: «مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ عَمِيَّتُ عَيْنٍ لَا تَرَاكَ» (۱) چه موقع غایب بودی تا این که نیاز باشد با دلیلی تو را نشان داد، چشمی که نمی بیند تو حاضری، کور است ... در سببیت و مسببیت، یک تمایزی که مقتضی ذات حق تعالی نیست، مطرح است ... من در کتاب و سنت یادم نیست که علّیت و یا سببیت به این معنا باشد، تعبیری مثل «خلق»، «ظهور» و «تجلی» مطرح است» (۲).

وقتی در رابطه با خدا و مخلوق بحث علت و معلول به میان آید یک نحوه دوگانگی به میان آمده است و جنبه ی مظهر بودن عالم در حجاب می رود. ولی اگر متوجه شویم که عالم سراسر مظهر جلوات اسماء الهی است به راحتی می توان در همین عالم در ساحت قرب اسماء الهی وارد شد و همین که نظر کنی، با حق روبه رو شوی. این حالت را مقام محسنین می گویند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصف این مقام می فرمایند: «الْإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» (۳) احسان و مقام محسنین

ص: ۶۲

۱- «مفاتیح الجنان»، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

۲- «تفسیر سوره ی حمد»، امام خمینی «رحمه الله علیه»، جلسه ی چهارم.

۳- «بحار الانوار»، ج ۶۷، ص ۱۹۶.

این است که آنچنان خدا را عبادت کنی، که گویا او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی آنچنان در حضور باش که متوجه باشی او تو را می بیند.

چنانچه ملاحظه می فرمایید این روایت می فرماید علاوه بر مقربان که خدا را می بینند، محسنین نیز در مقام «کأن» مفتخر به رؤیت حق هستند و هرکدام - اعم از مقربان و محسنین - به اندازه ای که خدا را می بینند، او را می پرستند. به فرموده ی امام موسی بن جعفر علیه السلام: «لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرَ خَلْقِهِ».^(۱) بین خدا و خلق او به جز خودِ خلقِ حجابی نیست.

در بحث حرکت جوهری روشن می شود که ذات «حرکت» به خودی خود یک مرتبه از وجود است. انسان در زندگی عادی در رابطه با حرکت فقط اشیائی را می بیند که حرکت می کنند، وقتی رسید به این که خودِ حرکت یک چیز است ذات بینی شروع شده و جوهری را که عین حرکت است می یابد. اگر کسی وقتی می گوید خدا علیم است معتقد باشد یک ذات داریم و صفت علم، گرفتار یک نوع شرک است و همان طور که ملاحظه فرمودید حضرت علی علیه السلام در خطبه ی اول نهج البلاغه این نگاه را رد می کنند. چون برای خداوند اجزاء قائل شده ایم به طوری که یک جزء می شود ذات خدا و یک جزء می شود علمی که بر او عارض شده، این می شود دوتا. وقتی چیزی دو جزء داشت برای تحقق اش باید هر دو جزء در میان باشد و این نیاز به اجزاء، با ذات احدی نمی خواند. به همین جهت در متون دینی سخن از وحدت بین ذات و صفات مطرح است. یعنی ذات او عین صفات اوست. صفات خداوند مفهوماً غیر ذات اند ولی مصداقاً

ص: ۶۳

۱- «توحید صدوق»، ص ۱۷۹ - «بحار الانوار»، ج ۳، ص ۳۲۷.

یکی هستند، خدا همان علیم است. وقتی می گوئیم ذات و صفاتِ خدا دو تا نیست نتیجه می گیریم صفات خدا همان ذات خدا است. و بر همین اساس گفته شده: اسماء الهی همان ذات است به صفت خاص. در غیر این صورت دوگانگی بین ذات خدا و صفات او پیش می آید. خدا همان علیم است یعنی او عین علم است و این اولِ توحید است. عموماً ذهن ما این طور عادت کرده که خداوند یک چیزی است که حیات دارد. آری برای دست بنده که حیات دارد این حرف درست است ولی در مورد خدا و کسی که معتقد به اسماء الهی است این طور نیست بلکه او عین حیات است. اعتقاد به حیات برای خداوند به این معنی است که ذاتِ حیات در صحنه است، نه چیزی که حیات دارد. حیات همان ذات است و به این معنی می گوئید: «هُوَ الْحَيَّ».

در آخر سوره ی حشر اظهار می دارید: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَمَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ» یعنی همانی که «الله» است، همان حقیقت یگانه ای است که ملکِ قدوسِ سلامِ مؤمنِ مهیمن است. وقتی متوجه شدید «هُوَ الْحَيَّ» است متوجه شده اید تمام این عالم را حقیقت یگانه ی «حی» پر کرده که در عین حال «علیم» است. این طور نیست که از جنبه ای «حی» باشد و از جنبه ای دیگر «علیم»، این با «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» نمی خواند. «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» می رساند که از هر جهتی نظر کنید، به حی نظر کرده اید. این را ذات بینی می گویند. در آیه ی بعدی در سوره ی حشر می فرماید: «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ» آن که «الله» است و جز او هیچ چیز قابل توجهی در عالم نیست، خالق است و هرچه در این عالم هست

ظهور خالقیت او است و مخلوقات همگی جلوه ی خالق اند و لذا خالقیت او عالم را پر کرده، همان طور که مصوّر بودن او چنین است، بنابر این «لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (۱) همه ی خوبی ها به او که «الله» است برمی گردد.

سیر به سوی حقّ مطلق

با توجه به مقدماتی که عرض شد و تأکید بر این که فراموش نکنیم با هر اسمی که روبه رو می شویم با ذات به صفت خاص روبه رو شده ایم، می خواهیم عرض کنم «در راه سلوک باید درجه درجه قدم برداشت» تا به حقّ مطلق رسید همچنان که حضرت ابراهیم علیه السلام در سیر و سلوک الی الله قدم برداشتند. همین که قصد کردید به حق رجوع کنید از همان ابتدا با ذات روبه رو می شوید اما در جلوه ی نازله، ولی در این مسیر هر اندازه انانیت خود را نفی کنید به همان اندازه حضرت حق برای شما تجلی بیشتری خواهد داشت. به گفته ی فیض کاشانی:

ز

بس بستم خیال تو، تو گشتم پای تا سر من

تو

آمد رفته رفته، رفت من، آهسته آهسته

این همان معنی است که می گوید: «هر روز مرا تازه خدای دگری هست» چون هر اندازه روح انسان آماده تر باشد خداوند با اسمی جامع تر بر قلب او جلوه می کند، در واقع خدا عوض نمی شود ما عوض می شویم. به این معنی که هر روز بهتر از قبل خدا را می شناسیم چون در رابطه با آیه ی

ص: ۶۵

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۱) در روایت آمده است: «لِيَعْرِفُوا رَبُّوَيْتَهُ» (۲) یعنی هدفِ خلقتِ جن و انس، شناخته شدن ربوبیت خداوند است، زیرا عبادت بدون معرفت ممکن نیست. پس در واقع جن و انس فقط برای معرفت خدا و او را یافتن خلق شده اند و چون می فرماید خلق نکردیم مگر برای بندگی و معرفت به ربوبیت او، پس باید تمام هدف ما معرفت به خدا باشد و نه چیز دیگر و این می رساند که باید به معرفتی کامل دست یافت تا به هدف اصلی خلقت خود دست یافته باشیم. و از آن جایی که خداوند در همه ی ابعاد و اسماء، مطلق است، اعم از ربوبیت و علیم بودن و حی بودن، پس هیچ غیری را نمی پذیرد و همه ی ربوبیت و علم و حیات مربوط به اوست. در نتیجه به همان اندازه که غیری در میان باشد خداوند در حجاب می رود و به عبارت دیگر او خود را در خفا می برد و جلوه ی کامله ی خود را از ما می پوشاند.

هر قدر ما برسیم به این که هر چه هست خدا خواسته و نه ما، به همان اندازه ما در میان نیستیم. حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» فرمودند: «هیچ شک در این نکنید که هر که گفت «من»، این «من» شیطان است». (۳) هر کس بتواند از «من» خود بگذرد جانش با خدا روبه رو می شود. گفت:

هر

عنایت که داری ای درویش

هدیه ی

حق بود نه کرده ی خویش

ص: ۶۶

۱- سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۶.

۲- بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۱۶۷.

۳- صحیفه ی امام، ج ۱۳، ص ۱۹۹.

باید برسیم به این که هرچه در صحنه بوده از الطاف اوست. این موجب می شود تا خداوند در هر منظری خود را نشان دهد. یک وقت می گوئید من تصمیم گرفتم که به اعتکاف بروم، می گویند خودت برو. تو خودت گفتی من تصمیم گرفتم به اعتکاف بروم. خداوند به همان اندازه در خفا می رود و خودش را نشان نمی دهد. اما یک وقت می گویی خدا به لطف و کرمش به من توفیق داد تا موفق به اعتکاف شوم. در این نگاه نشان دادی که «من» به عنوان یک وجود مستقل در میان نیست و لذا خداوند خود را با رحمت خاص نمایان می کند. حضرت سجاد علیه السلام عرضه می دارند: خدایا شکر می کنیم از این که موفق شدیم تو را شکر کنیم. در نعمت ها خدا را می یابیم و شکر می کنیم، حالا باید برای این شکرمان هم شکر کنیم که متوجه شدیم او ما را متوجه خودش کرد، چون ما فقط یک چیز بیشتر نیستیم و آن عبارت است از نظر به حق و به چشم حق عالم را دیدن، خودش این نظر کردن را به ما داده است.

عرض شد «در راه سلوک باید درجه درجه قدم برداشت تا به حَقِّ مطلق رسید.» می رسی به این که تماماً او در صحنه است. این معنی «بِإِبْهَاءٍ» و «بِأَجْمَلِهِ» است چون از یک جهت مطلق بهاء و نور و تابش را می خواهی و از طرف دیگر در این مسیر متوجه می شوی غیر او در صحنه نیست، تا بحث ناقص و کامل مطرح باشد، زیرا اگر نور و بهاء او در مقامی و منظری ناقص باشد پس چیز دیگری در میان است در حالی که غیر او هرچه باشد آن چیز در ذات خود عدم است و لذا در ادامه می گوید: «وَكُلُّ بَهَائِكَ بَهِيٌّ» و هر نور و حُسن تو بهترین است. یا می گویی «وَكُلُّ جَمَالِكَ

جَمِيلٌ» و هر جمالی که از جمال تو در هر منظری ظاهر شود، کامل ترین است. این رسیدن به مرحله ی حَقِّ مطلق است و شرطش آن است که انسان بتواند خود را نفی کند و در نتیجه متوجه می شود هر شُکری هم شُکر می خواهد. ابتدا با شکر بر نعمت همه را به خدا نسبت می دهید متوجه می شوید این منی که همه را به خدا نسبت داد نیز باید در میان نباشد و برود و این شکر را هم به خدا نسبت دهد.

بعضی ها تصور می کنند این اصطلاحات، اصطلاحات عرفانی است در حالی که عرفا از متن دین و از دل همین ادعیه ی نورانی این مطالب را گرفته اند. همین که شما فکر کنید این حرف ها حرف های عرفانی است ارتباطی که باید با این دعا برقرار کنید از دست می رود و مشغول اصطلاحات عرفانی می شوید که خودش حجاب است. به همین جهت حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» از یک طرف کاملاً به روح عرفانی ادعیه توجه دارند و از طرف دیگر مواظب اند اصطلاحات عرفانی حجاب عارف نگردد. (۱)

عارفی که نمی فهمد عارف است راحت تر سیر می کند. آنچه شما در حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» می یافتید این بود که ایشان متوجه بودند خدا این الطاف را به ایشان و سایرین کرده ولی بقیه متوجه بودند ایشان عارف است. (۲)

شما بدون آن که به اصطلاحات عرفانی توجه داشته باشید می دانید در سجده باید در مقابل عظمت الهی هر گونه انانیت را نفی کنید و

ص: ۶۸

-
- ۱- به صحیفه ی امام، ج ۱۸، ص ۴۴۲، (نامه به خانم فاطمه طباطبایی) رجوع شود.
 - ۲- حضرت امام «رضوان الله علیه» در ابتدای کتاب «سرّ الصلواه» می فرمایند: «أَحَبُّ الْعَارِفِينَ وَ كَسَتْ مِنْهُمْ» من عرفا را دوست دارم ولی از آن ها نیستم.

در مقام «فنا» قرار بگیرید و در سجده ی دوم توجه به این فنا را نیز نفی کنید تا به حَقِّ مطلق برسید، حالا این حالت را می خواهید «فناي در فنا» بگویید می خواهید نگویید، عمده آن سیر قلبی است که باید برای شما پیش آید.

اگر نظر به اسماء الهی را دنبال کنید و معتقد باشید که حضرت حق همه جا در صحنه است و باید با حق از آن جهت که به طور مطلق در همه جا هست مرتبط شد، در راه سلوک قدم به قدم جلو آمده اید. باید چنین سلوکی را از متون دین اخذ کنید. در سجده ی اول می گوید: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ» در این «ربی» که می گوید، خبر از آن می دهید که تمام حرکات و افکارتان را پروردگارتان مدیریت می کند و آن پروردگار، «سُبْحَانَ» است یعنی بلندمرتبه تر از آن است که بتوان او را با چیز دیگری مقایسه کرد و چیزی را در عرض او دانست. نظر به حقیقت مطلق او دارید و با توجه به «أَعْلَى» بودن پروردگارتان تأکید می کنید او در حدّ عقل و فکر و برنامه هایی که انسان ها دارند نیست. این صفات اگر از ربّ ما جدا شوند رب های کاذب وارد زندگی می شوند و با گفتن «بحمده» نظر به کمالات ربّ سبحان دارید و این که در آن حالت فنا به تماشای کمالات حضرت حق نشسته اید. بعد که از سجده بلند می شوید متوجه اید چنین حضوری با پروردگار سبحان شکر می خواهد تا همه را از خدا ببینید. اینجا است که می گویند سجده ی دوم برای نفی سجده ی اول است تا در سجده ی دوم خودی که سجده کرده است نیز در میان نماند.

اگر سیر و رجوع ما به خدای مطلق برسد، نوع رجوع، رجوع خوبی است. همچنان که حضرت ابراهیم علیه السلام در سیر خود قدم برداشتند و از عالم طبیعت به عالم ربوبیت و از نفس به قلب رسیدند و سپس به روح، تا به درگاه ربّ مطلق سیر کردند. حضرت ابراهیم علیه السلام ابتدا با رب عالم طبیعت مرتبط می شوند و به انوار ملکوتی آن مرتبه از عالم نظر می اندازند تا به عالم قلب سیر می کنند و در نهایت اظهار می دارند: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» (۱) من وجه خود را در جهت کسی قرار دادم که همه ی آسمان ها و زمین مخلوق اوست.

نفس ناطقه و قلب انسان در توجه به ربّ آسمان ها و زمین، تحت تأثیر رب قرار می گیرد و سیرش به مطلق نزدیک تر می شود و اگر در ابتدا اظهار داشت؛ «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ» و خواست از بهاء الهی آن هم به نحوه ای شدید بهره مند شود، در انتها متوجه شد جز بهاء کامل در صحنه نیست. همچنان که حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از توجه به ملکوت کواکب و قمر متوجه ملکوت شمس شد. (۲)

و با رؤیت صورت ربوبیت عالم قلب و روح خواست در همین مرتبه بماند که طلب حقّ مطلق که در فطرت او بود او را از این مرحله نیز عبور داد. بسیاری از عرفا به مقام اول حضرت ابراهیم علیه السلام که برسند دیگر خود را شیخ العرفا می دانند و قهقهه ی مستانه می زنند. چون همین که کسی بتواند به نوری برسد که تمام عالم را

ص: ۷۰

۱- سوره ی انعام، آیه ی ۷۹.

۲- سوره ی انعام، آیه ی ۷۸.

مدیریت می کند، به مقام خوبی رسیده ولی رجوع به حق مطلق، مقام ابراهیم علیه السلام است و این عالی ترین درجه ی عرفان به حساب می آید زیرا در این مقام انسان می تواند حق را در همه جا به مطلقیت ببیند. قبلاً نمونه ی آن را در سخن امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردم که حضرت می فرماید: «ما رأيتُ شيئاً إلاَّ و رأيتُ اللهَ قبلَهُ و مَعَهُ و بَعْدَهُ» (۱) هیچ چیزی را ندیدم مگر آن که قبل و بعد و همراه آن چیز «الله» را دیدم. حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» در کتاب «مصباح الهدایه» می فرماید: عظمت این جمله در این «الله» گفتن است. چون می فرمایند در هر چیز «الله» را دیدم. «الله» مقام جامعیت همه ی اسماء الهی است و در هر چیز با آن اسم مرتبط بودن به این معنی است که اولاً: تشکیک در ظهور هست. ثانیاً: حضرت علی علیه السلام با ظهور مطلق حضرت حق مرتبط شده اند.

در رابطه با ظهور مطلق حق می توان گفت: «وَكُلُّ جَمَالِكَ جَمِيلٌ» همه ی انوار جمال الهی، جمال مطلق اوست. در ابتدا که شروع می کنید تا به اسماء الهی نظر بنمایید این طور نیست که با حق مطلق روبه رو شوید و تحت تأثیر نور مطلق حضرت حق قرار گیرید. در ابتدای سیر توحیدی با نازله ی اسماء، مثل اسم حفیظ حق روبه رو می شوید و حواستان هست که او به اسم حفیظ در صحنه است. اگر معتقد باشی خودت تلاش کردی و در مشکلات زندگی حفظ شدی گرفتار شقاوت و دوری از حق می شوی. وقتی متوجه اسم حفیظ الهی شدی، اگر از حجاب واسطه ها و از نظر به

ص: ۷۱

۱- امام خمینی «رضوان الله علیه»، شرح دعای سحر، ص ۳۲۱. مفتاح الفلاح فی عمل الیوم و اللیله، ص ۳۶۸.

خود آزادتر شدی اسم حفیظ او با شدت بیشتری ظهور می کند و حضور گسترده تر و شدیدتری از نور حفیظ او را در عالم می یابی و مطمئن می شوی بر خلاف نقشه ها و حيله های دشمنان اسلام، خداوند حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» را در تبعیدگاه نجف حتماً حفظ می کند. در این حال متوجه شده اید هر محافظتی که خداوند انجام می دهد - اعم از حفاظتی در حد برگرداندن سلامتی به بدن تا حفاظت از امام خمینی «رضوان الله علیه» در نجف و پاریس - عالی ترین حفاظت است. در این حال است که اسم حفیظ به صورت مطلق برای شما تجلی کرده ولی این هنوز تجلی حق مطلق به اسم الله نیست، تا آن جایی که در اسم مطلق حفیظ بتوانید «الله» را بنگرید. همان طور که در ابتدا نازل ای از اسم حفیظ را در مظاهر محدود یافتید و در نهایت به اسم مطلق حفیظ رسیدید، می توانید از اسم حفیظ به اسم الله برسید، چون تشکیک در ظهور است و لذا هر اندازه انسان ها توحیدی تر شوند راحت تر حجاب مظاهر از مقابل قلب آن ها مرتفع می شود.

شاه قصد داشت حضرت امام را به قتل برساند ولی خداوند او را حفظ کرد. علم وزیر دربار شاه اعلام کرد که بعضی ها ضد نظام شاهنشاهی تبلیغات کردند و امکان اعدام هم هست و با کنایه خبر داد که چه قصدی دارند. حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» - که در سن بیست و هفت سالگی در آن حد با دعای سحر و اسماء الهی آشنایند که برای آن دعا شرح می نویسند - می بینند که آن بیچاره ها هیچ کاره اند و تنها خدا حفیظ است و نه تنها حفیظ است بلکه در تبعیدگاه نجف موجب می شود که حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» منشأ اندیشه های بزرگ و حرکات اساسی شوند. یعنی خداوند خود را برای ایشان با اسمی جامع تر از اسم حفیظ به صحنه آورد. نه تنها خداوند در هر

صحنه ای حفیظ ترین بوده بلکه در مقابله با دشمنانِ امام، مبی‌الظالمین گشت و ریشه ی آن ها را کند. با این اسم وقتی که نظام شاهنشاهی را سرنگون کرد، صدام را هم نابود کرد و انقلاب اسلامی ماند چون خداوند عین بقاء است و لذا هر آنچه که خدایی است باقی خواهد ماند.

حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» به لطف الهی با نوری که از دعای سحر گرفتند حرکت خود را شروع کردند. ایشان آنچنان مست این دعا هستند که هیچ فرازی از فرازهای دعا را به صورت عادی و معمول شرح نداده اند، در شرح خود قصه ی مستی شان را گفته اند. آقای جلال الدین آشتیانی «رحمه الله علیه» هم که شرح امام را شرح کرده در همان ابتدا مانده، می گوید بعداً باید عرفای بزرگی بیابند و شرح امام را شرح کنند. ببینید این دعا چقدر دل برده است. اگر می خواستند هر کدام از اسمائی را که در دعا مطرح است شرح دهند و سیر آن را تبیین کنند مثنوی هفتاد من کاغذ می شد.

درجه ی سالک در سوال

با توجه به فقرات دعای سحر عنایت داشته باشید که سؤال بستگی به درجه ی سالک دارد. در ابتدای امر صفاتی را می بیند که بعضی زیبا و بعضی زیباترند ولی چون مقام سالک برتر شد دیگر افضلیتی نمی بیند و می گوید: «وَكُلُّ جَمَالِكَ جَمِيلٌ» همه ی زیبایی های تو زیباترین است «وَكُلُّ عَظَمَتِكَ عَظِيمَةٌ» و همه ی عظمت های تو عظیم ترین است، چون همه را کامل می بیند.

ص: ۷۳

گاهی عرفا توانسته اند احوالات خود را گزارش دهند تا خواننده ی آن گزارش نظر خود را به آن احوالات بیندازد و تحت تأثیر قرار گیرد، از جمله ی این گزارشات فتوحات مکیه ی محی الدین بن عربی است که مرحوم علامه طباطبائی «رحمه الله علیه» در وصف آن می فرماید: «محي الدین بن عربی در فصوص مشتمت می آورد و در فتوحات، دامن دامن» (۱). مرحوم قاضی «رحمه الله علیه» در زمانی که در خانه بستری بودند مرحوم علامه طباطبائی «رحمه الله علیه» را دعوت می کردند تا بیانند و با هم فتوحات مکیه را بخوانند. مرحوم قاضی فرموده بودند: «بعد از مقام عصمت و امامت در میان رعیت احدی در معارف عرفانی و حقایق نفسانی در حدّ محی الدین بن عربی نیست» (۲).

چون متوجه می شدند فتوحاتی که محی الدین در آن کتاب گزارش داده گزارش احوالاتی است که امثال قاضی در حالات روحانی خود دارند عملاً در آینه ی کتاب فتوحات مکیه احوالات خودشان را می یافتند. در رجوع به دعا و شهودات عرفانی غیر از این نمی شود که انسان بتواند از آن ها متذکر شود. این که ملاحظه می کنید حضرت امام رضا علیه السلام دعای سحر را از امام باقر علیه السلام گزارش می کنند هیچ وقت فکر نکنید این گزارش مثل گزارش ما است که یک کتاب را می خوانیم و برای بقیه تعریف می کنیم. امام رضا علیه السلام در کشف حضرت باقر علیه السلام کشف خودشان را می بینند. رابطه های عرفانی همگی از این جنس است، کشف خود را در آینه ی کشف دیگری به نظاره می نشینند و با

ص: ۷۴

۱- آیت الله حسن زاده آملی، عرفان و حکمت متعالیه، ص ۱۳۸.

۲- کتاب عطش، ص ۳۲۷، انتشارات شمس الشموس.

توجه به این فضا آن امام از احوالات خود گزارش می دهند و آن دیگری به آن گزارش نظر می کند. به یک معنی هر گزارشی، قلب کسی که آن گزارش را می شناسد متذکر می کند و از این زاویه قرآن «ذَكَرَ لِلْعَالَمِينَ» است تا دل های آماده را بیدار کند و منور به کشف محمدی صلی الله علیه و آله نماید.

ابوسعید خراز گزارش می دهد در مرحله ای از سلوک به جایی رسیدم که متوجه شدم همه ی حقیقت همه جا است، هر جا نگاه می کردم همه ی حقیقت را می دیدم. این آدم سخن امیرالمؤمنین علیه السلام را می فهمد که فرمودند در هر مظهري «الله» را می بینم. ابوسعید خراز می فهمد وقتی امام عرضه می دارند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَمَالِكَ كُلِّهِ» خدایا از تو نور جمالت را به تمامه می خواهم، نظر به حقیقت کلی اسم جمال داشته اند که در هر منظری به صورت مطلق و کلی نمایان است. آن اسم در هر منظری و به هر شکلی جلوه کند او آن را کامل می بیند. چون بیش از همه حضرت حق در صحنه است. اینجا است که اصطلاحاً می گویند سالک توانسته از حجابی که مخلوقات با مخلوقیت شان ایجاد می کنند آزاد شود.

مقام فنا

حضرت آیت الله جوادی «حفظه الله» در رابطه با دعای سحر می فرمایند: «رسیدن به آنچه در این دعا آمده به معنای رسیدن به مقام «فنا» است که در اثر قرب فرائض و نوافل حاصل شده و به مظهریت تام نسبت به اسمای حسناى الهی می انجامد. تا انسان به این مرحله نرسد در راه است»^(۱)

مقام

ص: ۷۵

فنایی که در دین مطرح است موضوع قابل دسترسی است ولی چون به صورت اصطلاح عرفانی درآمده سخت می نماید. «فنا» یعنی رجحان دستور خداوند بر میل نفس اماره. یعنی اگر می خواهی خدا برایت جلوه کند حرف های او را قبول کن و نظر خود را در مقابل دستورات الهی کنار بگذار. اولین قدمش این است که می گویند رعایت حرام و حلال خدا را بکنید. این دستورات، دعوت به مقام فناء فی الله است. اگر کسی درست با آن برخورد کند نتایجش فوق العاده است و حضرت حق با انوار اسمای حسنائش برای انسان جلوه می کند. حق ابتدا به نور بهاء اش جلوه می کند و شما را شیفته ی نور و حُسن خود می نماید تا از یک طرف زشتی گناهان را ببینید و از طرف دیگر زیبایی های عالم معنا را بنگرید. شما امتحان کنید و حرام و حلال خدا را رعایت نمایید ببینید چقدر خدا برایتان دوست داشتنی است به طوری که هرگز حاضر نیستید چیزی را بگیرید و خدا را از دست بدهید. چطور شد که این خدا در جان شما پیدا شد؟ جز این است که قدمی در نفی خود برداشتید و از حرام خدا بر خلاف میل نفس اماره، دوری کردید؟ نتیجه اش این شد که خودش جلو آمد تا آن جایی که می توانی بگویی: «وَكُلُّ جَمَالِكَ جَمِيلٌ» همه ی جلوه های جمال تو، کامل ترین جمال است و جمال دیگری در میان نیست. وقتی متوجه شدیم جمال دیگری در میان نیست همه ی کار ما آن است تا حق را بنمایانیم و به باطل مشغول نشویم، نه تنها رعایت حرام و حلال الهی، نمایش حکم خدا است که رعایت اصول اخلاقی نیز نمایش حُسن الهی است و در

همین رابطه رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (۱) من برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق را به انتهای خود برسانم. از این طریق نیز به نحوه ای از فنا می توان رسید، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ خِصَالٍ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ تُعْطَى مَنْ حَزَمَ يَكُ وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ وَ تَغْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ» (۲) ای علی! سه خصلت از مکارم اخلاق به شمار می روند، هرکس تو را محروم کرد به او بخشش کنی و هرکس با تو قطع رابطه کرد تو رابطه را وصل کنی و هرکس به تو ظلم کرد از وی درگذری. آیا این اعمال یک نحوه حق نمایی و فنا نیست که انسان خود را از میان برمی دارد و حق را در میان می آورد.

قرآن می فرماید در مورد قتلی که بر خانواده ی شما وارد شده می توانید قصاص کنید. سپس می فرماید: «فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ» (۳) پس اگر قاتل از طرف برادر دینی اش بخشیده شد راه معروفی که مطابق حق است پیروی شده است. که حکایت از آن دارد کاری بالا-تر از قصاص هم هست. این ها نمونه هایی است که معلوم شود چرا گفته می شود؛ «رسیدن به آنچه در این دعا آمده است به معنای رسیدن به مقام فنا است.» چون در هر فرازی از آن انانیت انسان عقب می رود و اسماء الهی به جای آن جلوه می کند تا آن جا که به لطف الهی آنچنان انسان فانی می شود که همه ی عالم جلوه ی عالی ترین اسماء الهی

ص: ۷۷

-
- ۱- بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۷۲.
 - ۲- بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۳۷۱ - شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۱۲۵.
 - ۳- سوره ی بقره، آیه ی ۱۷۸.

مثل آبهاء و أجمل و أنور می گردد. این فنا در اثر قرب فرایض و قرب نوافل حاصل می شود. در قرب نوافل بحث از فنای صفات بشری و ظهور صفات ربوبی است به بشر، به طوری که حق در حرکات و سکنات عبد ظهور دارد و این ثمره ی نوافل است و در قرب فرائض کلی عبد در میان است به طوری که عبد هیچ موجودی حتی وجود خود را نبیند و در نظر او جز وجود حق هیچ وجود دیگری نباشد و این «فنا» ثمره ی فرائض است و تا انسان به این مرحله نرسیده در راه است و هنوز در جاده ی «إلیه راجعون» قرار دارد و باید با انوار مختلف اسماء الهی مرتبط شود تا با اسم جامع «الله» مأنوس گردد. مثلاً در ابتدا متوجه می شوید خدا حافظ و حفیظ است و آثار حضور او را با نور چنین اسمی می یابید، وقتی سیر «إلیه راجعون» ادامه یافت می بینید مدافع هم هست و مواظب آبروی شما هم می باشد تا می رسید به این که «رب» است. جامعیت اسم «رب» کجا و اسم حفیظ کجا؟ تا آن جا که قلب شما می یابد «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي» (۱) «الله» پروردگار من است، همان الله که به صورت کامل همه جا در صحنه است رب شما است، در نتیجه می توانی بگویی: «ما رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَ رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ مَعَهُ وَ بَعْدَهُ» (۲).

اگر انسان در مسیر عبودیت جلو رفت، حرام و حلال را به این اعتبار که حکم خدا است برای نفی خود انجام می دهد، دستورات خدا را

ص: ۷۸

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۵۱.

۲- امام خمینی «رضوان الله علیه»، مصباح الهدایه الی الخلافه و والولایه، ص ۲۲.

می پذیرد چون حکم خدا است، برای این که بندگی اش را نشان دهد. انسان آرام آرام در مسیر عبودیت احساس می کند دارد خود را بی رنگ می کند، به لطف الهی دیگر خودی برایش نمی ماند. همین که انانیت او سر بر آورد، به نور حاکمیت همه جانبه ی «الله» آن را نفی می کند. این آدم را مقایسه کنید با بعضی ها که تماماً به خودشان به عنوان یک شخص مستقل از خدا نظر دارند، به طوری که همه ی چیزها باید به آن ها ربط پیدا کند - به جای این که همه ی چیزها به خدا ربط پیدا کند - یک لحظه من او از منظرش خارج نیست، وقتی متوجه ظلمات این نوع نگاه شدید متوجه خواهید شد توجه به حضور جامع و کامل اسماء الهی چقدر نورانی و حقیقی است، انسانی که می بیند همه کاره خدا است و همه ی چیزها به او ختم می شود می گوید: «خرمشهر را خدا آزاد کرد» و همواره نظر به حق دارد، برعکس آن کسی که به خود نظر دارد و به حق پشت کرده است و حق را نمی بیند، وقتی حق را ندید هر چیزی را با جنبه ی باطلش می بیند و بنابراین در تمام امور بیراهه می رود و به سراب می رسد.

این که گفته می شود: «اگر انسان در مسیر عبودیت جلو رفت آرام آرام احساس می کند دارد خود را بی رنگ می کند و از خود فانی می شود» به همین معنی است که اسماء الهی را در همه ی صحنه ها منشأ اثر می داند و منطقتش می شود «هرچه خدا بگوید؛ و در همه ی امور به خدا باید رجوع کرد». این حالت را اصطلاحاً «فنا» می گویند، چون انسان در این حالت همه ی توجهش به خداوند است. خداوند در قرآن در وصف بعضی از

مؤمنین می فرماید: «إِنَّا أَخْلَصْنَاَهُمْ بِخَالِصِهِ ذِكْرِي الدَّارِ» (۱) ما آن ها را برای یاد آخرت خالص کردیم، به طوری که تمام توجه آن ها به دار آخرت است. اولین چیزی که خداوند با لطف خود از ذهن ما پاک می کند «انانیت» است، تا بتوانیم به حق نظر کنیم و نه به خود. همان خودی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در موردش فرمودند: «أَعْيَدِي عِدُّوكَ نَفْسِيكَ الَّتِي بَيْنَ جَبْتِيكَ» (۲) دشمن ترین دشمنانت نفس تو است که در پیش خودت قرار گرفته است. برای نجات از این دشمن باید برسیم به این که در همه ی امور با اسماء الهی اُنس بگیریم، همان توصیه ای که خداوند فرمود: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (۳) خدا را اسمای حسنا یی است او را به آن اسماء بخوانید. یعنی از طریق نور آن اسماء به حق متصل بشوید. نتیجه اش این می شود که خدا در همه ی امور به میان می آید و انسان در وسعتی از نظام هستی حاضر می شود که خدا در صحنه است، نه در محدوده ای که خودش در میان است، چون نظر به خدایی دارد که همه ی اسماء حسنا از آن اوست و همه ی عالم را با آن اسماء مدیریت می کند.

سیر توحیدی به سوی مطلق حق

با توجه به مقدماتی که گذشت وقتی در فراز دوم دعای سحر عرضه می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَمَالِكَ» نظر به اسم جمال او دارید و

ص: ۸۰

۱- سوره ی ص، آیه ی ۴۶.

۲- بحار الأنوار ج ۶۷، ص ۶۴.

۳- سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۰.

این که هر جمالی مظهر جمال اوست و از نور جمال او تقاضای تجلی می کنید تا از طریق نور آن اسم به حق نزدیک شوید و تحت تأثیر قرار گیرید. شرط نظر به ذاتی که با نور جمال تجلی می کند نظر کردن به ذات جمال است. مثل وقتی که آدمی می فهمد آب عین تری است و به آن نظر می کند. در این حال به ذات تری نظر کرده و نه به یک چیزی که تر است. چون تر بودن صفت ذات آب است، مثل حرارت برای آب نیست که ذات آب غیر آن باشد. ذات خداوند با صفات او متحد است پس خدا، خدایی نیست که جمال دارد بلکه خداوند همان جمال است، همان طور که خداوند همان علم است. پس حضور اسمای الهی در صحنه، عبارت است از حضور حق به صفتی خاص. می گویی: خدایا از تو خودت را به نور جمال می خواهم چون تو همان جمالی. «اللهم» یعنی یا الله. عرضه می دارید ای الله که به جلوه ی جمالت نمایان شده ای، من نورِ جمالت را طلب می کنم و می خواهم با همان نور با تو مأنوس باشم و آن نور به قلب من منعکس شود. وقتی با نظر به جمال حق، آن نور بر قلب شما تجلی کرد احساس می کنید طالبِ شدت بیشتری از آن نور هستید و به همین جهت نظر به «أجمل» آن نور می کنید و در نهایت با فنای کامل می یابید که همه ی جمال او جمیل است.

نتیجه شدت طلب

یک وقت حضرت حق به جلوه ی اسم جمال بر قلب شما تجلی می کند، در نتیجه همه ی زیبایی های عالم را به او نسبت می دهید. در این

رابطه قسمت اول این فراز را بر زبان می آورید که: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ مِنْ جَمَالِكَ» از خدا می خواهید با نور اسم جمال بر شما جلوه کند تا

تمام زیبایی های عالم را که از اوست ببینید و از طریق آن زیبایی ها با او مرتبط شوید. در همین رابطه اظهار می دارید: خدایا! این زیبایی ها جلوه ی تو است، در درون این نوع نگاه به عالم است که طلب «أَجْمَل» پیش می آید و طلب تجلی شدیدتری از آن اسم طلوع می کند. مثل این که با یک انسان مومنی روبه رو می شوید و زیبایی بندگی و تواضع را در او می یابید و در نتیجه طالب رجوع به شخصیتی می شوید که با شدت بیشتری آن بندگی و تواضع را نشان دهد تا آن جایی که طالب زیبایی بندگی و تواضع در جمال محمّد صلی الله علیه و آله و آل محمّد علیهم السلام می گردید. همان طور که در سوره ی تکوین خود خداوند وعده می دهد که در راستای «علم الیقین» و نظر به جهنم با یقین علمی، رشدی حاصل می شود که انسان ها با «عین الیقین» متوجه جهنم می شوند و با تأکید فراوان می فرماید: «ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» سپس حتماً جهنم را با چشم یقین خواهید دید.

در مسیر توحید با نظر به آن جمال نهایی شرایط جدیدی برای قلب تان فراهم می شود که هر جمالی را صورت آن جمال نهایی می یابید و هر تواضعی را پرتوی از تواضعی می بینید که در محمّد و آل محمّد علیهم السلام بود و غیر آن تواضع و بندگی، تواضع و بندگی به حساب نمی آید. این است معنی سیر توحیدی به سوی مطلق حق که برای غیر حق اصالتی قائل نیست و اظهار می دارید: «وَكُلُّ جَمَالِكَ جَمِيلٌ» و هر وجه از جمال تو که نمایان شود تماماً آن جمال، جمال نهایی نمایان شده است، یعنی می شود انسان به

جایی برسد که هر اسمی از اسماء الهی را در هر مظهری که می بیند محدود به آن مظهر ببیند بلکه آن مظهر وسیله باشد تا آن اسم را به عالی ترین مرتبه بنگرد، چون قبل از آن که مظهر دیده شود این مطلق است که دیده می شود. قرآن در همین رابطه می فرماید: «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (۱) آیا پروردگار تو کافی نیست که بر هر چیزی مشهود است و بر هر چه نظر کنی او را بنگری؟ نحوه ی حضور خداوند طوری است که همواره از هر چیزی خود را به صورت کامل می نمایاند و قبل از آن که چیزی را ببینید خدا مشهود است، همین طور که شما قبل از آن که همدیگر را ببینید نور را می بینید و چون نور را می بینید همدیگر را می بینید.

با توجه به این که خداوند مطلق وجود و حضور است اگر مشغول حجاب مظاهر نشویم و قلب خود را به حضور مطلق او منتقل کنیم او را در کامل ترین اسم می یابیم. در این مقام است که قبل از این که اسمی را در محدوده ی مظهر ببینید، مطلق آن اسم را می بینید و بر این اساس است که اظهار می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَمَالِكَ كَلِّهِ» خداوندا! به نور جمالت که در همه ی مظاهر به صورتی اجمل در ظهور است تقاضای من را برآورده ساز. حالا که مشخص شد «همه ی جمال تو جمیل» است و در هر مظهری می توان به کامل ترین حالت بر جمال تو نظر کرد تقاضای من تجلی نور جمال تو است از هر منظری. اول از جمالش شروع کردی و به اجمل رسیدی و در انتها مرحله ی عالی ی توحید ظهور کرد که همه ی

ص: ۸۳

عالم را مظهر نورِ اجملِ او می بینید و قبل از این که آن مظهری که جمال او را می نمایاند، محدودیت خود را بر آن حقیقت مطلق تحمیل کند، حق به کامل ترین جلوه، جمال خود را می نمایاند و شما را در آن اسم به حق مطلق منتقل می کند. همان طور که می توانید در نظر به قرآن چنین مراحل را طی کنید. ابتدا در قرآن تدبیر می کنید و همچنان تدبیر را ادامه می دهید تا متوجه می شوید چقدر مطالب آن متعالی است. ابتدا مطالب آن را مطالعه می کنید و متوجه عالی بودن آن ها می شوید، ولی بعداً چون متوجه عالی بودن مطالب هستید تلاش می کنید آن حقایق متعالی را پیدا کنید. در مورد نظر به حق مطلق هم وقتی متوجه شدید حضرت رب العالمین در هر حال در مطلق کمال و حضور است و قلب سالک این نحوه بودن را برای خداوند شناخت یقیناً به این جا می رسد که هرچه در این عالم می نگردد بر این مبنا می نگردد که او در هر اسمی که جلوه کند به صورت مطلق جلوه می کند و لذا هر حادثه ای را به نور آن جمال مطلق می نگردد. دیگر حادثه نیست که او را متوجه نور مطلق خدا می کند بلکه حادثه ها و مظاهر، همه آینه ی نمایش آن نور مطلق هستند که می شناسد و از طریق آن مظاهر به آن مطلق می نگردد.

سعی کنید در نظر به اسماء الهی به دنبال تعریف آن اسماء نباشید، سعی بفرمایید آن ها را با چشم قلب بنگرید. در مورد اسماء الهی فرموده اند: «مَنْ لَمْ يَدُقْ لَمْ يَعْرِفْ»^(۱) هر کس آن را نچشد نخواهد شناخت.

ص: ۸۴

یا قرآن در باره ی آن می فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَعِذْرَةً لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» (۱). یعنی در قرآن حقایقی هست برای تذکر که با نظر به آن ها نمایان می شوند و کسی می تواند آن ها را دریابد که با قلب خود به آن ها نظر کند. زیرا:

دل

شناسد که چیست جوهر عشق

عقل

را زهره ی بصارت نیست

چیزی که خودش تماماً ظهور است با تعریف معلوم نمی شود باید راه نظر کردن به او را در خود رشد دهیم. گفت:

او

هست نهان و آشکار است جهان

بل

عکس بود شهود اهل عرفان

بل

اوست همه، چه آشکارا، چه نهان

گر

اهل حقی غیر یکی هیچ مدان

به همین جهت فرمود: «لِمَنْ كَانَ لَهُ عَقْلٌ» زیرا به نور قلب می شود نور اسمای الهی را نظاره کرد.

کی

کور به سمع بیند الوان و صُور؟

یا

کر به بصر شنود الحان و نغم؟

در همین رابطه حضرت امام حسین علیه السلام می فرمایند: «أَبْكَوْنُ لِعَغْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ مَتَى غَبَّتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَ مَتَى بَعُدْتَ حَتَّى تَكُونَ الْأَثَرُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَأَنْتَرَكَ...» (۲)

خداوندا! آیا غیر تو چیز دیگری ظهوری دارد که تو آن ظهور را نداری تا او مُظْهَر تو گردد؟ کی نهان شدی تا نیازت به دلیل باشد که تو را بنمایاند، کی دور شدی تا مخلوقات، انسان ها را به تو رسانند، کور است دیده ای که تو را نبیند.

ص: ۸۵

۱- سوره ی ق، آیه ی ۳۷.

۲- بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۱۴۲.

در دعای سحر همین را می خواهند متذکر شوند که خداوند در جمال اسماء اش دیدنی است و در فرازی که مورد بحث است شما جمال حضرت رب العالمین را در جزء جزء این عالم نگاه می کنید و می بینید و تحت تأثیر تجلیات نوری آن اسم قرار می گیرید. زیبایی جاری در هستی به شکل های مختلف در مظاهر مختلف برای شما تجلی کرده تا شما را از جمال به اجمل منتقل کند. هر اندازه روح انسان مصفا تر باشد تجلی آن اسم کامل تر خواهد بود و این بستگی دارد به سیر عبودی شما تا آن جایی که دیگر شیطان نمی تواند کاری انجام دهد، چون خودی برای انسان نمی ماند که شیطان خود را به آن متصل کند و وارد شود.

جمع اسم جمال و جلال

پس از آن که به نور اسم بهاء و جمال نظر کردید، به اسم جلال می نگرید و اظهار می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَلَالِكَ» خدایا از تو نور جلال را طلب می کنم. اسم جلال بر عکس اسم جمال است. در اسم جمال به تماشای زیبایی های حق می نشینید ولی با تجلی اسم جلال، شکوه حق در جان شما نمایان می شود و جنبه ی خوف از جلال الهی بر قلب شما غلبه می کند. خداوند با تجلی اسم جمال و اسم جلال، قلب مؤمن را در تعادل بین خوف و رجاء قرار می دهد و حضرت باقر علیه السلام در این رابطه می فرمایند: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا فِي قَلْبِهِ نُورَانِ نُورٌ خِيفَهُ وَ نُورٌ رَجَاءٍ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا» (۱) هیچ

ص: ۸۶

بنده ی مؤمنی نیست مگر آن که در قلبش دو نور هست، نورِ خوف و نورِ رجاء، اگر آن دو را با هم وزن کنند هر دو مساوی خواهند شد.

خداوند با اسم جمالِ خود امید اتصال به رحمتش را در شما ایجاد می کند و یک نحوه مؤانست با خود را برای شما فراهم می کند و با اسم جلالش جنبه ی متعالی اش را بر قلب شما می نمایاند و قلب باید بتواند محل جمع هر دو نور باشد. خداوند از یک طرف آنچنان خود را به نمایش گذاشته که بر هرچه بنگری جمال حق را می بینی و از طرف دیگر قلب متوجه می شود او بسیار متعالی تر از این حرف ها است.

انگشت های خود را نگاه کنید! این زیبایی ها و نظم دقیق آن ها نمایان کننده ی جمال حضرت حق است و قلب شما می تواند با او از این طریق اُنس بگیرد. از طرف دیگر هرچه می نگرید به حقیقت آن زیبایی و نظمی که در انگشت هایتان نمایان بود نمی رسید و می یابید که او اَجَلّ از آن است که بتوان به آن دست یافت و لذا اسم جمال و جلال هر دو در انگشتان شما نمایان است و قلب می تواند به هر دوی آن ها نظر کند و آن دو را جمع نماید. همان نوع جمع بودنی که در آیه ی «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» (۱) مطرح است که می گوید همان خدایی که اول است، آخر است و همان خدایی که ظاهر است، باطن است. یعنی در هر مظهري می توان اول بودن و آخر بودن و ظاهر بودن و باطن بودن او را یافت. اسم جمالش صورت اسم اول و ظاهر است و اسم جلالش صورت اسم آخر و باطن می باشد.

ص: ۸۷

وقتی دست بنده را می بینید که حرکت می کند حیات را می بینید. از طرفی هرچه نگاه می کنید حیات را پیدا نمی کنید زیرا همین حیات که از حرکات دست بنده به راحتی ظاهر است آجل از آن است که به صورت کامل، ظاهر شود. هر اندازه بنگرید تا حیات جاری در عالم را بنگرید قلب تان می یابد که موضوع بالاتر از آن است و به یک اعتبار هیئت قلب را می گیرد. بهترین جایی که انسان می تواند اسم جلال حق را درست ببیند مسجد الحرام و حرم های ائمه علیهم السلام است. هیئت و عظمت حضرت رب العالمین را در منظر کبریایی در جایی مثل مکه ی معظمه می توان به خوبی مشاهده کرد. به نظر می رسد چون می خواهند باطن و ظاهر منطبق بشود به ما دستور داده اند ظاهر مکه را نیز با شکوه هرچه تمام تر به صورتی مرتفع بسازیم، همین طور که مستحب است مساجد از سایر ساختمان ها بلندتر باشد و یا حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه ی هدی علیهم السلام شکوه داشته باشد تا در عین ظهور اسم جمال الهی، متذکر اسم جلال الهی نیز باشند. بر زائر خانه ی خدا و ائمه ی معصومین علیهم السلام است که با نظر به جمال، از جلال حق غافل نشود و یا با نظر به جلال از جمال او محروم نگردد، همین طور که باید شکوه مساجد را حفظ کنیم ولی مساجد را به زینت آلوده نکنیم. چون در روایت داریم وقتی حضرت صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه الشریف تشریف می آورند زینت مساجد را خراب می کنند. در حالی که شکوه مساجد را حفظ می کنند.

در سیر توحیدی، به لطف الهی در عین آن که متوجه جمال حق می شوید، جلال حق خود را می نمایاند و می بینید حضرت حق خیلی بالاتر

از این حرف ها است، چون در عین آن که او جمال است، جلال است. حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» هم نمایش اسم جمال حق بودند و مسیر لطف حق به مردم شدند و هم نمایش اسم جلال حق بودند و زمانه هرگز نتوانست عظمت ایشان را درک کند و حتی وقتی در محضر ایشان قرار می گرفتی در عین انس با جمال ایشان، جلال ایشان بر قلب ها حاکم می شد. رفقا می گفتند در نوفل لوشاتو که حضرت امام «رضوان الله علیه» تشریف داشتند افراد می آمدند و نزدیک در می نشستند. آقای فخرالدین حجازی «رحمه الله علیه» جهت ملاقات با امام از ایران به پاریس آمده بودند، همان نزدیک در نشستند. امام ایشان را شناختند و فرمودند: آقای فخرالدین تشریف بیاورید بالا. آقای فخرالدین دست و پایشان را گم کردند و تا آمدند بروند بالا چند بار نزدیک بود زمین بخورند. به دنبال این باشیم که جلال الهی را در مظاهر جلال او بنگریم تا بر قلب ما تجلی کند و طالب تجلی بیشتری از نور جلال الهی باشیم تا در اثر آن تجلی انانیت ما هرچه بیشتر زدوده شود. با نظر به اسم جلال است که حافظ از خدا تقاضا می کند:

روی

بنمای و وجود خودم از یاد ببر

خرمن

سوختگان را تو بگو باد ببر

جلال خداوند را در حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» دیدیم. «أَجَلُّ» آن نور را از خدا در جمال حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف طلب می کنیم. این که در روایت داریم؛ روز قیامت هیچ چشمی نمی تواند فاطمه ی زهرا علیها السلام را ببیند به جهت آن است که آن حضرت با مظهریت اسم جلال وارد صحرای محشر

ص: ۸۹

نظر به جلال خداوند مشکل تر است، جمال الهی خودش سراغ انسان می آید ولی باید به دنبال جلال او رفت و بر اساس نور اسم جلال الهی است که انسان را به راحتی به آستانه ی قرب راه نمی دهند. گفت:

چو

پرده دار به شمشیر می زند همه را

کسی

مقیم حریم حرم نخواهد شد

اسم جلال با آن همه عظمت، نوری است که مطلوب اولیاء الهی است و در این فراز نه تنها طالب جلوه ای از آن بلکه طالب عالی ترین جلوه هستیید تا به کلی از دست خودتان راحت شوید و سیر توحیدی تان به جایی برسد که قبل از این که چیزی را بنگرید آن چیز مظهري از تجلی اسم جلال او باشد و این سیر ادامه یابد تا همه ی عالم را مظهر نور اَجَلّ حضرت حق بنگرید و هر جا جلال او را ببینید همه ی او را با صفت «جلیل» دیده باشید.

این حرف درستی نیست که می گویید ما اسماء را نمی فهمیم، خداوند خودش خود را با همین اسماء به شما معرفی کرده است، به قلبتان رجوع نکرده اید، به عقلتان رجوع کرده اید و می خواهید با عقل بنگرید. در موضوع ارتباط با اسماء الهی باید چشم قلب را به کار گرفت، زیرا:

گر

هزاران گوش ها صف برزند

جمله

محتاجان چشم روشن اند

ص: ۹۰

۱- از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت داریم: روز قیامت چون فاطمه علیها السلام خواست از صحرای محشر بگذرد، منادی از پشت پرده ندا می کند: ای اهل محشر! چشمان خود را از فاطمه علیها السلام بیوشانید تا عبور کند «یا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ! غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ». بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۰.

قلبتان به اسماء الهی آشنا است، به قلبتان رجوع کنید تمام این اسماء را می شناسید. ما هنوز عادت نکرده ایم ذات بین باشیم تا اسماء الهی را در منظر خود بباییم و به همین جهت وقتی می خواهیم جلال الهی را بنگریم به دنبال چیزی هستیم که جلال را نشان دهد در حالی که اگر جلال الهی را بشناسیم در هر منظری آن را می یابیم، چه در کوه و دشت و چه در جمال اولیاء، آن وقت توانسته ایم خدا را پیدا کنیم و می یابیم خود جلال و کبریایی و جمال و بهاء در صحنه است. قلب شما کبریایی را می شناسد همان طور که می بیند خود عظمت در صحنه است، با نظر به اسماء الهی با خدا مرتبط می شوید و او را می خوانید. همان طور که خودش فرمود: «فَادْعُوهُ بِهَا» (۱) او را به نور اسماء حسنائش بخوانید تا او نیز با نور اسماء حسنائش بر قلب شما تجلی کند و شما با معبود خود مأنوس شوید، دیگر فرقی نمی کند او با کدام اسم بر شما نظر کند. بنا به فرمایش امام خمینی «رضوان الله علیه»: پاره ای از قلوب «خوفی» است که خدای تعالی بر آن گونه قلب ها به جلال و عظمت و کبریا و هیبت تجلی می کند و بعضی از قلوب هر دو جهت را دارا است که خداوند بر آن ها به جلال و جمال و صفات متقابل تجلی می فرماید و یا به اسم اعظم جامع تجلی کند که این مقام به خاتم انبیاء و اوصیاء آن حضرت اختصاص دارد، ولی دیگر اولیاء چنین نیستند زیرا به هریک از آنان پروردگارشان به اسمی که مناسب حالش بوده تجلی کرده است یا به صفات جمال، مانند حضرت ابراهیم علیه السلام یا به صفت جلال، مانند حضرت یحیی علیه السلام که قلبش خاضع و خاشع و منقبض

ص: ۹۱

بود و جلوه ی عظمت و کبریا را مشاهده کرده بود، یا پروردگار به صفت جمال تجلی فرماید همان طور که بر حضرت عیسی علیه السلام تجلی فرمود. (۱) این احوالات در عین جمع بین خوف و رجاء، بر قلب اولیاء الهی غلبه می کند.

خدا به حقیقت خودش ما را از طریق اسماء حسنائش با خودش آشنا بگرداند.

«والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ»

ص: ۹۲

۱- امام خمینی «رضوان الله علیه»، شرح دعای سحر، ترجمه ی سید احمد فہری، ص ۵۲.

جلسه سوم: چگونگی تجلی اسماء الہی بر قلب

اشارہ

ص: ۹۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عَظَمَتِكَ بِأَعْظَمِهَا وَ كُلُّ عَظَمَتِكَ عَظِيمَةٌ)

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعَظَمَتِكَ كُلِّهَا)

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ نُورِكَ بِأَنْوَرِهِ وَ كُلُّ نُورِكَ تَبِيرٌ)

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِنُورِكَ كُلِّهِ)

خداوند می فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا»^(۱) همچنان که حضرت علی علیه السلام در دعای کامل نظر به اسماء الهی دارند و عرضه می دارند: «وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ» خداوند! به نور اسماءات که بنیان هر چیزی را فرا گرفته، تقاضا دارم. خواندن اسمای الهی به این معنی است که به نور آن اسماء و با نظر به آن ها با خدا ارتباط پیدا کنید. همان خدایی که مقصد همه ی انسان ها و مطلق کمال است. پس راه ارتباط با کمال مطلق، شناخت و معرفت صحیح به نحوه و جایگاه اسماء الهی است تا آن اسماء به قلب انسان تجلی کند و عملاً انسان به خداوند معرفت لازم را پیدا کند، چون تنها وقتی اسماء الهی بر قلب انسان تجلی کرد انسان خدا را خواهد شناخت. معرفت حقیقی این نیست که انسان فقط بداند خدایی هست، معرفت حقیقی آن است که انسان خدا را پیدا کند. به همین جهت در شناخت اسماء الهی بحث تجلی آن اسماء مطرح است،

ص: ۹۵

۱- برای خدا اسمای حسنی هست پس او را به آن اسماء بخوانید. سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۰.

ما می توانیم زمینه ی آن تجلی را فراهم کنیم و از خدا بخواهیم با تجلی اسماء با ما حرف بزند و از این طریق، ارتباط ما با خدا برقرار شود.

عرض شد خودِ خداوند نور دعای سحر را بر قلب مبارک حضرت باقر علیه السلام انداخت تا حضرت به آن صورت با او سخن بگویند. به عبارت دیگر این دعا مثل سایر ادعیه، تجلی نور خدا به قلب اولیاء الهی است.

به مدد الهی اظهار می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عَظَمَتِكَ بِأَعْظَمِهَا وَكُلُّ عَظَمَتِكَ عَظِيمَةٌ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعَظَمَتِكَ كُلِّهَا» در این فراز از حضرت حق تقاضا می کنید که نور عظمت خود را بر جان شما متجلی کند تا بتوانید از این طریق به او معرفت پیدا نمایید. عرضه می داریم از تو، تو را می خواهیم، اما به نور عظمت. در جای دیگر عظمتی نیست که از خدا بخواهیم آن عظمت را به ما بدهد. از آن طرف چون بین ذات و صفاتِ خداوند اتحاد هست و یک خدا نداریم و یک عظمت، پس با تجلی نور عظمت از ارتباط با حضرت معبود برخوردار می شویم. در واقع در این فراز «ذات» را به نور عظمت می خوانیم، زیرا بنا بر قاعده ی «بسيط الحقیقه کُلُّ الأشیاء و لیس بشیئٍ منها» (۱) آن حقیقت بسیط از یک طرف به جهت وحدت ذاتی اش شامل همه ی اشیاء می شود و از طرف دیگر چون بسیط الحقیقه است هیچ کدام از اشیاء نیست و به این اعتبار با تجلی یک اسم، انسان از تجلی سایر اسماء به صورت اجمال بهره مند می شود و به حق مطلق می رسد، منتها از دریچه ی آن اسم خاص.

ص: ۹۶

در رابطه با مقام بسیط الحقیقه بودن حضرت حق و جامعیت آن مقام نسبت به همه ی کمالات، حضرت علی علیه السلام در وصف خداوند می فرماید: «هُوَ الَّذِي اشْتَدَّتْ نِقْمَتُهُ عَلَيَّ اَعْدَائِهِ فِي سَبِّهِ رَحْمَتِهِ وَ اتَّسَعَتْ رَحْمَتُهُ لِاَوْلِيَائِهِ فِي شِدَّةِ نِقْمَتِهِ» (۱) اوست خدایی که با همه ی وسعتی که رحمتش دارد، کيفرش بر دشمنان سخت است و با سخت گیری که دارد، رحمتش همه ی دوستان را فرا گرفته است. چنانچه ملاحظه می فرمایید حضرت نشان می دهند که رحمت خداوند برای اولیانش در شدت سختی ها واقع است و نِقْمَت و سختی او بر دشمنانش در وسعت رحمت واقع می شود و این همان مقام وحدتی است که اَضداد را جمع می کند. او کُلُّ الْأَشْيَاءِ است در عین واحد بودن، و همان طور که حضرت حق در عین احد بودن جامع همه ی صفات می باشد، خلیفه الله نیز به جهت قرب به مقام حضرت احدی مستجمع صفات متقابل است. در تفسیر این که خداوند فرموده انسان را با دو دست خود آفریدم (۲)

گفته اند؛ منظور دو دستِ جمال و جلال بوده است. (۳) و در همین رابطه در وصف انسان کامل گفته اند:

ای وجودت مظهر اسماء حسنی آمده

وی ز جودت جمله ی عالم هویدا آمده

ظاهرت مجموعه ی مجموع عالم ها شده

باطنت مرآت ذات حق تعالی آمده

ص: ۹۷

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۹۰.

۲- خداوند به شیطان می فرماید: «يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي...» ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با دو دست خود آفریدم سجده کنی (سوره ی ص، آیه ی ۷۵).

۳- سید جلال الدین آشتیانی، شرح فصوص قیصری، ص ۳۹۴.

در فضای دعای سحر دو نکته وجود دارد. یکی مسئله‌ی اسمائی است که باید بشناسیم و دیگر این که از طریق این اسماء با خداوند مرتبط شویم. مثلاً به نور عظمت الهی همه‌ی عظمت‌ها را که در مظاهر مختلف تجلی می‌کند در ذات حق بنگریم تا همه‌ی آن‌ها را عظیم ببینیم و از او بخواهیم حالا که می‌خواهی با عظمتت با ما برخورد کنی ما را تا کجاها جلو ببر. ابتدا باید اسم را بشناسیم و معنی این که خداوند می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» را بفهمیم و متوجه باشیم با نظر به اسماء الهی می‌توان با خداوند مرتبط شد و بدانیم راه دیگری جهت ارتباط با خدا نیست. یک خدایی نیست که این اسماء را دارد، خدا یعنی حی. خدا یعنی قیوم. (۱)

همه‌ی این اسماء با ذات اتحاد دارند و تنها در جلوات مختلف اند. به همین جهت به لطف الهی سالک به جایی می‌رسد و در وحدانیتی قرار می‌گیرد که همه‌ی اسماء آنجا یک نور می‌شوند. همه‌ی اسماء را در ذات حق می‌بیند که حکما به آن «علم الجمالی در عین کشف تفصیلی» گویند و عرفا آن را «شهودُ المفصلِ مجملاً» نامیده‌اند. عرض بنده آن است که ابتدا باید متوجه بود یک خدا نداریم یک عظمت، یک خدا نداریم یک جلال. خدا همان جلال است منتها به اندازه‌ی ظرفیت سالک و تقاضای روحانی او خود را به اسم خاص برای او می‌نمایاند بدون آن که از بقیه‌ی جلوات محروم‌ش کند. در توجه به خداوند از طریق اسمای حسنا، دیگر

ص: ۹۸

۱- حضرت صادق علیه السلام در توصیف خداوند برای ابی بصیر شرح می‌دهند که: «الْعِلْمُ ذَاتِهِ وَ لَا مَعْلُومٌ وَ السَّمْعُ ذَاتِهِ وَ لَا مَسْمُوعٌ...» علم، ذاتی خداوند بود در حالی که معلومی نبود و سمع، ذاتی خداوند بود در حالی که شنیده شده‌ای نبود. (الکافی، ج ۱، ص ۱۰۷)

خداشناسی ما محدود به خداشناسی ذهنی نیست، و گرنه نمی توان از طریق قلب خود با خدا اُنس برقرار کرد و عملاً در زندگی بی خدا می شویم. بعد از آن که متوجه اسماء و جایگاه آن ها شدیم می رسیم به این که خداوند با اسماء خود جلوه می کند و همه ی انبیاء و اولیاء و عرفا به نور اسماء الهی با خداوند مرتبط می شوند و نه این که کسی بتواند با ذات خداوند مرتبط باشد. وقتی متوجه شدیم خداوند با اسماء خود جلوه می کند می فهمیم حضرت حق در جلوه ی عظمت، یک حقیقت است در خارج که سالک با قلب خود می تواند او را درک کند و از او بهره مند شود. همان طور که وقتی می گوئید «الله اکبر» و با قلب خود به واسطه ی کبریایی حق - به عنوان یک حقیقت واقع در خارج- به حق نظر می کنید، نور کبریایی حق به قلب شما تجلی می کند و احوالاتی مناسب آن به شما می رسد.

معنی سلوک عرفانی

توصیه به خودسازی به این معنی است که بتوانید قلب را جهت نظر به حقایق اسماء آزاد نمایید و این با آزاد شدن قلب از اعتباریات و کثرات محقق می شود تا در نتیجه ی آزاد شدن از اعتباریات، آن حقیقت وحدانی را با نظر به اسمای حُسنایش ملاحظه کنید و معنی سلوک عرفانی همین است. گفت:

تا

خون نکنی دیده و دل پنجه سال

از

قال تو را ره نمایند به حال

پنجاه سال باید خون دل خورد و توجه دل را از کثرات برگرداند تا آرام آرام قلب انسان حقیقت بین شود. وقتی هنوز می خواهید بدانید آن

ص: ۹۹

شخص و آن شیء چه شکلی است، کجا توانسته اید دیده و دل را خون کنید. به قول بابا طاهر باید:

بسازم

خنجری نیشش ز فولاد

زنم

بر دیده تا دل گردد آزاد

این یعنی کنترل کردن دیده و دل از رجوع و توجه به کثرات و اعتباریات. چون این ها نمی گذارد انسان حقیقت را ببیند. معلوم است که کار آسانی نیست ولی نتیجه بخش است. گفت:

بس

بلا و رنج بایست و وقوف

تا

رهد آن روح صافی زین حروف

سخن عرفا این است که باید بتوان از «علم» به «عین» سیر کرد و از حروف و مفهوم به نور حقیقت «اسم» رسید. زحمتش در این حد است که باید از حروف آزاد شد بعد از آن متوجه می شوید حقیقت خودش پیدا است. اولین کاری که در این فراز از دعا باید انجام دهید این است که خود عظمت را با توجه قلبی و روح ذات بینی پیدا کنید و به دنبال چیزی که عظیم است نگردید تا به خود عظمت نظر کنید. در این مورد هم همان مثالی که در رابطه با حیات دست عرض شد کمک می کند، شما ابتدا دستی را که حیات دارد می بینید ولی آرام آرام و با توجه قلبی خود حیات را می یابید و متوجه می شوید حیات به خودی خود یک واقعیت است. ما عادت کرده ایم که حیات را در چیزی ببینیم و این عادت نمی گذارد با حضرت حی روبرو شویم و خدا را پیدا کنیم. خدا که حیات دست من نیست، خدا حیات است. حیات دست من جلوه ای از حیات او است که با حجاب دست من آن طور که هست رخ نمی نماید، مگر این که بتوانید خود حیات را بنگرید. در ابتدای امر هر چه می خواهید «حیات» را ببینید حیات

ص: ۱۰۰

دست من نمی گذارد حیات را ببینید مگر این که ماوراء دست من و با نور قلب به ذات حیات بنگرید، در آن صورت است که می توانید بگویید:

به هر شکلی که خواهی جامه می پوش

که

من آن قد رعنا می شناسم

اگر انسان حقیقت را در اسماء مختلف دید و اگر ذات حیات را یافت آن حیات در هر مظهري که باشد نظرتان به آن حقیقت می افتد، به جای این که دستی ببینید که حیات دارد، حیات مطلق را که یک حقیقت واحدی است در دست هم می بینید.

در این فراز از دعای سحر متوجه حقیقت و ذات عظمت می شوید، همان عظمتی که در دعای کمیل مدّ نظر قرار می دهید و به ذات احدی اظهار می دارید: «وَبِعَظَمَتِكَ الَّتِي مَلَأَتْ كُلَّ شَيْءٍ» به نور عظمت ات که همه ی اشیاء را پر کرده. یعنی حضرت مولی الموحدين عليه السلام هر چیزی را مظهر عظمت الهی می یابند و به جای آن که به آن چیز بنگرند از منظر نور عظمت به آن چیز می نگرند. همین طور که هر وقت خواستید نور را ببینید فقط باید به آن نظر کنید ولی اگر بخواهید در جایی دیگر دنبالش بگردید، نمی بینید. شما فوق نظر به محسوسات با نفس ناطقه ی خود به نور نظر می کنید و آن را می یابید. همین حالا بدون هر گونه تلاشی نور را در منظر خود دارید و به کمک آن دارید اطراف را می نگرید و اگر پرسیدید نور کو؟ دیگر رابطه تان با آن قطع می شود و به دنبال چیزی می گردید که تماماً پیدا است. گفت:

چو

گوید مرغ جان یا هو، بگوید فاخته کو کو

بگوید

چون نبردی بو نصیبت انتظار آمد

ص: ۱۰۱

ارتباط با حقایق از طریق قلب محقق می شود نه از طریق فکر به همین جهت می فرمایند جای سؤال نیست، جای نظر کردن است. گفت:

اسرار

طریقت نشود حل به سؤال

نی

نیز به درباختن حشمت و مال

وقتی می پرسید نور کو؟ می خواهید نور را با غیر نور ببینید. معلوم است که نسبت به نور محجوب می شوید. این برای سالک یک نقص است، حتی اگر انتظار داشته باشد به کمک استدلال عقلی تا آخر جلو برود. همین عقل استدلالی در مرحله ای حجاب خواهد بود. مگر خدا گم شده است که می خواهید با استدلال پیدایش کنید؟ تعبیر «گمشدگان لب دریا» که حافظ به کار می برد همان کسانی اند که در حدّ استدلال متوقف شده اند. می گوید چرا می خواهید خدا را تا آخر از طریق استدلال به دست آورید.

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود

طلب

از گمشدگان لب دریا می کرد

عادت های مشکل زا

عموماً عادت های ما در رابطه با نظر به حقایق دو مشکل ایجاد می کنند. یکی این که می خواهیم حقایق را با ساحت عقل استدلالی پیدا کنیم که مسلّم در این ساحت حقیقت به حجاب می رود. می گوئیم به این دلیل نور هست که این دیوار را می بینم در حالی که شما از این طریق نور را ندیدید بلکه به نور فکر کردید، بدون آن که نفس ناطقه ی شما با نور مرتبط شود. مشکل دیگر گرفتار شدن در ساحت حسّ است. وقتی می پرسید نور کو؟ به این معنا است که می خواهید از ساحت حسّ باصره نور را ببینید در

ص: ۱۰۲

حالی که باصره فقط حدود را درک می کند. وقتی می پرسید کو دیوار؟ از موضوعی سؤال کرده اید که شکل و حدود دارد و چشم به کمک قوه ی باصره آن شکل را - که نور به آن می خورد و منعکس می شود- می بیند، در حالی که نور مثل دیوار نیست، به همین جهت وقتی نفس ناطقه به آن نظر کرد می تواند آن را بیابد. این نشان می دهد شما یک استعداد دیگری غیر از قوه ی باصره دارید که آن استعداد می تواند ذات روشنایی را ببیند. وقتی به خود رجوع کنید به واقع نور را می بینید نه این که از آن مطلع شوید. با این که نور را می بینید اگر از بنده برسید نور کو؟ بنده نمی توانم آن را نشان دهم چون شما می خواهید از ساحتی که در آن ساحت نور پیدا نیست نور را دنبال کنید و از من در آن ساحت سراغ نور را می گیرید. به نفس ناطقه ی خود رجوع نکردید تا نور را بنگرید، به حس باصره ی خود نظر کردید و در نتیجه نور را نیافتید - حس باصره محدودیت ها را به کمک نور می بیند، نه خود نور را - شما یک بُعد دیگری دارید که از طریق آن بُعد نور را می یابید.

روشن ترین چیز برای هرکس من او است. همین که بخواهد آن را در ساحتی بنگرد که اشیاء را می نگرد خواهد گفت: «من من کو؟» در حالی که من او نزد اوست که می گوید: من کو؟ عادت دیدن از طریق حس و عقل استدلالی، آن «من» را در حجاب می برد. همین که در حضور باشید من با تمام ادراکاتش در صحنه است و از آن ها بهره می گیرد حتی از ادراکاتی که نسبت به خود دارد و به کمک آن ها خود را درک می کند. اگر به وجود خود نظر کرد و فقط رجوع کرد - نه این که فکر کند-

من او در حضور است و او همان حضور خواهد بود. در رابطه با نظر به خدا - خدایی که از نفس ناطقه ی هر کس برایش حاضرتر است - نیز موضوع از این قرار است. همین که انسان خود را در حضور آورد با خدا روبه رو است و با نور عظمت مرتبط است. وقتی انسان توانست با حقیقت مرتبط شود مصداق ها و مظاهر آن حقیقت به خوبی شناخته می شوند. یعنی با چشم حق به مظاهر می نگرد و راه ارتباط کامل با حقیقت را می یابد. در همین رابطه حضرت صادق علیه السلام نسبت به آیه ی «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» فرمودند: «نَحْنُ وَ اللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ الَّتِي لَمَّا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا» (۱) سوگند به خدا ما همان اسماء حسنائی هستیم که از بندگان هیچ عملی پذیرفته نمی شود مگر با معرفت به ما. اگر کسی توانست خدا را در اسماء حسنائش پیدا کند و نه در ذات، و متوجه شد تفصیل اسماء حسنا در جمال اهل البیت علیهم السلام به نمایش آمده، همان گرایشی که به خدا دارد او را به محبت فوق العاده نسبت به اهل البیت علیهم السلامی رساند.

راه آزادی از هر گونه شک

این نوع مباحث باب خوبی را در معارف الهی بر روی انسان باز می کند به طوری که اصلاً چیزی به نام شک نسبت به توحید و نبوت و امامت و معاد در جان انسان باقی نمی گذارد. با طرح موضوعات اسماء الهی جاهلانه ترین فکر، فکری است که به حضور خداوند و تجلیات نوری

ص: ۱۰۴

حضرت حق شک کند. شک ها و شبهه ها به جهت آن است که افراد را از اول در حجاب راه برده ایم.

وقتی راه ارتباط با نور عظمت را یافتید، آن نور را به خوبی در جمال امیرالمؤمنین علیه السلام می بینید، عمده آن است که اسم عظیم را بشناسید تا در حرکات و سکنتات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را بیابید و برای همیشه متوجه باشید عادت به دیدن نور در موضوعات حسی و یا یافتن آن از طریق استدلال، ما را گرفتار «کو کو؟» می کند.

در مورد اسم عظیم خداوند کافی است خودتان را بدون هرگونه ذهنیتی، در حضور نور عظمت بیابید تا آن نور بر جان شما تجلی کند. هر اسمی قاعده اش همین است. خدا را نباید از غیر خدا سراغ گرفت، خدایی که از معلول ها متوجه وجودش شویم خدای ذهنی و انتزاعی است و چنین خدایی به حضور نمی آید. خدای واقعی با تجلی اسماء حسنائش خود را می نمایاند، سوء عقیده و سوء اخلاق از موانع تجلی اسماء الهی است، کینه نسبت به مؤمنین، حب شهرت، خودنمایی و امثال این ها نمی گذارند که خود را در حضور حق بیابیم و انوار اسماء الهی بر جان ما تجلی کند. اولیاء خدا برای این که یک جلوه از عظمت حضرت رب العالمین به قلبشان برسد حاضرند همه چیزشان را بدهند. این که شریعت الهی می فرماید گناه نکنید برای این است که با رفع صفات رذیله إن شاء الله به حضور روید. وقتی بدانید به کجا می روید و معنی ارتباط با اسماء الهی چیست خیلی راحت دستورات شرعی را عمل می کنید، چون در ازاء رعایت آن دستورات به

شما دعای سحر می دهند تا خداوند را با عالی ترین جلوات ملاقات کنید، مشروط بر آن که از هر چیز غیر الهی دل بر کنید.

برکات تجلی اسم عظیم

عرض بنده در رابطه با اسماء الهی این است که ابتدا باید مشخص شود کجا باید به دنبال حقیقت بگردیم، اگر راه مشخص شد همه ی شما تلاش لازم را خواهید کرد. اول باید بدانیم خودمان را در بیراهه ها خسته می کنیم، کافی است در ساحت حضور قرار گیریم در آن صورت می یابید که با حق مرتبط هستید و عملاً حق به سراغ شما می آید. اگر خداوند به نور عظمت تجلی فرمود یک مرتبه به طرز خاصی احساس تواضع می کنید. احساس تواضعی که در مقابل حق دارید مژده ای است که حق به اسم عظمت بر جان شما تجلی کرده است. وقتی روح به حضور حق برود و تجلی اسماء الهی برایش ممکن شود، دعای سحر نتایج فوق العاده به همراه می آورد. اگر دعای مباحله را ملاحظه کنید می بینید بسیار شبیه دعای سحر است و پنج تن علیهم السلام برای پیروزی اسلام بر مسیحیان نجران خداوند را با آن اسماء خواندند و حضرت حق با آن اسماء تجلی فرمود و همه ی قدرت سران مسیحیان را در آن برهه نفی کرد. به نور اسماء مطرح شده در آن دعا هیبت و شکوه حضرت رب العالمین آنچنان بر قلب مبارک آن پنج انسان معصوم تجلی کرد که رهبر مسیحیان می گوید کسانی را دارم می بینم که اگر دعا کنند آسمان بر زمین فرود آید، فرود می آید.

با توجه به نظم خاصی که در هر فراز از دعای سحر هست می توان به نتایج و بصیرت خوبی رسید. ابتدا می گوید: خدایا از عظمتت می خواهم و

در چنین رجوعی به حضور می روید. عظمت همان اسم عظیم حضرت رب العالمین است. پس حق را می خواهید اما به جلوه ی نور عظمت تا متذکر بندگی خود شوید - هر کدام از این اسماء نور عجیبی دارند- بعد از آن که طلب تجلی نور عظمت را نمودید می گوئید خدایا من آن عالی ترین عظمت را تقاضا می کنم که تمام وجودم را در مقابلت خاکستر کند. آنچنان شکوه عظمت تو قلب من را تحت تأثیر قرار دهد که من در اوج تواضع، فقر ذاتی خود را ببینم، که واقعاً حقیقت هر کس همین است.

عرضه می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عَظَمَتِكَ بِأَعْظَمِهَا» خدایا از عظمت تو طلب می کنم آن هم به اعظم آن عظمت. به اعظم عظمت نظر کردن یعنی طالب تجلی شدیدترین نحوه ی عظمت بودن. همان طور که وقتی می گوئید خدایا به لطف خودت این کار را بکن، به این معنی است که طالب تجلی نور حق به اسم لطیف هستی. در تجلی نور عظمت به اعظم آن، تقاضای شدیدترین نحوه ی عظمت را دارید. به قول حافظ:

روی

بنمای و وجود خودم از یاد ببر

خرمن

سوختگان را تو بگو باد ببر

با کدام تجلی است که اگر خدا روی بنماید وجود انسان هم از یاد انسان می رود و دیگر به خودش نظر ندارد؟ این همان تجلی به نور عظیم است بِأَعْظَمِهَا. تقاضا می کنی نه تنها هرگونه توهمی که از خودم دارم بسوزد، وقتی سوخته می شوم آن خاکستری هم که از من می ماند آن را هم بگو باد ببر تا هیچ آثاری از من در میان نباشد که حجاب نظر به تو گردد. در آن حالت دیگر به لطف الهی هیچ نظری برای سالک جز نظر به حق نمی ماند. حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» تا به این درجه نرسیدند منشأ چنین

ص: ۱۰۷

حادثه‌ی بزرگی در تاریخ معاصر نشدند، چون خود را نفی کردند، مظهر عظمت حق شدند. عظمت حق از طریق امام «رضوان الله علیه» آن قدر متعالی جلوه کرد که عظمت پوشالی رژیم شاه هیچ شد. حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» به عظمت اسلام نظر داشتند و ملاحظه کردند ظلمات شاهنشاهی می خواهد اسلام را خوار کند. تلاش کردند عظمت حقیقی مربوط به اسلام را به صحنه بیاورند تا عظمت دروغین نظام شاهنشاهی نفی شود.

کسی که عظمت حق بر قلبش جلوه کرده عظمت های پوشالی را چیزی نمی بیند که برای آن ها جا باز کند، او عظمت حقیقی را می نمایاند. همین که خداوند بر قلب شما عظمت خود را انداخت، با عظمت و همی و دروغینی که قوه ی واهمه برایتان ساخته، درگیر می شوید. مطابق نور خدا عمل کردن موجب می شود که آن عظمت و همی برود و انسان حق را از باطل تشخیص دهد. این مقام، مقام کسانی است که پس از ایمان به حق با عملی که مطابق آن انجام می دهند به مقام «عَمِلُوا الصَّالِحَات» می رسند که خداوند در وصف آن ها می فرماید: «فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى» (۱). آن ها را درجات عالی هست. چون با نظر به نور الهی متوجه جنبه ی عالی تری از آن نور می شوند و طالب درجه ی برتری از نور عظمت می گردند، تا آن جا که در یک بازبینی جامع تر متوجه می شوند همه ی انوار نور عظمت، اعظم است و لذا می گویند: «وَكُلُّ عَظَمَتِكَ عَظِيمَةٌ» درست است که ابتدا از خدا تقاضا می کند جلوه ی اعظم از نور عظمت خود را به قلب من بینداز ولی به جایی می رسد که هرچه می بیند همه ی نورهای

ص: ۱۰۸

عظمت، اعظم اند، که در مناظر مختلف خود را نمایانده اند. حالا انسان به اندازه ای که محرم تر شود راحت تر با نور اعظم از اسم عظیم مرتبط خواهد شد. پس «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعَظَمَتِكَ كُلِّهَا» پس خدایا از تو تقاضای نور عظمت را دارم در هر منظری که باشد.

عمده ی کار در ارتباط با دعای سحر، فرهنگ خاصی است که در آن نهفته است. بنده سعی می کنم در فرازها که شرح داده می شود ابهام های باقی مانده از فراز قبلی برطرف گردد.

سالک در ادامه عرضه می دارد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ نُورِكَ» خدایا من از نورت می خواهم و از آن جایی که خود خداوند «نور» است، پس خدا را با چنین صفتی طلب می کند تا با تجلی نور الهی هیچ ظلماتی در جان سالک باقی نماند تا احساس محدودیت و خودبینی نکند. از عالی ترین توجهات به حضرت حق توجه به جنبه ی نورانیت اوست که در عین رحمان بودن و لطیف بودن، «نور» است و هرچیز به اندازه ی ارتباط با خدا نورانی است، اعم از سخنانی که از زبان اولیاء ظاهر می شود یا مخلوقاتی که در عالم موجوداند. اسلام نور خدا است و لذا هر جا اسلام بیاید نورانیتی خاص به میان می آید، مثل نورانیتی که در انقلاب اسلامی نهفته است. همان نورانیت در فصل بهار، طبیعت را نورانی می کند، نور خاص خدا طبیعت را از زمستان به بهار می آورد. گفت:

دل

هر ذره را که بشکافی

آفتابش

در میان بینی

یعنی با چشم رؤیت نور الهی هر ذره ای حامل نور است. اگر نور حضرت حق بر قلب سالک تجلی کند سینه اش جهت فراگرفتن حقایق

ص: ۱۰۹

آماده می شود و نظرش به آخرت می افتد و درهای تأویل بر دل او گشوده می گردد و دیگر اسیر زندان تاریک عالم طبیعت نیست، به راحتی متوجه هدایت گری اهل بیت علیهم السلام می شود چون نور هدایت را شناخته و می یابد نور عالم و آدم همه از نور خدا است و غیر آن نور، نوری در عالم نیست. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرَّسَالَةِ وَ أَشْمُ رِيحَ الْبُؤْهِ وَ لَقَدْ سَجَعْتُ رَنَّهُ الشَّيْطَانِ حَتَّى نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّئَةُ فَقَالَ هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَيْسَ مِنْ عِبَادَتِهِ إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى» (۱) نور وحی و پیامبری را می دیدم و بوی نبوت را می شنودم، هنگامی که وحی بر او صلی الله علیه و آله فرود آمد، شیون شیطان را شنیدم. گفتم: ای فرستاده ی خدا این شیون چیست؟ فرمود: «این شیطان است، از آن که دیگر او را نپرستند نومید و نگران است. همانا ای علی! تو می شنوی آنچه را من می شنوم و می بینی آنچه را من می بینم. شنیدن شیون شیطان یعنی این که انسان متوجه شود با ظهور اسلام دیگر شیطان نمی تواند بساطش را یک جا پهن کند و بماند، نور خاصی می خواهد که با نظر به نور خدا و تجلی آن نور بر جان انسان ممکن است. این روایت روشن می کند نمی شود اسلام باشد و شیطان به کار خود ادامه دهد، چون اسلام نور اتم خداوند است. برای قلب شما هم همین طور است که وقتی نور اتم خدا تجلی کند می فهمید زشتی هایی دارید، زیرا انوار الهی حقیقت هر چیزی را روشن می کند. حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در دعای خود با نظر به نور وجه

ص: ۱۱۰

۱- سید ابن طاووس، الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف، ج ۲، ص ۴۱۵.

خداوند عرضه می دارند «أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ بِهِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَكُشِفَتْ بِهِ الظُّلْمَةُ» (۱) خدایا به نور وجه تو پناه می برم که آسمان ها و زمین به آن نور درخشان شده و ظلمت به کمک آن نور بر طرف گشته است. و با نظر به این که خدا نور است، حضرت در دعای کمیل خطاب می کنند: «یا نُورُ یا قُدُّوسُ» ای نور و ای سراسر پاکی. در این فراز از دعای سحر به آن نور نظر می شود تا با توجه قلبی دیده شود. در رابطه با نظر به آن نور در مظاهر، گاهی بعضی از علمای بالله را دارید که در حرکات و سکانات و گفتارشان آن نور متجلی است همان طور که عشق در حرکات و سکانات یک انسان عاشق نمایان است. به قول مولوی:

عشق

شنگ بی قرار بی سکون

چون

در آرد کلّ تن را در جنون

به طوری که مشاهده می کنید عشق همه ی وجود عاشق را فراگرفته است.

امام صادق علیه السلام در معرفی خدا می فرمایند: «هُوَ نُورٌ لَا ظُلْمَةَ فِيهِ» (۲) او فقط نور است بدون آن که ظلمتی در آن باشد و به همین جهت هدایت انسان ها به سوی خود را خروج از ظلمات به سوی نور معرفی می کند و می فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (۳) خداوند ولی مؤمنان است، آن ها را از ظلمات خارج و به سوی نور می برد. یعنی به سوی خود راهنمایی می کند و در راستای آن که ائمه علیهم السلام مظاهر

ص: ۱۱۱

۱- شیخ بهائی، مفتاح الفلاح فی عمل الیوم و اللیله، ص ۱۴۷.

۲- توحید صدوق، ص ۱۴۶.

۳- سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۷.

کامل اسم نور الهی هستند، امیرالمؤمنین علیه السلام در معرفی خود می فرماید: «مَعْرِفَتِي بِالنُّورِائِيهِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعْرِفَتِي بِالنُّورِائِيهِ» (۱). شناخت من به نورانیت، شناخت خدای عز و جل است و شناخت خدای عز و جل شناخت من به نورانیت است.

وقتی متوجه شدیم «هُوَ نُورٌ» او فقط نور است نظر به حقیقتی معنوی انداخته ایم که در حرکات و سکانات اهل البیت علیهم السلام می توانیم آن را ببینیم، دیگر نمی گوییم آن نور چیست. مثل آن است که بگوییم جنس تری چیست؟ از طرز سؤال معلوم می شود که متوجه نیستیم در دیدن تری با ذاتی روبه روئیم که تماماً تری است و جنس دیگری ندارد. اگر کسی در جواب سؤال ما بگوید: جنس تری همان آب است در واقع گفته است جنس تری، تری است. آب مگر عین تری نیست؟ این ها بازی ذهنی است.

نظر به عالم، به نور الهی

در این فراز از دعا نظر به ذات می کنیم با جلوه ی خاص که همان «نور» است. آن نور در این عالم هست، اگر به حضور روید آن را می یابید، کافی است در این رابطه برای قلب خود برنامه ریزی کنید و جهت آن را به سوی آن اسماء بیندازید تا با آن ها روبه رو شوید. مثل این که برنامه ریزی می کنید با روزه ی ماه مبارک رمضان به لطف الهی در روز عید فطر به لقاء حق بروید. به قول حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه»:

ص: ۱۱۲

۱- بحار الأنوار، ج ۲۶، ص: ۱. به کتاب «حقیقت نوری اهل البیت علیهم السلام» از همین مؤلف رجوع کنید.

به می کرد برم پیر خرابات

گفتم

که تو را روزه به بار و ثمر افتاد

«می» همان غلبه ی عشق است تا قلب بتواند به محبوب خود نظر کند. وقتی دل به میان آید، چشم دل به میان خواهد آمد و به واقع روزه دار به نور لقاء الهی روزه اش را افطار کرده است. وقتی انسان بداند که نور الهی سراسر عالم را پر کرده، عالم را روشن می بیند و هیچ چیز برای او پنهان نیست و هر چیزی را درست می بیند. می فهمد انقلاب اسلامی و امام خمینی «رضوان الله علیه» چه جایگاهی دارند. وقتی مولوی نور را می شناسد شمس تبریزی را که می بیند می گوید: «شمس من و خدای من» او اول نور را می شناسد بعد می بیند همه ی حرکات و سکنات شمس حکایت از آن نور می کند.

خدا می داند اگر انسان نور الهی را درست بشناسد و بر آن نظر کند چون با نور الهی به عالم می نگرد هرگز گرفتار باطل نمی شود. در همین رابطه حضرت محمد صلی الله علیه و آله می فرمایند: «إِتَّقُوا مِنْ فِرَاسِهِ الْمُؤْمِنِ فَمَا نُهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» (۱) از هوشیاری مؤمن پروا کنید و قصد فریب او را نداشته باشید زیرا او به نور خداوند می نگرد. تجربه کرده اید که آدم ها حرف های زیادی زده اند و بعضی از آن ها هم خیلی زیبا است ولی چون نور ندارد نمی ماند. وقتی انسان متوجه اسم نور الهی شد و تحت تأثیر آن قرار گرفت آن را در هر منظری که دید می شناسد و می فهمد این نور کجا هست و کجا نیست و در نتیجه راه هدایت را گم نمی کند چون وقتی نور را شناخت ظلمت را هم می شناسد و راحت می تواند از حرام بگذرد.

ص: ۱۱۳

در این فراز از دعای سحر از خدا می خواهید ای خدایی که به نورت تمام عالم را پر کرده ای، من تو را به آن نور می خواهم. با توجه به این امر و بهره های فراوانی که در اثر آن نور نصیب شما می شود تقاضای کامل ترین تجلی نوری را می کنید و در این مسیر به جایی می رسید که با رفع حجاب آنانیت در هر حال کامل ترین جلوه را می یابید و اظهار می دارید: «وَكُلُّ نُورِكَ نَيْرٌ» خدایا در عین این که تقاضای نورت را دارم و نورانی ترین آن را طلب می کنم، حقیقت آن است که هر جلوه ی نوری تو نورانی ترین است.

تمام مطلبی که در این دعا مطرح است موضوع نگاه است و این که مواظب باشیم به خطا ننگریم. در این فراز ابتدا حق را به اسم «نور» نگاه می کنید و به حضور نور می روید. بعد تقاضا می کنید تا جلوه ی آنور خود را به شما بدهد در نتیجه او را به نورانی ترین جلوه می نگرید. وقتی نورانی ترین جلوه را شناختید متوجه می شوید آن حقیقت نورانی در همه ی صحنه ها به صورت آنور و شدیدترین شکل در صحنه بوده است، مشکل نگاه ما بود که آن حقیقت را به نورانی ترین شکل نمی دیدیم. می گوئید جایتان خالی در حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نور حق را به جلوه ی آنور آن دیدم. با چنین سرمایه ای به هر منظری بنگرید حق را با جلوه ی عالی ترین نور می نگرید و به نور امام الموحدین علیه السلام همه ی عالم را به نورانی ترین حالت می بینید و اظهار می دارید: «وَكُلُّ نُورِكَ نَيْرٌ».

انسان از طریق عبادات الهی ابتدا با نور حق روبه رو می شود و إن شاء الله به حضور نور پروردگار می رود، هرچند ممکن است بعضی در چنین

حالتی قرار گیرند و آن را نشناسند. یک مرتبه در مکه یا در حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه ی هدی علیهم السلام متذکر می شود که خوب است چنین کاری را انجام دهم و یا بروم حق آن آقا را بدهم. از خودتان نمی پرسید این شعور و بصیرت کجا بود که حالا در شما پیدا شد؟ در آن حالت نور حضرت پروردگار تجلی کرد و شما را منور به چنین تصمیمی نمود و در همین رابطه فرموده اند وقتی زائر بیت الله و یا زائر امامان معصوم علیهم السلام از زیارت برگشت، ملائکه الله با او برمی گردند، ملائکه الله همان انوار الهی اند که بر قلب او تجلی کرده و او با بصیرتی بیشتر به منزل و مأوای خود رجوع می کند و از آن به بعد در سعه ی صدر دیگری به سر می برد، به طوری که می تواند به توصیه ی امام صادق علیه السلام - به جناب عنوان بصری - عمل کند که می فرمایند: «فَمَنْ قَالَ لَكَ إِنْ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا - فَقُلْ إِنْ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً وَ مَنْ شَتَمَكَ فَقُلْ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ - فَاللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يُغْفِرَ لِي وَإِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فِيمَا تَقُولُ فَاللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يُغْفِرَهَا لَكَ» (۱) اگر کسی به تو گفت: اگر یکی بگویی ده تا می شنوی، بگو: اگر ده تا هم بگویی یکی نمی شنوی. و اگر کسی دشنامت داد بگو: اگر راست می گویی از خدا می خواهم که مرا ببخشد و اگر دروغ می گویی از خدا می خواهم که تو را ببخشد. این حالتی را که حضرت برای سالک توصیه می کنند از حالت معمولی، انور و نورانی تر است و موجب رفع حجاب می شود. آری یک وقت به طرف مقابل می گوید اگر یکی بگویی یکی

ص: ۱۱۵

۱- فضل بن حسن حفید شیخ طبرسی، مشکاه الأنوار فی غرر الأخبار، ص ۳۲۷.

جوابت را می‌دهم. در این حالت گناه نکرده‌ای ولی به آن نتیجه‌ای که با توصیه‌ی حضرت می‌توان رسید، دست نیافته‌اید.

در دستورالعمل حضرت صادق علیه السلام بصیرت دیگری نیز نهفته است که انسان به نوری برتر دست می‌یابد و تیر می‌شود. در این مسیر به مرحله‌ای می‌رسید که مشتاق می‌شوید همیشه همین‌طور برخورد کنید چون خداوند نیز همیشه به‌عالی‌ترین شکل با بندگانش برخورد کرده است و به حضرت حق اظهار می‌کند: «وَكُلُّ نُورِكَ نَيْرٌ» نوری که از تو تجلی کرده و خلق را راهنمایی نموده، از‌عالی‌ترین‌ها بوده است. با رسیدن به این مرحله آنچه در کربلا و نجف و مکه و مدینه به‌عنوان‌عالی‌ترین‌کمالات به دست آورده بود همان‌حالات را با خود برمی‌دارد و به شهر و منزل خود برمی‌گردد و با نوری که شدت یافته و تیر شده زندگی را شروع می‌کند. سیر او شروع می‌شود و قلب آرام آرام شروع می‌کند جلو بیاید. آری خیلی پهلوان می‌خواهد که بتواند به جایی برسد که در هر صحنه‌ای‌عالی‌ترین‌جلوه‌ی حضرت رب العالمین را ببیند. ولی وقتی انسان موضوع را شناخت آرام آرام پیش می‌رود. مثل این که وقتی خطری برایمان پیش می‌آید و می‌بینیم چه اندازه خداوند حفظمان کرد و می‌گوئیم خدا رحم کرد. در حالی که وقتی آن خطر پیش نیامده بود که خداوند بیشتر رحم کرده بود. چون ما در حالت طبیعی متوجه حضور خداوند در صحنه نیستیم تازه وقتی لطفش را کمی عقب کشید متوجه می‌شویم چه خطرهایی ما را تهدید می‌کرده و خدا حفظ می‌کرده است. به جهت آن است که آن تیر را نمی‌بینیم. وقتی یک اشتباهی می‌کنیم و او کمی عقب می‌رود نورش را

حَسَّ می کنیم و متوجه می شویم چقدر او در جای جای زندگی ما به نور حفیظ خود حاضر بوده است. و بر این اساس اظهار می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِنُورِكَ كَلِّهِ» و از حضرت حق هرگونه نوری را طلب می کنید به این اعتبار که هر نوری از حضرت مطلق، انور است.

نظر به اسم رحمت

سپس به اسم رحمت حق نظر می اندازید و اظهار می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ رَحْمَتِكَ» پروردگارا! از تو رحمت را طلب می کنم یعنی می خواهم به نور رحمت بر قلب من و بر عالم تجلی کنی. با تجلی اسم رحمت، انسان احساس می کند در آغوش پروردگار قرار دارد و در آن حال هیچ غمی را احساس نمی کند، تنها نگران است تجلی نور رحمت الهی ضعیف شود و او تنها بماند. مومن در ذیل تجلی نور رحمت یک غصه دارد و آن این که حضرت رحمت رُخ برگرداند لذا در تمام دعاهای دهه ی آخر ماه رمضان یک تقاضا را تکرار می کنید که: «أَنْ تَهَبَ لِي يَقِيناً تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي» خدایا! به من یقینی را ببخش که آن یقین همواره همراه قلبم باشد. می گویی: خدایا! در قلب من بمان و من را رها نکن و این با اسم رحمت الهی محقق می شود و لذا تقاضا می کنی خدایا به اسم رحمت بر قلب من تجلی کن که من خودم را در آغوش تو احساس کنم. این که می بینید بعضی از بزرگان دین دغدغه های اهل دنیا را ندارند چون خداوند به اسم رحمت بر قلبشان تجلی کرده است. ساده ترینش این بود که آن خبرنگار در برگشت حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» از پاریس پرسید؛ آقا

چه حالی دارید؟ فرمودند هیچی. حضرت روح الله «رضوان الله علیه» آنچنان خود را در دل رحمت و اسعه ی حق احساس می کرد که به گفته ی آیت الله حسن زاده «أيدُهُ اللهُ»؛ «دنیا را آب ببرد حسن را خواب ببرد».

بعد از توجه به رحمت حق نظر به مرتبه ی واسعه ی آن می کنید تا هیچ مرتبه از آن رحمت از چشم شما پنهان نماند. این همان تقاضای رحمت است به صورت «أَوْسَع» و وسعت یافته. تقاضا می کنید خدایا چشمم را باز کن تا همیشه جنبه ی واسعه ی رحمتت بر قلبم تجلی کند. واقعاً این طوری است که باید به رحمت و اسعه ی حضرت رب العالمین که سراسر عالم را فرا گرفته نظر دوخت و آن را دید، آن هایی که در زیر سایه ی رحمت و اسعه ی رب العالمین در این عالم زندگی نمی کنند گرفتار نقص و فقر و گرفتاری های دنیایی هستند و حرص و طمع زندگی آن ها را اشغال کرده است. از حضرت امام حسین علیه السلام در رابطه با رحمت و اسعه ی خداوند داریم که می فرمایند: «لَا تُجَاهِدُ فِي الرِّزْقِ جِهَادَ الْغَالِبِ وَلَا تَتَّكِلُ عَلَى الْقَدْرِ اتِّكَالَ مُسْتَسْلِمٍ فَإِنَّ ابْتِغَاءَ الرِّزْقِ مِنَ الشُّنَّةِ وَالْإِجْمَالِ فِي الطَّلَبِ مِنَ الْعِفَّةِ وَ لَيْسَ الْعِفَّةُ بِمَانِعَةٍ رِزْقاً وَلَا الْحِرْصُ بِجَالِبٍ فَضْلاً وَإِنَّ الرِّزْقَ مَقْسُومٌ وَالْأَجَلَ مَحْتُومٌ وَ اسْتِعْمَالَ الْحِرْصِ جَالِبُ الْمَأْتِمِ»^(۱) در طلب رزق نه آنچنان تلاش کن که همه ی تلاش تو در طلب رزق صرف شود، و نه آنچنان کار را به تقدیر واگذار که دست بسته تسلیم شوی، چرا که طلب رزق، سنت است و حریص نبودن، از عفت است، و عفت ورزیدن در طلب رزق موجب نمی شود که رزق از تو منع شود، همچنان که حرص موجب

ص: ۱۱۸

نمی شود که رزقی اضافه تر به دست آری. چرا که رزق تقسیم شده است و اجل هر کسی حتمی است و حرص زدن در رزق زمینه ی ایجاد گناه است.

ممکن است سوال بفرمایید پس تلاش برای چه؟ حضرت ضمن آن که ابتدا توصیه به تعادل در طلب رزق می کنند. می فرمایند: «فَإِنَّ ابْتِغَاءَ الرَّزْقِ مِنَ السُّنَّةِ» یعنی؛ در طلب رزق بودن، سنت و روش پیامبران و اولیاء الهی است. پس اگر می خواهی تحرک و تلاشی همانند آن ها داشته باشی، باید از طلب رزق به نحوی که گوشزد شد باز نمایی تا در عالم پیامبران وارد شوی . همان پیغمبری که می فرمایند حتی کسی که بی عرضه و تنبل هم باشد رزقش به دنبالش می آید، می رفتند برای آن زن یهودی کار می کردند و روزی چهار عدد خرما می گرفتند. دست هایشان برای چهار عدد خرما پینه می کرد. چون طلب رزق سنت انسان های بزرگ و راه و رسم بندگی است. در همین رابطه می توان گفت: «الكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ» زیرا به نظر می رسد حج رفتن برای ارتباط با خدا آسان تر است تا در بازار برای خدا کار کردن. کسانی بودند که از طریق کسب و کار به جهت حفظ حضور قلب، به جاهایی رسیدند که اگر ده ها بار حج و زیارت می رفتند به آن مقام نمی رسیدند.

در این فراز از دعا از خدا می خواهید چشم تان را به جنبه ی واسعه ی رحمتش بیندازد و جان شما را شامل آن کند چون می دانید چنین افقی در این عالم هست که حجاب های انانیت مانع تجلی آن است تا آن جا که به مقام جامعیت می رسید و می فهمید در هر منظری که متوجه رحمت او شوید و از هر منظری که بر جان شما تجلی کند به کامل ترین و وسیع ترین

نحوه ی رحمت ظهور کرده است. بر همین اساس تقاضای شما هم به آن جا می رسد که می گویند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ كُلِّهَا» خداوندا! مطلق رحمتت را که در همه جا به صورت واسع واقع است، طلب می کنم تا به نور چنین رحمتی بر من نظر کنی. در چنین حالتی هرچیز که در زندگی تان پیش آمد را تجلی رحمت واسعه ی او می یابید، چه سختی و چه آسانی. گفت:

در

بلا هم می چشم الطاف او

مات

اویم، مات اویم، مات او

رحمت واسعه ی حضرت رب العالمین گاهی به صورت بلا می آید تا انسان را از مشکلی خارج کند. امر به معروف می کنید از اداره بیرون تان می کنند، در نتیجه از حرام نجات پیدا می کنید، چون رحمت واسعه ی حضرت رب العالمین در همه جا هست و در این جا به این صورت ظهور کرد. هر وقت خواستید رحمت واسعه ی حضرت رب العالمین را ببینید در آن جاهایی که ضربه خورده اید بهتر می توانید بیابید، به شرطی که جهت اصلی انسان اُنس با خدا باشد، سختی های پیش آمده در راه خدا، صورت رحمت خاص به خود می گیرد. همیشه خداوند با اسم رحمت شروع می کند چون در حدیث قدسی فرمود: «سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي» (۱) رحمت من از غضبم جلوتر است. با همین حساب آن جا که ظاهراً سختی و غضب در میان است رحمت واسعه اش در میان است. چون شروع کارها از خدا است و او با رحمت خود شروع می کند بعد از ده سال می بینید چه لطفی در آن محرومیت بود و چقدر آن رحمت وسیع بود، در انتها سالک متوجه

ص: ۱۲۰

۱- الکافی، ج ۱، ص ۴۴۳.

می شود هر رحمتی که از حضرت حق مطلق صادر شود چنین است و لذا عرض می کند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ كُلِّهَا» خداوندا! از تو نور رحمت را تقاضا می کنم تا به نور رحمت بر ما تجلی فرمایی، چون آن وقتی هم که رحمتش ظاهراً محدود بود محدود نبود، در همه جا رحمت و اسعه ی او در میان بود و به این لحاظ رحمت او را به صورتی که هست می خواهید. چون سالک می رسد به این که در هر صحنه ای که حضرت حق با اسمی از اسماء الهی جلوه کند به جلوه ی تامه جلوه می نماید و انسان می تواند با آمادگی که در خود پیدا می کند با جنبه ی تمام و کمال آن اسم روبه رو و از آن بهره مند شود. (۱)

با توجه به این که قرآن می فرماید: «لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» خدای را اسماء حسنائی است. چقدر خوب است از این دیدگاه خداشناسی خود را دنبال کنیم این آن چیزی است که در دعای سحر ماه رمضان حضرت امام باقر علیه السلام نشان دادند و روشن کردند چگونه با اسمائی خاص می توان با ذات احدی مرتبط شد.

در فرازی که اظهار می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ كَلِمَاتِكَ» و با نظر به کلمات الهی از حضرت حق می خواهید که با آن نور بر شما نظر کند، متوجه اید حضرت حق همان طور که اسمائی دارد که آن اسماء حسنا هستند، کلماتی دارد که آن کلمات، تا مات اند و حضرت صادق علیه السلام در دعای خود عرضه می دارند: «وَأَسْأَلُكَ الْحُسْنَى وَكَلِمَاتِكَ التَّامَاتِ الَّتِي

ص: ۱۲۱

۱- تشکیک در ظهور به همین معنا است.

أَمَرْتَنِي أَنْ أَدْعُوكَ بِهَا» تو را به نور اسماء حسنا و کلمات تاماتی که ما را امر فرمودی بخوانیم، سوگند می‌دهم که در کار من گشایشی حاصل کنی. (۱)

به گفته‌ی علامه طباطبائی «رحمه الله علیه» به یک اعتبار تمام عالم کلمات الله اند. چون «کلمه» عبارت است از آنچه حکایت از باطن کند. همین طور که کلمات بنده حکایتی است از آنچه در ضمیر من می‌گذرد. کلمات من و شما، جمله‌ای می‌شود که جمع آن جملات کتابی را تشکیل می‌دهد، سلسله‌ی وجود نیز کتاب‌های متعددی در طول هم هستند. هر عالم از عوالم وجود کتاب مستقلی است با ابواب و آیات و کلمات. امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف کلمات الهی می‌فرماید: «الَّذِي بِكَلِمَتِهِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ اسْتَقَرَّتِ الْأَرْضُ الْمَهَادُ وَ ثَبَّتِ الْجِبَالُ الرَّوَاسِي» (۲) خدایی که به کلمه‌ی او هفت آسمان برپا شد و زمین گسترده و قابل زندگی برقرار شد و کوه‌های محکم استوار گردید. یعنی تمام این عالم ظهور کلمات الهی هستند که هر کدام همچون اسماء الهی مظهري دارند و با نظر به مخلوقات عالم متوجه نسیم کلمات الهی می‌شویم که منجر به وجود آسمان‌ها و زمین و سایر مخلوقات شد تا بر مبنای امکان ذاتی هر کدام، حضرت حق فرمان «كُنْ» را سر دهد و ممکن الوجود از حالت امکان به حالت تحقق خارجی در آید. بنابراین در این فراز تقاضا می‌کنید خداوندا! ما از تو تقاضا داریم با همان نور «كُنْ» که اساس کلمات تو بود بر ما نظر کنی تا راز وجودی همه‌ی مخلوقات بر ما گشوده شود. اگر با آن نور بر ما

ص: ۱۲۲

۱- بحار الأنوار، ج: ۸۸ ص ۱۸۳.

۲- من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۵۱۴.

نظر فرمایی نه تنها درخت و کوه را کلمه ی خدا می بینیم، حتی نسیم جانفزایی را نیز که منجر به تحقق مخلوقات می شود احساس می کنیم. در این فراز می خواهیم با خدا از طریق کلماتش روبه رو شویم و هر مخلوقی را کتاب مبین الهی بنگریم که حامل کلمات و حروف معنوی است و در این صورت است که متوجه می شویم ذاتی در صحنه است که عین کلمات است و با آن کلمات با ما تکلم می کند و در نتیجه ما با او به نور اسم کلیم مأنوس می شویم.

اسم «کلیم» یک حقیقت خارجی است. یک ذات است به جلوه ی خاص «کلیم» تا کلماتی را به صورت مخلوقات ظاهر کند و شما او را در جلوه ی کلمات بنگرید و تحت تأثیر قرار گیرید.

از آن جایی که تمام بودن هرچیز به حسب خود آن چیز است و متناسب با آن، مثلاً تمام بودن علم به خالص بودن آن از هر جهلی است، تمام بودن کلام و کلمه نیز به آن است که دلالتش واضح بوده و هیچ گونه اجمال و ابهامی در آن نباشد. به حسب درجه ی سالک بعضی از کلمات الهی تمام و بعضی اتم و تمام تر است و هرچه جنبه ی مرآتیی کلام در نمایاندن حقیقت غیب بیشتر باشد آن کلمات تمام تر خواهند بود. رسیدن به مرتبه ای که انسان بتواند کلمات الهی را با جامعیت بیشتر بنگرد به تعالی روح او بستگی دارد. از خداوند تقاضا می کنی خداوند! با آن جنبه ی تمام تر و اتم کلمات خود با ما برخورد بفرما. عملاً از این طریق تقاضا می کنی تا خداوند را در جلوه های عوالم برتر وجود مثل عقول مجردة بنگری که از هرگونه ماده منزّه است. تا آن جایی که می فهمی انوار غیبی و

ملائکه ی الهی هر کدام مظهر و آینه ی یک صفت و یک اسم اند و هیچ کدام مصداق کامل تمام ترین کلمه نیستند مگر انسان کامل که حامل «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» است و آینه ی تمام نمای صفات و اسماء الهی یعنی همان کتاب مبین الهی می باشد، همان گوهری که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در رابطه با آن می فرمایند:

وَ

أَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي

بِأَحْرَفِهِ

يُظْهِرُ الْمُضْمَر

تو آن کتابِ نمایاننده ی حقیقت می باشی که به کمک حرف هایش حقایق باطنی عالم را می نمایاند و عقل و خیال و قوای او و لوازم آن ها همه و همه، فصل ها و جمله ها و حروف آن کتاب اند و با شناخت انسان کامل کتاب الهی و کلمات الهی را خواهی شناخت.

همان طور که کلام، «هوایی» است که از حنجره ی انسان خارج می شود و با برخورد با مخارجِ نای و گلو به صورت حروف و کلمات در می آید، اراده ی الهی چون نسیمی بر اعیان ثابته و امکان ذاتی مخلوقات برخورد می کند و آن ها را به ظهور و وجود منور می کند تا محل نمایش کلام الهی باشند و ما را متوجه حضرت حق کنند و از حجاب های شیطانی برهانند تا مشغول ظاهر عالم نشویم. در سیر به کلماتِ تاّمات و توجه به تمام ترین کلمات به جایی می رسید که همه ی کلمات الهی را در هر مظهري که ظاهر شده باشند، تمام و اتم می یابید و با تمام امید اظهار می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ كُلِّهَا» پروردگارا! از تو به نور همه ی کلمات تقاضای نظر دارم. و از این طریق و از طریق این اسماء به حضرت رب العالمین رجوع می کنید و صاحب قلب مُنیب و رجوع کننده ی به حق

ص: ۱۲۴

می شوید. قلبی که خداوند او را موفق ترین قلب در قیامت معرفی می کند و می فرماید: «مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ» (۱) آن کسی که در مقابل حضرت رحمت در خشوع و فروتنی است و با قلبی که سراسر متوجه ی حق است به عرصه ی قیامت پای می گذارد. اگر انسان متوجه شد بنده است، با قلب منیب یعنی قلبی که در هر مظهري به حق نظر کرده وارد محشر می شود و دعای سحر چنین نورانیتی را به انسان می دهد.

پس از فرازی که گذشت به نور کمال الهی نظر می کنید که هر چیزی را به درجه ای که باید برسد، می رساند و از خدا می خواهید با همان اسم با شما برخورد کند، به همان صورتی که در فرازهای قلبی گذشت و پس از آن از خداوند می خواهید به نور اسماء، آن هم به اکبر آن اسماء بر شما نظر کند تا عالی ترین صفات الهی شما را به میهمانی خود ببرد و در سایه ی آن اسم با خدا زندگی کنید و سطر به سطر دفتر سلسله ی وجود را بخوانی و با اسم اعظم که انسان کامل است آشنا شوی و بینی هر مخلوقی که با اسمی ظهور کرده، آن اسم به صورت اعظم نزد انسان کامل است و عالم همه در مقام جامعیت انسان کامل به نور انسان کامل موجود هستند (۲).

و اگر خداوند خواست به اسم کبیر و اکبر خود بر شما نظر کند همان نظری را بر ما ارزانی می کند که نظر مبارک حضرت صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه الشریف بر افراد است.

ص: ۱۲۵

۱- سوره ی ق، آیه ی ۳۳.

۲- همان طور که شما با دیدن یک گل آن گل را به صورت مجرد و علمی در نزد خود دارید و آن گل در شما به شما هست و نه به خودش.

انسان کامل همان اسم اعظم است معنی این کلام را در سخن حضرت علی علیه السلام می توانید بیابید که می فرمایند: «أنا نُقِطُهُ بِأَسْمِ اللَّهِ، أَنَا جَنْبُ اللَّهِ الَّذِي فَرِطْتُمْ فِيهِ وَأَنَا الْقَلَمُ وَأَنَا اللَّوْحَ الْمَحْفُوظَ وَأَنَا الْعَرْشَ وَأَنَا الْكُرْسِيَّ وَأَنَا السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ وَالْأَرْضُونَ» (۱). من نقطه ی بای بسم الله هستم، من همان جنب اللهی هستم که شما در مورد آن کوتاهی کردید و من قلم و لوح محفوظ و عرش و کرسی و آسمان ها و زمین های هفت گانه هستم. به این معنی که حضرت در مقام جامعیت تمام مخلوقات قرار دارند. و در رابطه با اسم اعظم و مقام جامعیت آن اسم حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ اسْمًا بِالْحُرُوفِ وَهُوَ عَزَّ وَجَلَّ بِالْحُرُوفِ غَيْرِ مَنْعُوتٍ وَبِاللَّفْظِ غَيْرِ مُنْطَقٍ» (۲). خدای تبارک و تعالی اسم را به حروف آفرید و آن جناب عز و جل به حرف ها منعوت نبود و بدون آن که به لفظی تلفظ کند. اسمی که در روایت فوق مطرح است همان نخستین مخلوق یعنی نور محمدی صلی الله علیه و آله است که حامل عالم عقل و نفس و مثال و طبع است.

در فراز «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عِزَّتِكَ بِأَعَزِّهَا وَكُلِّ عِزَّتِكَ عَزِيْزَةَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعِزَّتِكَ كُلِّهَا» نظر به نور اسم عزیز داری و آن نحوه از حضور حق در عالم که غالب و قاهر بر هر چیزی است و سلسله ی وجود سراسر مسخر امر اوست و از این منظر بر او می نگرید و متوجه می شوید همه ی مبادی تأثیر، مظاهر قدرت و عزت اوست و با تجلی آن نور بر جان سالک

ص: ۱۲۶

۱- سید جلال الدین آشتیانی، شرح فصوص (قیصری)، مقدمه قیصری، ص ۱۱۸.

۲- التوحید للصدوق، ص ۱۹۱.

از یک طرف سالک برای خود قدرت و عزتی نمی بیند و از طرف دیگر همه ی عزت را در خدا می یابد آن هم به صورتی «أَعَزَّ».

در فرازی که اظهار می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مَشِيَّتِكَ بِأَمْصَاهَا وَكُلِّ مَشِيَّتِكَ مَاضِيَهُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَشِيَّتِكَ كُلِّهَا» نظر به اراده ی نافذ خداوند دارید که هیچ مانعی در مقابل آن نیست زیرا همه ی موجودات حاصل اراده و مشیت اوست و از شئون الهی به حساب می آیند. پس فعل خداوند همان اراده ی اوست و عالم همه و همه صورت آن اراده است و از او می خواهید با نافذترین اراده ها بر جان شما تجلی کند تا منفعل انانیت خود نشوید و سراسر زندگی شما حاکمیت خواست خداوند گردد تا آن جا که متوجه می شوید هر جا اراده ی الهی در میان است آن نافذترین اراده است پس کافی است خود را در معرض مشیت الهی قرار دهید.

در فراز توجه به قدرت الهی اظهار می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ قُدْرَتِكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي اسْتَطَلَّتْ بِهَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكُلِّ قُدْرَتِكَ مُسْتَطِيلَةً اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِقُدْرَتِكَ كُلِّهَا» خدایا! از نور قدرت تو که بر هر چیز استیلا دارد تقاضای توجه دارم تا با آن اسم بر من تجلی کنی و نور سلطنت تو بر همه ی عالم به جان من روشنایی بخشد و در آن صورت است که متوجه می شوم احاطه و افاضه بر اعیان موجودات معنی قدرت حقیقی تو بر هر چیز است. چون تا احاطه ی علمی بر اعیان اشیاء نباشد و از آن موضع، فیض وجود بر مخلوقات جاری نگردد استتاله و سلطنت تصور ندارد. در چنین شرایطی می فهمی هر قدرتی در صورتی قدرت است که از قدرت حق مطلق باشد.

در فرازی که اظهار می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عِلْمِكَ بِأَنْفُسِهِ وَكُلِّ عِلْمِكَ نَافِئًا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعِلْمِكَ كُلِّهِ» نظر به علم نافذ الهی دارید که هیچ حجابی در مقابل آن نیست و از خدا می خواهید بهره ای از آن علم بر جان شما بیفشاند تا متوجه حضور حق در همه ی عالم شوید. علم نافذ خدا اقتضا می کند که او با همه چیز به فیض منبسط خود همراه باشد به همان معنی که در قرآن می فرماید: «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ» (۱) و از آن جایی که مخلوقات همه تجلیات نور وجود خداوند اند، علم خداوند به خودش، علم اوست به همه ی اشیاء به همان نحوی که به خود علم دارد. این نوع علم را در این فراز از خدا طلب می کنید و شرط آن نفی هرگونه نظر به خود و انانیت خود است تا خداوند ما را با بقای خود باقی دارد و علم شهودی الهی برای ما حاصل شود.

در فرازی که اظهار می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ قَوْلِكَ بِأَرْضَاءِ وَكُلِّ قَوْلِكَ رَضِيًّا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِقَوْلِكَ كُلِّهِ» نظر به نور قول الهی دارید که بر سراسر جان اولیاء خود تجلی کرده و تقاضای پرتوی از آن نور را دارید تا به تفهیم الهی قلب شما حامل معانی عالیه ی عالم معنا شود. وقتی قلب سالک مزه ی نور قول الهی را چشید و فهم معنوی قول رضی، او را منور کرد به طوری که هیچ حجابی و سخطی در آن قول نبود، سالک طالب رضایت بخش ترین قول می شود تا او را به عالی ترین منزل راهنمایی کند و در بندگی به فعلیت کامل رساند.

ص: ۱۲۸

برای جان سالک رضایت بخش ترین قول، علم توحید و علم تهذیب است که جان را از نگاه به خود باز دارد و مشغول نگاه به حق نماید و این همان توحید محمدی صلی الله علیه و آله است که به صورتی جامع در شب قدر بر قلب مستعدین تجلی می کند و این به شرطی است که گوینده ی این فراز طالب چنین قولی باشد.

وقتی اظهار می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مَسَائِلِكَ بِأَحَبِّهَا إِلَيْكَ وَ كُلُّهَا إِلَيْكَ حَبِيبَهُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَسَائِلِكَ كُلِّهَا» با همان چشمی که ذات را می بینید و بر اسماء الهی نظر می کنید قلب خود را متوجه احوالاتی می نمایید که به لطف الهی در شما ایجاد می شود و در اثر آن، سؤال از خداوند جانتان را فرا می گیرد. زیرا برای انسان سؤال حقیقی حاصل نمی شود مگر آن که حضرت حق با کمالات خاصش بر او تجلی کند و او را شیفته ی خود گرداند و سالک با نظر به آن کمالات وجودی، فیض الهی را استدعا می کند و قلب خود را مستعد تجلیات الهی می نماید و نظر به دوست داشتنی ترین سؤال نزد خداوند را دارد که عبارت است از طلب خدا و طلب محبت به اولیاء الهی تا آن جایی که می یابد هرچه نزد خداست دوست داشتنی ترین چیزها است و اظهار می دارد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَسَائِلِكَ كُلِّهَا» خدایا! نور همه ی آن چه را از تو تقاضا می کنم می خواهم زیرا هر آن چه از تو بخواهم بهترین است که گفت:

در

بلا هم می چشم الطاف او

مات

اویم، مات اویم، مات او

سپس اظهار می داری: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ شَرَفِكَ بِأَشْرَفِهِ وَ كُلُّ شَرَفِكَ شَرِيفُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِشَرَفِكَ كُلِّهِ» در این فراز نظر به حقیقت

ص: ۱۲۹

شرفِ الهی دارید که حقیقتی است خاص. حضرت حق شرف محض است و در مقابل او پستی محض قرار دارد. هر شرفی آن گاه حقیقی است که از خدا متجلی شده باشد و هر جا پرتو او در صحنه است همه ی شرف همان جا است و به همین جهت عرضه می دارید: «وَكُلُّ شَرَفِكَ شَرِيفٌ» چون چیزی مانع حضور شرف مطلق او نمی تواند باشد.

آن گاه نظر را به سلطنت مطلقه ی او می اندازید و اظهار می کنید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ سُلْطَانِكَ بِأَدْوَمِهِ وَكُلِّ سُلْطَانِكَ دَائِمٌ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِسُلْطَانِكَ كُلِّهِ» می بینی چگونه عالم در احاطه ی قیومیه ی اوست. وقتی نظر به نور سلطنت مطلقه ی حضرت حق نمودید حقیقتی بر قلب شما تجلی خواهد کرد که تمام موجودات عالم را «فقیرِ اِلی الله» می یابید و این که همه ی عالم در امکان ذاتی خود عین اتصال به وجوب ذاتی حق اند و چون هرگز ممکن الوجود از امکان ذاتی خود خارج نمی شود، هرگز اتصال به حضرت واجب الوجود منقطع نمی گردد و لذا دائماً متصل به فیض حق است. در احاطه ی سلطنت مطلقه ی او تقاضای تجلی چنین حقیقتی را بر قلب خود دارید تا بتوانید اظهار کنید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِسُلْطَانِكَ كُلِّهِ» و همواره در هر جا سلطنت مطلقه ی او را بیابید.

با اظهار: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مُلْكِكَ بِأَفْخَرِهِ وَكُلِّ مُلْكِكَ فَأَخِرُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمُلْكِكَ كُلِّهِ» به مالکیت حق آن هم به فاخر بودن آن مالکیت نظر دارید تا چنین مالکیتی بر قلب شما تجلی کند و نظام عالم را احسن و اتم بنگرید و از ارتباط با مراتب غیبی عالم که سراسر فاخر است محروم نگردید.

می گویی: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عُلُوكَ بِأَعْلَاهُ وَكُلِّ عُلُوكَ عَالِ اللَّهِمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعُلُوكَ كُلِّهِ» تا چشم دل متوجه حقیقت علو بگردد و به عنوان یک واقعیت عینی قلب به آن نظر کند، تا هر علوی را آینه ی نمایش او بیاید و از آن مهم تر در علو مطلق او هر علوی را به تماشا بنشینید و از علوهای ساختگی که از علو مطلق منقطع اند روی برگردانید.

از آن جایی که فیض و منت الهی همواره بوده و هست، می گویی: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مَنِّكَ بِأَقْدَمِهِ وَكُلِّ مَنِّكَ قَدِيمِ اللَّهِمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَنِّكَ كُلِّهِ» فیض گرانقدر او همان منت است و به جهت گرانقدری اش منت گفته اند، همان طور که می گوید آن کالا-چند «من» است. هر اندازه فیض به خدا نزدیک تر باشد بیشتر از حدوث فاصله دارد و از آن جایی که در نهایت متوجه می شوید تمام عالم، فیض خدا است و از او هیچ انقطاعی ندارد اظهار می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَنِّكَ كُلِّهِ» خدایا از تو تقاضای هر گونه فیضی را دارم که مناسب استعدادهای من باشد که آن فیض نزدیک ترین فیض به تو و کامل ترین است.

می گوئید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ آيَاتِكَ بِأَكْرَمِهَا وَكُلِّ آيَاتِكَ كَرِيمَهُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِآيَاتِكَ كُلِّهَا» می خواهید قلب شما همان طور که محل تجلی کلمات الهی بود، محل تجلی آیات الهی شود و سراسر عالم برای شما آینه ی انس با پروردگارتان گردد و دنیا را نقشی از عالم غیب و قیامت بنگرید. چون انسان حجاب را پاره کرد ظهور حق را در همه ی اشیاء و احاطه ی او را بر همه ی آن ها خواهد دید و می یابد که همه ی عالم

نشانه های کمال مطلق اویند و بر همین اساس از حضرت حق می خواهی با نوری که همه ی آیات دارند بر شما نظر کند.

در یک جمع بندی عرضه می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا أَنْتَ فِيهِ مِنَ الشَّانِ وَالْجَبْرُوتِ وَأَسْأَلُكَ بِكُلِّ شَأْنٍ وَحَدَهُ وَجَبْرُوتٍ وَخَيْرِهَا» خداوندا! از تو نور آن چه شأن و جبروت تو است می خواهم، به آن چه تو به تنهایی از «شأن و جبروت» در آن قرار داری. قرآن در وصف خداوند می فرماید: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (۱) حضرت حق در هر آنی در شأنی است و متجلی به اسمی است. سالک به حکم ظرفیت انسانی خود طالب تجلی همه ی شئون الهی است و می خواهد تا حق تعالی با یک یک اسماء اش بر او تجلی کند و به مقام هر یک از آن اسماء محقق شود و قلبش قابلیت اسم جامع را پیدا کند تا همه ی جبروت و سلطان الهی را درک نماید. در آن صورت شأن و جبروت الهی هر کدام جدا جدا در حال انسان بسط و تفصیل می یابد و این همان «صحو» بعد از «محو» و یا «بقاء» بعد از «فنا» است.

در آخر به کمک رازی از رازهای عالم اعلی اجابت دعای خود را تضمین می کنید و عرضه می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا تُجِيبُنِي حِينَ أَسْأَلُكَ فَأَجِبْنِي يَا اللَّهُ» خدایا! از تو به آن چه اجابت می کنی، آن گاه که از تو سؤال می کنم می خواهم که اجابتی نمایی یا الله. ملاحظه کنید که چگونه اجابت را از اسم اجابتش می خواهید و در عین حال نظر به «الله»

ص: ۱۳۲

دارید که جامع همه ی اسماء است تا با نور اسم الله تجلی همه ی آن اسمایی را که طلب کردید یک جا مرحمت فرماید.

ملاحظه فرمودید که:

۱- در هر فرازی از فرازهای دعای سحر ابتدا نظر به نور اسمی از اسماء الهی کردید تا خداوند بر اساس آن اسم بر جان شما تجلی کند، سپس دل را به جنبه ی متعالی آن اسم معطوف داشتید تا جایی که دل آنچنان شکوفا شود که از هر جنبه ای از جنبه های آن اسم متوجه جنبه ی متعالی آن اسم گردد چون با توجه به نور توحید و وحدت تشکیکی وجود، متوجه می شوید هر جلوه ای از جلوات نور اسماء الهی، مرتبه ای کامل تر را در باطن خود دارد و جهت انس با آن مرتبه، طالب رفع حجاب اید و اظهار کردید: «هر جلوه ای که از تو باشد، کامل ترین و شدیدترین است.» سالک در نتیجه ی چنین سیری در پرتو نور آن اسم، به حق مطلق می رسد و در نهایت اظهار می دارد: «خدایا از تو به نور آن اسم تو، به صورت کلی تقاضای توجه دارم.» سالک در این قسمت نظر به حق مطلق نموده، تا حق مطلق به نور آن اسم بر قلب او تجلی کند. در مسیر توحیدی از این هم جلوتر می آید و از اسم خاص به اسم الله می رسد و حقیقت جامع همه ی اسماء یعنی حضرت «الله» را در هر منظری می نگرد. چون قبل از آن که مظهر دیده شود این مطلق است که دیده می شود. قرآن در همین رابطه می فرماید: «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (۱) و لذا مولی الموحدين عليه السلام می فرمایند: «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ مَعَهُ وَ

ص: ۱۳۳

۱- سوره ی فصلت، آیه ی ۵۳.

بَعْدَهُ». و چون تشکیک در ظهور است لذا هراندازه انسان ها توحیدی تر شوند راحت تر حجاب مظاهر از مقابل قلب آن ها مرتفع می شود.

۲- در مسیر رجوع الی الله، ابتدا جمال حق را در مظهري مثل گُل می بینید و به اسم جمال منتقل می شوید و ذات بینی را در صفتی خاص تجربه می کنید تا آن جا که «الله» را بیابید و از آینه ی اسم «الله» به اسم جمال او بنگرید که این غایت القصوای سیر الی الله است. در مسیر «إلیه راجعون» باید دل انسان خداین شود و بتواند به «الله» برگردد.

۳- در روش حضوری و انکشافی، قلب انسان با «وجود» یا «ذات» روبه رو می شود و هر جا ذات در میان باشد قلب انسان بدون هیچ واسطه ای از نور آن بهره مند می شود. عمده آن است که بتوانیم قلب را طوری تربیت کنیم که هنر ذات بینی پیدا کند، در آن حالت خود ذات، دلیل خود است .

۴- ذات خدا با صفاتش متحد است پس خدا، خدایی نیست که جمال دارد بلکه خداوند همان جمال است. پس حضور اسمای الهی در صحنه، عبارت است از حضور حق به صفتی خاص. می گویی: «خدایا از تو خودت را به نور جمال می خواهم» چون او همان جمال است. وقتی با نظر به جمال حق، آن نور بر قلب شما تجلی کرد طالب شدت بیشتری از آن نور شدید و به همین جهت نظر به «أجمل» آن نور کردید و در نهایت با فنای کامل می یابید که همه ی جمال او جمیل است.

«والسلام علیکم ورحمہ اللہ وبرکاتہ»

شرح دعای سحر، امام خمینی «رحمه الله عليه»

فصوص الحکم، محی الدین

مصباح الانس، فناری

اسفار اربعه، ملاصدرای «رحمه الله عليه»

مفاتیح الغیب، ملاصدرای «رحمه الله عليه»

تفسیر المیزان، علامه طباطبائی «رحمه الله عليه»

تفسیر تسنیم، آیت الله جوادی آملی

انسان شناسی در اندیشه امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی «رحمه الله عليه»

الکافی، ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی «رحمه الله عليه»

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

احیاء علوم الدین، ابو حامد غزالی

مصباح الهدایه الی الخلافه و والولایه، امام خمینی «رحمه الله عليه»

انسان در اسلام، آیه الله جوادی

تفسیر انسان به انسان، آیت الله جوادی آملی

اسماء حسنی، آیت الله محمد شجاعی

نصوص الحکم بر فصوص الحکم، فارابی، آیت الله حسن زاده آملی

التوحيد، شيخ صدوق «رحمه الله عليه»

تحف العقول، ابن شعبه حراني «رحمه الله عليه»

ص: ١٣٥

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

• معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)

• گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی

• علل تزلزل تمدن غرب

• آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین

• جوان و انتخاب بزرگ

• روزه ، دریچه ای به عالم معنا

• ده نکته از معرفت النفس

• ماه رجب ، ماه یگانه شدن با خدا

• کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد ۱ و ۲)

• زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام

• فرزندانم این چنین باید بود (شرح نامه حضرت علی به امام حسن «علیهما السلام»، نهج البلاغه، نامه ۳۱)

• فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف

• مبانی معرفتی مهدویت

• مقام ليله القدری فاطمه علیها السلام

• از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)

• جایگاه رزق انسان در هستی

• زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان

• فرهنگ مدرنیته و توهم

• دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی

• معاد؛ بازگشت به جدی ترین زندگی

بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام

ص: ۱۳۶

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

